



سال پنجم - پنجشنبه ۲۶ آبان ۱۳۶۲ - شماره ۱۰۰۰ ریال (خارج از کشور معادل یک دلار)

* «میلیشیا»

سروده‌ای از مجاهد شهید مجید کیانی

در صفحه ۲۲

* خرید ۸۰ فروند هواپیمای جنگی

توسط رژیم جنگ افروز خمینی

در صفحه ۳

شماره ۱۷۸

اخبار کوتاه

- * مشخصات تعدادی از گشتی‌های سرکوب و اختناق
- * وقاحت بی حد و مرز
- * تشکیل گروه "حراست دریا" برای کنترل و سرکوب صیادان
- * شرکت در نماز جمعه شرط دریافت کسپن
- * احداث زندان جدید در قائم شهر
- * ...
- * در صفحه ۴

بنیادین سالروز ناسیس و بیانگذاری «میلیشیا»

میلیشیا مبشر آزادی
و سمبل استواری و پایداری خلق

* «میلیشیا» به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقدامات انقلابی مجاهدین در پاسخ به مبرم‌ترین نیازمندی‌های یک مبارزه‌ی رهاثی بخش مردمی، بسرعت جای شایسته‌ی خود را در فرهنگ مبارزات خلق باز نمود و با استقبال بی نظیر توده‌های مردم و بویژه جوانان انقلابی میهنمان مواجه گردید.

در صفحه ۷

تبلیغات سرسام آور

رژیم نیز چیزی
از میزان منفوریت
چهره خمینی
در جهان کم نمی‌کند!

* چگونه افشای جنایات خمینی توسط مجاهدین و شورای ملی مقاومت سردمداران ارتجاع را به سوز و کداز انداخته است.

در صفحه ۳

پیام

به رهبری انقلاب فلسطین



بنام خدا

بنام خلق‌های قهرمان ایران و فلسطین

رهبر و فرمانده کل قوای انقلاب فلسطین برادرم یاسر عرفات؛

پیام تو را که ندای دردمند تمامی تاریخ، مردم و مجاهدان رزمنده‌ی فلسطین بود، شنیدیم. بدین وسیله وجدان بشریت معاصر، در برابر سرنوشت پرفراز و نشیب توو خلقت، از دیرباز تا تل‌زعترو از صبرا و شتیلا تا امروز (تریپولی)، به زیر علامت سوال کشیده می‌شود. سرنوشت انسان اسیر، خانه بدوش و "باز مصلوب" - اما مقاوم - فلسطینی که نه تنها از جانب دشمنان، بلکه در هر کجا و در هر فرصتی از جانب دوستان! نیز به صلیب کشیده می‌شود و تا می‌توانند بر سرش بمب و گلوله می‌ریزند...

اما چه باک ابوعمار، مسیح را البته می‌توان به صلیب کشید اما چنانکه در قرآن کریم آمده است او هرگز نمرده و نخواهد مرد. چرا که

بقیه در صفحه ۲

گسترش اعتیاد

وقاچاق مواد مخدر

ارمغان دیگر خمینی برای جامعه

* در سمیناری که سال گذشته با حضور سردمداران و کارشناسان رژیم تشکیل شد، اعلام گردید که: "در ایران یک میلیون معتاد رسمی وجود دارد. حال آنکه به این رقم می‌توان معتادان شناخته نشده، اعتیادهای پنهانی، جوانانی که در آستانه‌ی اعتیاد قرار گرفته‌اند و نیز کسانی را که از قدیم الایام معتاد بوده‌اند اضافه کرد."

در صفحه ۵

بحران برنج

زورگوئی‌های رژیم
و مقاومت شالیکاران

* سیاست‌های خائنانه و اقدامات سرکوبگرانه‌ی رژیم، فضای بخصوصی را در شهرها و روستاهای شمال بوجود آورده و روستائیان سعی می‌کنند دسترنج خود را از چپاول کارگزاران رژیم مصون نگاه دارند. بطوری که این روزها در میان مردم گیلان و مازندران به کنایه گفته می‌شود که برنج همانند تریاک شده و چند کیلو، چند کیلو و مخفیانه، دست به دست می‌گردد و به فروش می‌رسد.

در صفحه ۲۳

صفحات ویژه خارج از کشور

* مزدوری ارتجاع و آستان بوسی

ماوراء راست در زوروق "چپ"!!

چگونه یکی از پهلوان پنبه‌های خارجه نشین که علی الظاهر از موضع چپ به مجاهدین و شورای ملی مقاومت می‌تاخت، در حوزه علمیه قم به دست بوسی مشکینی و مسعودی شتافت

* نمونه‌هایی از برخورد

ضد انقلاب مغلوب خارجه نشین

بالیست شهدای انقلاب نوین مردم ایران

* نمونه‌ای از گفتارهای

رادیوهای دست‌نشانده استعماری

در صفحات ۱۸ تا ۱۱

زندان
و
زندانی

سلسله خاطرات
گزارشات و نوشته‌هایی
از زندان‌ها
و شکنجه‌گاه‌های
رژیم ضد بشری خمینی

گزارش اول

(قسمت سوم)

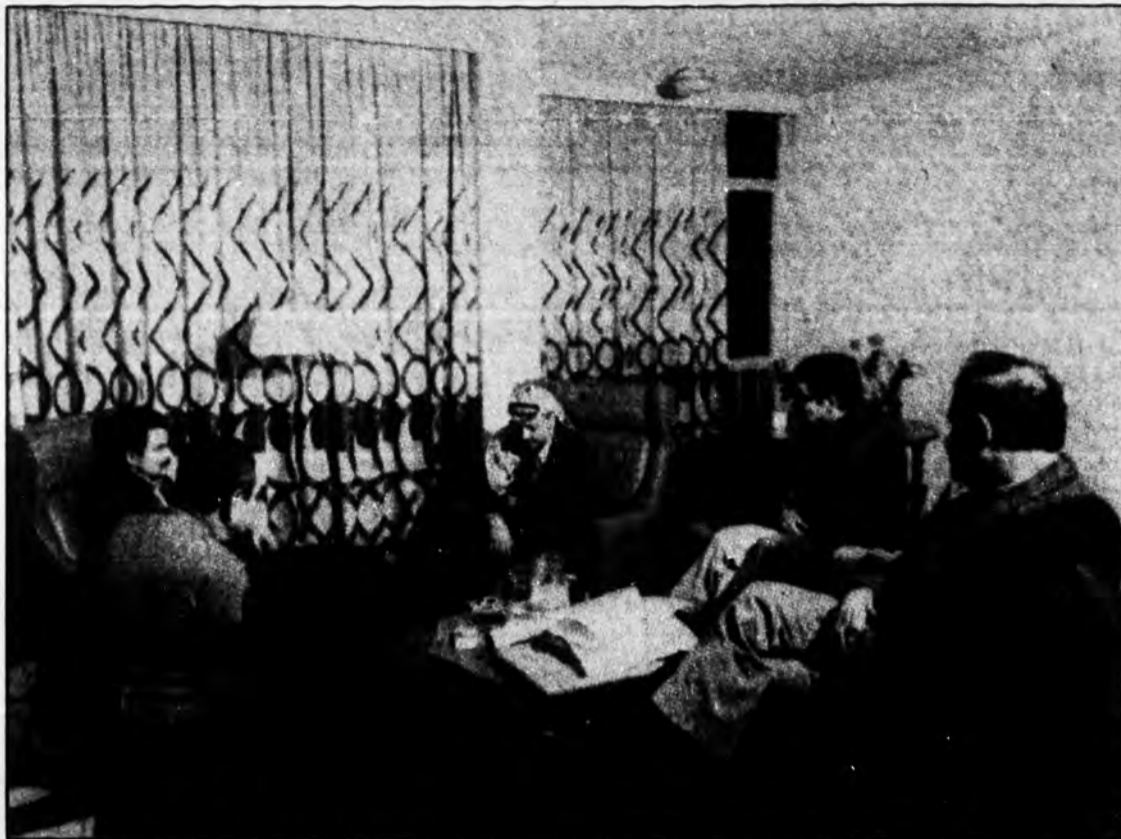
در صفحه ۱

برادر ابوعمار! سلام، من یک مجاهد خلمقم

برادر ابوعمار! داستان غم‌انگیزی بود
ترا در فلسطین اعدام می‌کردند
و من بی‌خبر از اعدام خود در آنجا
سفر می‌کردم و ناگهان در خون می‌طپیدم
پیگی رسید
پیگی که سپیدی را از بیت المقدس آورده بود
پیام از دیربازین و کفر قاسم داشت
و بلوغ گزنده‌ی آگاهی را آزمون می‌کرد
برادر ابوعمار! خبرت را از هر کجا گرفتم
و در زمانی که نام خاکت گناه بود
به میهمانی تو آمدم
تا طعم میوه‌ی درخت ممنوع را
بار دیگر مزه کنم
هبوط من به سرزمین آتش بود
و راه تلاقی گلوله و شکنجه و اسارت
اما غریو بمب و انفجار
سکوت شب را در آستانه‌ی سپیده شکست
برادر ابوعمار
من یک مجاهد خلمقم

پیام به رهبری انقلاب فلسطین

بقیه از صفحه اول



عکس یادبود از دیدار ابوعمار و برادر مجاهد مسعود رجوی - تهران بهمن ۵۸
از چپ به راست: یکی از مسئولین فلسطینی - ژنرال شهید فلسطینی سعد صایل - مسعود رجوی
یا سرعفات - مجاهد شهید فاضل مصلحتی و هانی الحسن ...



از چپ به راست: برادر مجاهد مهدی ابریشم چی - مجاهد شهید فاضل مصلحتی
نوه های پدر طالقانی - ابوعمار - برادر مجاهد عباس داوری - پدر رضائی های شهید
هانی الحسن و برادر مجاهد محسن رضائی (نفر ایستاده)

طلسم غد روحی هر "یهودا"ی در برابر عزم "قدیه وفدا"ی انسانی ناگزیر از شکست است ... و تو خود سال ها پیش از این در کشاکی یکی دیگر از توطئه‌هایی که در همین لبنان، سرنوشت تو و خلقت را به بونه‌ی آژماش گذاشته بود، گفته بودی ضربه‌ای که نتواند کم‌ترت را بشکند تو را تصفیه خواهد کرد و رشد خواهد داد. همچنین به عنوان یک مجاهد خلق، به حق سلاح جبهه حق شجره‌ی مبارک‌دی زیتون، یقین دارم که در دنیای امروز، هیچ قدرتی یافت نمی‌شود که بتواند اراده و وجدان انسان مقاوم فلسطینی را که نزدیک به نیم قرن سختی و مقاومت را سرفرازانه پشت سر گذاشته سنا دیده بگیرد. فلسطینی از یاد رفته و آوارهای که تحت رهبری‌های تو و دیگر برادرانت با کوله بار رنج و "فدا" از میان سلسله‌ای پیاپی ناپذیر از توطئه‌های مختلف، بار دیگر قدم به میدان تاریخ معاصر نهاد، و حقوق حقه و مشروع خود را مجدداً در افکار عمومی جهان بنیان به ثبت داد.

ابوعمار!

بخوبی می‌دانی که غد رو خیانت و دجالگری‌های باصطلاح ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خمینی و امثال او، نه فقط موجب همه‌ی بلا یا زخمیبت‌های گنونی مردم ایران، بلکه ضامن زمین ساز و عامل بسیار مهمی در رابطه با سختی‌ها و مشکلات گنونی شماست. مدارک بسیاری در دست است که قویا توطئه - چینی‌های خمینی را بر علیه انقلاب فلسطین و سازمان رهبری کننده‌ی آن و شخص تو بر ملا می‌کند. خمینی که نتوانست تحت شعار انقلاب باصطلاح اسلامی، انقلاب فلسطین را همچون انقلاب ضد سلطنتی ایران در چنگال خود به سرایش سقوط و فنا ببرد، و همچنین نتوانست انقلاب فلسطین را پشتوانه‌ی سیاست‌های جنگ طلبانه و تروریستی خود در سطح منطقه قرار دهد، در همان حال که از شارون و بگین اسلحه می‌گرفت و متقابلاً به تانک‌های آنها سوخت می‌رساند، تصمیم گرفت با برچسب - هائی از قبیل "سازشکاری رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین" و با شعارهائی از قبیل "راه قدس از گریلا می‌گذرد"، از پشت به شما و همه‌ی انقلابیون و آزادیخواهان عرب خنجر بزنند. اینجاست که روشن می‌شود چرا در تبلیغات ارتجاعی خمینی، مدت‌هاست که تفرقه‌اندازی در میان رزمندگان فلسطینی و تخفیف و هتاک‌ی مستمر بر علیه شما، اولویت تام و تمام یافته است. اما همچنانکه توطئه‌ها و تبلیغات ارتجاعی خمینی بر علیه رشیدترین فرزندان ایران، در داخل میهن ما کاملاً شکست خورده و دیگر به پیش‌پا نی‌ارزد، می‌توان یقین نمود که مانورهای باصطلاح ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی از این قبیل، هرگز در سطح منطقه نیز نخواهد توانست انقلاب فلسطین را گم‌رنگ کند. بخصوص که اکنون، ماهیت یک‌چنین مانورهائی روز بروز بیشتر آشکار می‌شود. بنابراین با ایمان استوار به همدردی اکثریت قاطع مردم رزمنده‌ی ایران با تو و خلق رزمنده‌ی فلسطین و همسنگرانت، ضمن ابراز تنفر از همه‌ی توطئه‌های خمینی - گریانه‌ای که قصد سرکوب یا شقه‌کردن انقلاب فلسطین و سازمان رهبری‌کننده‌ی آن را دارد، صمیمانه‌ترین آرزوها و همبستگی مقاومت انقلابی سراسر میهنم را تقدیم می‌کنم. "پس اما کف روی آب برکناری خواهد رفت و آنچه به خیر و صلاح مردم باشد بر روی زمین به جای خواند ماند ... فاما الیزید فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیماکث فی الارض"

برادرت مسعود رجوی

۱۸/آبان/۶۲

۹/نوامبر/۸۳

مرگ بر خمینی، شعار محوری مرحله کنونی

مبارزه انقلابی مسلحانه، تاکتیک محوری مرحله کنونی

خرید ۸۰ فروند هواپیمای جنگی توسط رژیم جنگ افروز خمینی

می‌شود. رژیم خمینی این نوع هواپیمای جنگی را که نوعی جت ملخ‌دار است، جهت آموزش خلبانی سپاه پاسداران خود خریداری کرده، ولی بنا به طرح‌هایی که دارد، درصدی است که با اضافه کردن قسمت‌هایی به آن در رابطه با جنگ با عراق و همچنین بمباران مردم ستمزدهی کردستان نیز مورد استفاده قرار دهند. ضمناً خبر تحویل هواپیماهای مزبور به ایران در آخرین شماره‌ی یک نشریه‌ی چاپ سوئیس بنام "۲۴ ساعت" (۱۹/آبان/۶۲) برابر ۸۳/۱۱/۱۰ با استفاده از آمار رسمی گمرک سوئیس درج شده است.

اخیراً اطلاعات موثقی بدستمان رسیده مبنی بر اینکه رژیم خمینی در ماه اوت سال ۸۲ (شهریورماه سال گذشته) تعداد ۸۰ فروند هواپیمای جنگی مدل پلاتوس (PILATAS-PC-7) از شرکت سوئیس "GET AVLATION" که یکی از دلالتان طرف معامله‌ی ایران می‌باشد خریداری کرده و در ماه گذشته تعداد ۶ فروند از این هواپیماها به ایران تحویل داده شده است. همراه با این تعداد، ۷۰ فروند دیگر نیز پیش‌خرید کرده است. موتور این هواپیماها ساخت آمریکا، بدنه‌ی آن فرانسوی، و وسایل الکترونیکی آن انگلیسی است و در کشور سوئیس مونتاژ

تبلیغات سرسام آور رژیم نیز چیزی از میزان منفوریت چهره خمینی در جهان کم نمی‌کند!

چگونه افشای جنایات خمینی توسط مجاهدین و شورای ملی مقاومت سردمداران ارتجاع را به سوز و گداز انداخته است؟!

سفارتخانه‌های رژیم در خارج و ...

برای نمونه کافیس تیتروار اشاره کنیم:

وزارت ارشاد خمینی ماهانه در حدود صد هزار جلد کتاب و جزوه به خارج می‌فرستد. "سازمان تبلیغات اسلامی" تنها در سال گذشته حدود یک میلیون و پانصد هزار جلد کتاب و جزوه چاپ و توزیع کرده است. (اطلاعات ۱۷/۲/۶۲)

اداره‌ی پست قم اعلام کرده است که روزانه بیش از یک تن محموله‌ی پستی شامل کتاب و نشریه به نقاط مختلف ایران و جهان ارسال می‌دارد. (اطلاعات ۲۳/۵/۶۲)

در اختیار گرفتن امکانات رسانه‌های ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون نیز فرصت‌های مناسبی برای مرتجعین تازه به دوران رسیده بوجود آورده است:

محمد هاشمی مدیر عامل صدا و سیما ارتجاع اخیراً در مصاحبه‌ای گفته است که رادیو رژیم به ۱۴ زبان، برنامه‌ی خارجی پخش می‌کند و رژیم قصد دارد آن را به ۲۵ زبان افزایش دهد! برنامه‌های عربی رادیو رژیم - که کشورهای عربی را تحت پوشش قرار می‌دهد - ۲۴ ساعته می‌باشد و رژیم در صدد است برنامه‌های رادیویی خود به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی را، افزایش دهد. ...

هاشمی خائن فاش ساخته که رژیم در اسفند ماه سال ۶۰ قراردادی با یک شرکت سوئیس در زمینه‌ی نصب ۱۶ آنتن برای ایجاد یک شبکه‌ی موج کوتاه رادیویی، منعقد نموده که قادر است ۱/۳ مناطق جهان تحت پوشش قرار دهد. این طرح که ۱۴۰ میلیون تومان هزینه داشته، از بهمن ماه امسال بتدریج در شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغاتی ارتجاع قرار خواهد گرفت.

رژیم همچنین برای تبلیغات داخلی ۱۱ ایستگاه پرقدرت موج متوسط رادیویی و ۱۶ ایستگاه پرقدرت تلویزیونی در باند "وی - اچ - اف" و چهار ایستگاه "یو - اچ - اف" در نقاط مختلف کشور در نظر گرفته که عملیات نصب و راه‌اندازی بعضی از آنها شروع گردیده و بعضاً نیز

و "خوبی‌ها"ی رژیم خمینی را کنار گذاشته‌اند و یا آن را "به چیز دیگر برمی‌گردانند" و اگر مطلب کوچکی (!) پیدا کند صدتا روی آن می‌گذارند و برعلیه انقلاب (!) تبلیغ می‌کنند، "عاجزانه شوکه کرد."

(رادیو رژیم - ۱۷/آبان/۶۲) ناگفته پیداست که اگر امروزه خمینی به عنوان منفورترین و خونخوارترین چهره‌ی جهان شناخته شده و حتی واژه‌ی "خمینی" هرازگاهی به‌بیمتابی پلیدترین ناسازها در مکالمات بکار برده می‌شود! نه در کمبود تبلیغات، بلکه اولاً بدلیل ماهیت پلید این رژیم و اعمال جنایتکارانه‌ی بی‌شمار آن بعنوان مینا و همچنین افشاکاری‌های انقلابی و گسترده‌ی بین‌المللی مجاهدین و شورای ملی مقاومت بعنوان شرط مهم و تعیین کننده، برعلیه این رژیم ضدبشری

روزی نیست که جنایت و یا آشوب‌طلبی نازهای چه در داخل کشور و چه در خارج از مرزها، از رژیم خمینی سر نزند. تشدید جنگ، اعمال شدیدترین دیکتاتوری در داخل، اعدام، شکنجه، زندان، شلاق، تولید دائم‌التزاید بحران داخلی و خارجی، اشاعه‌ی تروریسم، اقدامات خرابکارانه‌ی عمال مزدبگیر خمینی در کشورهای مختلف در جهت پیشبرد سیاست صدور ارتجاع و صدها نمونه‌ی دیگر ...

خلاصه اینکه خمینی تبهکار، هر آنچه از پلیدی و زشتی و جنایت است، از خود و مزدوران‌ش "ساطع!" می‌کند. با اینحال سردمداران رژیم از اینکه در افکار عمومی، بین‌المللی، خمینی بعنوان "منفورترین چهره‌ی جهان" شناخته شده است، غضبناک و گله‌مندند و آن را به حساب کم

رژیم قراردادی با یک شرکت سوئیس در زمینه‌ی نصب ۱۶ فرستنده با ۱۶ آنتن برای ایجاد یک شبکه‌ی موج کوتاه رادیویی، منعقد نموده است. این طرح که ۱۴۰ میلیون تومان هزینه داشته، از بهمن ماه امسال بتدریج در شبکه‌ی گسترده‌ی تبلیغاتی ارتجاع قرار خواهد گرفت.

کاربرد اصطلاحات ارتجاعی متداوله‌ی رسانه‌های رژیم، تفاوت چندانی بین آنها و فی‌المثل سایر مقالات و سرمقاله‌های این روزنامه به چشم نمی‌خورد!

با وجود اینهمه تبلیغات، شکوه و شکایت سردمداران رژیم خمینی - و منجمله شخص خمینی - از اینکه چهره‌ی امام دجال در جهان آنطور که باید و شاید درست شناخته نشده (که هیچ، بلکه منفورترین چهره‌ی جهان معرفی گردیده)، سوز و گداز عوام‌فریبانه‌ی بیش نیست.

از سوی دیگر اینگونه سوز و گدازها و اظهار عجز مقامات رژیم، بلافاصله نقش و اهمیت کار عظیم افشاکارانه‌ی مجاهدین و هواداران‌شان، بویژه انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور را در اذهان تداعی می‌کند که در طول این چند سال فعالیت پربار خود، رهبر مستضعفین جهان "را! به‌مثابه‌ی "منفورترین چهره‌ی جهان" در دنیا جا انداخته‌اند و بدینوسیله به سهم خود، حماسه‌ی خون و مقاومت هزاران مجاهد و رزمنده‌ی انقلابی را به لحاظ سیاسی، به بار نشانده‌اند.

آری به خمینی و دارودسته‌ی جنایتکار و منفورش - در رابطه با گسترش تبلیغات سرسام‌آورشان - باید همان اصلی را یادآور شد که در دوران مبارزه با شاه‌خائن و در فاز سیاسی از طریق در و دیوار به خمینی زده می‌شد که: "نگ با رنگ پاک نمی‌شود، آری هیچ رنگ‌آمیزی تبلیغاتی، ننگ و پلیدی ماهوی را از چهره‌ی منفور خمینی و رژیم ضدبشری‌اش پاک نخواهد ساخت."

در حال اتمام می‌باشد. (اطلاعات ۲۳/۸/۶۲)

از سوی دیگر خط سرمایه‌گذاری رژیم در زمینه‌ی تبلیغات خارجی که خاتمی وزیر ارشاد خمینی در اولین روزهای انتصابش شروع آن را اعلام نمود و صریحاً گفت: "باید برویم با رسوخ در پاره‌ای از مطبوعات معتبر دنیا حرفمان را به جهانیان بزنیم، البته باید سلیقه به خرج داده، برنامه‌ریزی کنیم و پول هم خرج کنیم، حتی آنها می‌توانند از زبان خودشان بیانگر مطالب ما باشند ... "خوبی به پیش می‌رود.

نشریه‌ی "الدستور" در شماره‌ی ۲۷/ژوئن/۸۳ (۱۸/تیر ماه ۶۲) خود گزارش می‌دهد که: "رژیم خمینی اخیراً در برخی مجلات اروپائی ستون‌های تبلیغاتی خریداری کرده است تا چهره‌ی ایران تحت حاکمیت خمینی را پاک کند و اخبار اعدام‌ها و دستگیری‌ها و بحران‌ها را تکذیب کند.

به این ترتیب ایران بر طبق این تبلیغات کشوری با "ثبات" می‌شود و از این طریق توانسته است اعتماد افرادی را که خواستار همکاری می‌باشند به خود جلب نماید. علاوه بر این تبلیغات، مقامات ایران یک مرکز جدید فرهنگی در یکی از خیابان‌های مهم پاریس خریداری نموده‌اند. مسئولیت این مرکز ...، ترمیم اعتبار ایران در افکار عمومی و همچنین بازگرداندن روابط و مبادلات بازرگانی می‌باشد.

ترجمه‌ی این مقالات که بعضاً در روزنامه‌ی جمهوری چاپ می‌شود بگونه‌ایست که به لحاظ

بودن بار تبلیغات خارجی خود می‌گذارند! هفتی گذشته خامنه‌ای رئیس جمهور جنایتکار خمینی در دیدار با نمایندگان خبرگزاری ارتجاع در خارج از کشور، این مسئله را که مردم دنیا از "شناخت ایران و انقلاب و چهره‌ی امام" دور نگه داشته شده‌اند، خسارتی بزرگ خواند و در پایان، توسعه‌ی دفاعی و خبرگزاری فوق‌الذکر در خارج از کشور را بعنوان "حرکتی استراتژیک"، به کارگزاران رژیم توصیه نمود. چند روز قبل نیز خمینی دجال - که گویا اخیراً ابعاد تنفرانگیز بودن خود، در جهان را بیشتر درک کرده است - تبلیغات خارج از کشور را ناسف‌آور توصیف کرد و با حیرت‌زدگی در جمع کارگزاران وزارت ارشادش پرسید: "اصلاً در دنیا چه خبر است، و آن‌ها (تبلیغات خارجی) چه می‌گویند؟! و سپس از اینکه در خارج "محامد

اخبار کوتاه

رژیم ددمنش خمینی برای جلوگیری از انعکاس این خبر در بیرون از زندان از فردای همان روز ملاقات زندانیان بند سیاسی زنان را قطع می‌نماید.

احداث زندان جدید در قائم شهر

بر اساس یک خبر کاملاً موثق رژیم خمینی ساختمان یک زندان جدید را در قائم شهر شروع کرده است. این زندان که مساحتی به وسعت چند هکتار را دربرمی‌گیرد در فاصله ۴ کیلومتری جاده قائم شهر - جویبار واقع شده است.

نمونه‌ای از غارتگریهای باند فاسد حاکم

در تاریخ چهارشنبه ۶۲/۸/۱۱ رادیو رژیم طی خبری اعلام کرد که مسئول اداری بازرگانی استان ایلام و یک مقام محلی دیگر از سمت‌های خود عزل گردیدند.

بر اساس گزارش کاملاً موثقی که در همین رابطه به دست ما رسیده است، علت برکناری مسئول اداری بازرگانی استان ایلام دزدی‌ها و اخاذی‌های کلانی بوده است که از مدت‌ها پیش توسط او با همدستی دیگر ایادی خمینی در این استان صورت می‌گرفته است. ولی به دنبال لورفتن این باند دزد و غارتگر وابسته به رژیم و اعتراضات گسترده مردم در این رابطه، رژیم مجبور به کنار گذاشتن او و همکارانش گردید. بر اساس همین گزارش، فرد مذکور به اسم دو شرکت مجهول‌الهییه که اصلاً وجود خارجی نداشته است، ماهیانه مقادیر زیادی آهن‌آلات و دیگر وسایل را از وزارت بازرگانی دریافت می‌کرده و بوسیله همدستانش با چند برابر قیمت در بازار سیاه به فروش می‌رسانده است. گفته می‌شود که تنها یک قلم از دزدی‌های حضرات بالغ بر ۶۰ هزار تن آهن بوده است!

محو تصاویر خمینی از روی دیوار خیابانها

این روزها تخریب عکس‌های خمینی و دیگر سردمداران جنایتکار رژیم که بر درودیوار همه شهرها نقاشی شده است، بعنوان یکی از اشکال مقاومت مردمی درآمده است. بنا به گزارشی که در این رابطه به دست ما رسیده است، اخیراً در حوالی خیابان رسالت تهران تصویر بزرگی از خمینی با پوشیدن رنگ بر روی آن محو شده و این در حالی بود که بیش از چند روز از نقاشی آن توسط پاسداران نمی‌گذشت. بدنبال آن دو نفر بسیجی مجبور شدند محل مذکور را با رنگ، سیاه کرده و از نقاشی مجدد در آنجا صرف‌نظر نمایند.

فشار بر زندانیان سیاسی زن در قزل حصار

بر اساس خبری که از زندان قزل حصار بدست ما رسیده، مزدوران رژیم برای اذیت و آزار و تحت فشار قرار دادن زندانیان سیاسی زن موی سرهمی آنها را به بهانه‌ی شیوع بیماری‌های پوستی تراشیده‌اند. از سوی دیگر زندانیان این زندان در وضعیت غذایی و بهداشتی بسیار ناساعدی بسر می‌برند. بطوری که غذای آنها از تعداد کمی نان و پنیر و خرما تجاوز نکرده و به همین جهت اغلب زندانیان دچار ضعف و انواع بیماری‌های گوارشی می‌باشند و تاکنون نیز کوچک‌ترین اقدامی در جهت درمان و مداوای بیماران صورت نگرفته است.

در ایوان سالانه ۵۶۰ هزار فقره دلیل

عدم بهداشت و سوء تغذیه می‌میرند

منافی وزیر بهداشت رژیم: "در حال حاضر سالانه ۵۶۰ هزار نفر به دلیل عدم بهداشت و سوء تغذیه جان خود را از دست می‌دهند که ۵۰ درصد این تعداد قبل از اینکه به سن ۵ سالگی برسند بر اثر بیماری‌های ساده‌ی رودهای و اسهال و غیره که قابل پیشگیری و درمان است از بین می‌روند.

(کیهان ۶۲/۸/۱۴)

ادامه دهیم یا نه؟ اگر باید این کار را بکنیم باید به طریقی هزینه‌ی جنگ را تامین کنیم. تا به سمت مالیات می‌رویم صدا بلند می‌شود که مالیات سنگین از مردم می‌گیرید. شما را بخدا ببینید مردم جوانان خود را می‌دهند و این افراد قدرت گذشت جزئی از اموال خود را ... ندارند.

بنده می‌پرسم آیا امکان دارد ما بودجه‌ی جنگ را کم کنیم؟"

(کیهان ۸/آبان/۶۲)

حیله تازه رژیم برای اعزام دانش آموزان به جبهه

اخیراً رژیم خمینی برای اعزام دانش‌آموزان به جبهه‌های جنگ به حیله‌ی جدیدی متوسل شده است. باین ترتیب که در آبان ماه سال جاری وزارت آموزش و پرورش با انتشار فرم‌هایی بنام فرم‌های شماره ۱ و ۲ اعلام کرده است که به دانش‌آموزانی که حاضر باشند در خط مقدم جبهه بچگونگی اجازه داده خواهد شد که چهار بار در امتحانات آخر سال شرکت نمایند. بر طبق این فرم‌ها دانش‌آموزانی که حاضر به فعالیت در "پشت جبهه" باشند نیز می‌توانند ۲ بار در امتحانات آخر سال شرکت نمایند.

وضعیت اسرای جنگ مستقر در داوودیه

بر اساس گزارش رسیده رژیم خمینی یکی از پرورشگاه‌های تهران واقع در منطقه‌ی داوودیه را به محل نگهداری اسرای عراقی تبدیل کرده است. فقدان امکانات کافی برای تعداد کثیر اسرائی که در این محل نگهداری می‌شوند نه تنها شرایط سخت و محیط غیربهداشتی و آلوده‌ای را برای اسرا ایجاد کرده است، بلکه احداث توالت‌های صحرائی در محوطه‌ی پرورشگاه و ریختن فاضلاب آن به رودخانه‌ای که از منطقه‌ی داوودیه می‌گذرد باعث آلوده شدن محیط گردیده و شرایط غیربهداشتی بسیار سختی را بر هزاران نفر از ساکنین این مناطق نیز تحمیل کرده است.

کشف مزار ۴۰۰ زندانی

تیرباران شده شکنجه‌گاه اوین

بر اساس اخبار و گزارشات رسیده در دوم فروردین ماه سال جاری ۴۰۰ تن از فرزندان مجاهد و مبارز خلق بوسیله‌ی جلادان رژیم خون‌آشام خمینی در زندان اوین به جوخی تیرباران سپرده شده‌اند.

برخی از خانواده‌های این شهدا که پس از ماه‌ها تلاش و دوندگی برای کسب اطلاع از سرنوشت فرزندانشان اخیراً از خبر شهادت آنها مطلع شده‌اند، توانسته‌اند مزار این شهدا را که بطور دستجمعی در گوشه‌ای از قطعه‌ی ۹۴ بهشت زهرا دفن شده‌اند، کشف نمایند.

رژیم زندانیان سیاسی را به تماشای مصاحبه

تلویزیونی سران حزب توده مجبور می‌کند؟!

طبق یک خبر موثق در تاریخ ۶۲/۷/۱۱ جلادان رژیم در زندان قزل حصار کرج زندانیان سیاسی بند ۸ زندان زنان را مجبور به تماشای مصاحبه‌ی تلویزیونی سران حزب توده نموده‌اند. اما زنان زندانی سیاسی که تعدادشان بیش از ۴۰۰ نفر بوده است به این اجبار تن نداده و ضمن تمسخر مصاحبه‌کنندگان از تماشای این مصاحبه امتناع کرده و هنگامی که قصد داشتند بطور دستجمعی سالن را ترک کنند، مورد یورش پاسداران مستقر در زندان قرار می‌گیرند؛ بطوری که سر و دست تعدادی از آنها شکسته و آثار ضرب و جرح بر سر و صورت اکثر زندانیان به جای می‌ماند. به همین خاطر

مشخصات تعدادی از گشتی‌های سرکوب و اختناق

آنچه ذیلاً ملاحظه می‌کنید مشخصات برخی از گشتی‌های رنگارنگی است که از طرف ارگانهای مختلف سرکوب رژیم خمینی در تهران و دیگر شهرهای کشور و طیفه‌ی ایجاد جو خفقان و سرکوب عمومی را به عهده دارند.

- ۱ - گشت سپاه ضدخلفی موسوم به نارالله: ماشین‌های تویونای کرم‌رنگ با آرم سپاه که ۴ سرنشین مسلح دارد و هر واحد آن در منطقه‌ی محدودی بین ساعات ۶ صبح تا ۱۰ شب گشت می‌زند این گشت در بین مردم به "گشتاپو" معروف است.
- ۲ - گشت کمیته‌ی مرکز موسوم به جنرالده: ماشین‌های نیسان سفید رنگ با آرم کمیته که بین ۲ تا ۴ سرنشین مسلح دارد و در تمام مناطق تهران رفت و آمد می‌کنند.
- ۳ - گشت امنیتی کمیته‌ی مشترک: متشکل از سپاه، کمیته‌ی مرکز، ژاندارمری و شهرستانی که از هر یک از ارگان‌های نامبرده یک مزدور در این گشت شرکت نموده که با لباس معمولی و اتومبیل‌های مختلف بطور مخفیانه به گشت و کنترل افراد می‌پردازند.
- ۴ - گشت باصطلاح ارشاد: اتومبیل‌های پیکان با آرم دادستانی و با ترکیب دو پاسدار مرد و دو پاسدار زن که در کلیه‌ی نقاط بخصوص مناطق پر رفت و آمد به گشت‌زدن می‌پردازند.

وقاحت بی‌حدومرز

رفسنجانی: "اگر این انقلاب یک روزی نیاز به خفقان پیدا کرد خفقان پیش می‌آوریم اما امروز ایجاب نکرده هنوز!!"

(اطلاعات ۶۲/۸/۱۴)

تشکیل گروه "حراست دریا"

برای کنترل و سرکوب صیادان

اخیراً رژیم خمینی با تشکیل یک نهاد سرکوبگر جدید در شمال کشور بنام "گروه حراست دریا" به کنترل و اذیت و آزار صیادان این مناطق پرداخته است. سازماندهی افراد این گروه که از مزدوران سپاه و بسیج ضدخلفی تشکیل شده‌اند باین صورت است که هر واحد ۶ نفره از آنها مسئولیت کنترل یک واحد صیادی را به عهده دارند. هر یک از این مزدوران ماهیانه مبالغی بین ۳۸۰۰ تا ۵۱۰۰ تومان حقوق دریافت می‌کنند.

لازم به تذکر است که در استان‌های گیلان و مازندران کلاً ۹۴ واحد صیادی وجود دارد.

شرکت در نماز جمعه شرط دریافت کوبن

اخیراً رژیم خمینی شرط دادن کوبن ارزاق به هموطنان جنگ‌زده‌مان را شرکت در نماز جمعه و دیگر مراسم نمایشی تعیین کرده است. در همین رابطه رژیم روزهای جمعی هر هفته با فرستادن اتوبوس‌های شرکت واحد به شهرک‌های محل سکونت جنگ‌زدگان، آنها را مجبور به شرکت در نماز جمعه می‌کند. ماموران رژیم اسامی کسانی که از شرکت در این مراسم خودداری نمایند را یادداشت نموده و کوبن سهمیه‌ی مایحتاج عمومی آنها را قطع می‌کند.

تنگنای رژیم خمینی

در تأمین هزینه‌های سرسام آور جنگ

موسوی نخست‌وزیر: "باید در این جا پرسید آیا می‌خواهیم این جنگ ... را تا پیروزی

گرامی باد خاطرۀ تابناک شهدای مجاهد خلق

فرازهائی از زندگی انقلابی

مادر مجاهد

شهید خدیجه مهدوی (ذبیحی)

حضور گسترده‌ی مادران مجاهد در تمامی صحنه‌های نبرد برعلیه خمینی جلاد، خود یکی از ویژگی‌های تحسین‌برانگیز انقلاب نوین خلق ماست. مادرانی که علیرغم کهولت سن و ضعف جسمی و بیماری و ... علاوه بر روانه ساختن فرزندان مجاهد خود به سوی میدان‌های نبرد مسلحانه برعلیه رژیم ضدبشری خمینی جلاد، خود نیز قهرمانانه پا به میدان گذاشتند و چه در پایگاه‌های انقلاب و به هنگام رزم و دفاع و چه در شکنجه‌گاهها و میدان‌های اعدام، یکدم از نبرد و مقاومت انقلابی نیاوردند و با عزم آهنین و مقاومت حماسی خود بر تن مزدوران و شکنجه‌گران خمینی دجال لرزه افکندند.

براستی شرح فداکاری‌ها، مقاومت‌ها، دلاوری‌ها و ایستادگی‌های این "قهرمانان عاطفه و آگاهی" و "سمبل‌های شرف و بیداری زن ایرانی"، صفحات زرینی از تاریخ نوین میهنمان را به خود اختصاص داده است. اینک با تقدیم گرمترین درودهای انقلابی به روان پاک تمامی مادران مجاهدی که تاکنون در صحنه‌های مختلف مقاومت مسلحانه به شهادت رسیده‌اند، بر زندگی یکی از این ستارگان فراموش‌ناپذیر، مادر مجاهد خدیجه مهدوی (ذبیحی) که در مردادماه امسال پس از ماهها اسارت و شکنجه بدست دژخیمان خمینی در زندان به شهادت رسید، نگرشی می‌انگشیم.

تهاجم فالانژها و اوپاش خمینی به ستادها یا دکها و تیم‌های بخش نشریهی مجاهد و ... سراسیمه خود را به محل درگیری می‌رساند و به دفاع از فرزندان مجاهدش می‌پرداخت. او یکی از مادرانی بود که همواره در حرکت‌های اعتراضی مادران مجاهد در جلوی دادستانی ضدانقلاب و یا مراجعه به مراکز مختلف در جهت افشای جنایات مزدوران خمینی فعالانه شرکت می‌نمود. و از اینرو پاسداران و مزدوران خمینی نیز او را بخوبی می‌شناختند و کینه‌ی شدیدی از او به دل داشتند. در همین رابطه یکبار او را جلوی دادستانی ضدانقلاب آمل بشدت مجروح ساختند، بطوری که "آبجی" در اثر شدت ضربات قنடاق تفنگ پاسداران به سرش بیهوش شد و توسط مادران دیگر به خانه انتقال یافت. مادر وقتی بهوش آمد گفت: "هر روز با دیدن وحشیگری‌های عوامل خمینی، حقانیت سازمان برایم بیشتر روشن می‌شود" ...

مادر مجاهد خدیجه مهدوی (ذبیحی) سال ۱۳۰۴ در ده "بوران" واقع در ۲ کیلومتری شهرستان آمل، در یک خانواده‌ی محروم روستائی متولد شد. در سنین نوجوانی ازدواج کرد و

مادر مجاهد خدیجه مهدوی که همشهریان و همزمانش او را "آبجی" صدا می‌کردند، برای اکثر مردم شهر آمل چهره‌ای آشنا بود. مادر مبارز و رنج‌دیده‌ای که آثار سال‌ها محرومیت و انجام کارهای شاق و طاقت‌فرسا در کوره‌پزخانه‌ها و مزارع، بخوبی از چهره‌ی تکیده و شکسته‌شده‌اش هویدا بود، اما با این همه، لحظه‌ای خنده از صورتش محو نمی‌شد و گشاده‌روئی و خونگرمی‌اش زبانزد همه بود.

خانه‌ی محقر مادر همیشه چون ستادی کوچک در اختیار میلیشیا و جوانان مبارز شهر قرار داشت.

بسیاری از روزها سفره‌ای که ظهر در آن خانه پهن می‌شد تا شب جمع نمی‌گردید، چرا که مرتباً "پیک‌های انقلاب" از گوشه و کنار شهر به آنجا می‌آمدند و پس از خوردن چند لقمه نان و پنیر و یا غذای ساده‌ی دیگری، لحظاتی استراحت کرده و مجدداً برای انجام وظایفشان روانه‌ی محله‌های مختلف شهر می‌شدند. بر خورد آبجی با تنگتک بچه‌ها به قدری محبت‌آمیز بود که انگار هر کدام از آنها فرزند و جگرگوشه‌ی خود او هستند.

مادر به محض اطلاع از

حاصل این ازدواج ۵ فرزند بود.

مادر ذبیحی برای تامین معیشت خانواده‌اش سال‌ها به کار کردن در مزارع برنج و توتون‌زارها و باغ‌ها پرداخت و به این ترتیب بادستمزد روزی ۱۵-۱۰ ریال در تامین مخارج خانواده به همسرش کمک می‌کرد. او مدتها در کوره‌پزخانه‌ها کار می‌کرد و همچنین برای فروش محصولات مزرعه‌ی کوچکی که داشت به شهر می‌رفت. مادر، رنج و ستم محرومان و استثمار زحمتکشان را با گوشت و پوست خود لمس می‌کرد و در همانحال به سبب روحیه‌ی مقاوم و مبارزه‌جویی، هیچگاه تسلیم شرایط موجود نمی‌شد و همواره آشکارا و بی‌محابا، کسانی را که حاصل زحمات و دسترنج روستائیان محروم را به غارت می‌بردند به باد انتقاد می‌گرفت و خشم و تنفر خود را از آنان ابراز می‌داشت.

مادر روحیه‌ی ضد-ارتجاعی شدیدی داشت و بی‌هراس از طعنه‌ها و حتی تکفیرهای آخوندهای مرتجع روستا و ... با آنها به مخالفت می‌پرداخت. از جمله او اصرار و تاکید خاصی بر تحصیل و سوادآموزی فرزندان داشت و همیشه از اینکه خودش نتوانسته خواندن و نوشتن یاد

او در سال ۵۵ از طریق فرزندان با مجاهد شهید صادق هاشم‌زاده‌تایب که در آن زمان مخفی بود، آشنا شد. مجاهد شهید هاشم‌زاده برای اجرای قرار و نشست با فرزندان مادر به خانه‌ی آنها می‌رفت و مادر خوشحال از اینکه "مجاهد"ی پا به خانه‌ی او می‌گذازد، فعالانه در حل و فصل مسائل امنیتی این قرارها تلاش می‌کرد. علامت سلامتی برای خانه می‌گذاشت، کوچه و خیابان را چک می‌کرد و علاوه بر اینها، او در نگهداری و جاسازی مدارک و جزوات به فرزندان کمک می‌کرد و فعالانه در پخش اعلامیه چه در شهر و چه در روستا شرکت می‌نمود.

"آبجی" برای مادران روستا جلسات روشنگرانه می‌گذاشت. او با آغاز حرکت‌های مردمی برعلیه رژیم دیکتاتوری شاه، در تشویق و ترغیب هر چه بیشتر همشهریان به شرکت در تظاهرات نقش زیادی داشت. پس از پیروزی انقلاب، هنگامی که ستاد جنبش ملی مجاهدین در شهر آمل شروع بکار کرد، مادر دیگر از خوشحالی سراز پا نمی‌شناخت و از اینکه می‌تواند براحتی مجاهدین را ببیند و با آنها صحبت کند و از آنها راهنمایی بگیرد، همیشه ابراز خوشحالی

پس از پیروزی انقلاب، هنگامی که ستاد جنبش ملی مجاهدین در شهر آمل شروع بکار کرد، مادر دیگر از خوشحالی سراز پا نمی‌شناخت و از اینکه می‌تواند براحتی مجاهدین را ببیند و با آنها صحبت کند و از آنها راهنمایی بگیرد، همیشه ابراز خوشحالی می‌کرد.

می‌کرد. بعد از تشکیل انجمن مادران مسلمان، "آبجی" یکی از فعال‌ترین اعضای انجمن بود و در برپائی دکه و شرکت در مراسم و دفاع از پیک‌های انقلاب فعالانه حضور داشت. روزی که برای دیدن خانواده‌ی شهید شهرام اسماعیلی (از شهدای فاز سیاسی) به خانه‌ی آنها رفته بود، در آنجا مادر کبیری را دید و شدیداً مجذوب شخصیت انقلابی وی شد.

او همیشه از آنروز بعنوان یکی از بهترین روزهای زندگی‌اش یاد می‌کرد و می‌گفت: "آنروز نیروئی دوباره گرفتم". با انتشار هر شماره‌ی

بگیرد، رنج می‌برد. به همین دلیل او هر ۵ فرزندش را با هر مشقت و سختی که بود به مدرسه فرستاد و به مخالفت شدید مرتجعین با تحصیل دخترانش، هیچ توجهی نکرد. او علناً به آنها می‌گفت:

"شما نان بی‌سوادی ما را می‌خورید و به همین خاطر هم با تحصیل و یاد گرفتن علم مخالف هستید."

"آبجی" مجبور شد برای ادامه‌ی تحصیل فرزندانش از روستای "بوران" به شهر بیاید. آمدن او به شهر همزمان بود با آغاز فعالیت‌های سیاسی او برعلیه رژیم شاه خائن.

نشریه‌ی مجاهد مادر بی‌صبرانه منتظر فرصتی بود که طی آن فرزندانش برایش مطالب نشریه را بخوانند. او با دقت مطالب نشریه را بخاطر می‌سپرد و به زبان خودش برای دیگران بازگو می‌کرد. "آبجی" نمی‌توانست براحتی فارسی صحبت کند و همیشه سرودهای سازمان را با لهجه‌ی محلی شیرین خود زمزمه می‌کرد.

روزاول تیرماه ۶۰ پاسداران جنایتکار خمینی وحشیانه به خانه‌ی مادر حمله کردند. اما مادر آنجا نبود و از همان زمان زندگی مخفی خود را آغاز کرده بود. او با یکی از دخترانش که بتازگی وضع حمل کرده و همسرش نیز (مجاهد شهید ایرج جلالی) در همان روزها بدست پاسداران جنایتکار خمینی به شهادت رسیده بود، زندگی می‌کرد. پاسداران مرتباً برای دستگیری آبجی و دیگر فرزندان مجاهدش از جمله برادر مجاهد دکتر اسماعیل ذبیحی به خانه‌های اقوام و آشنایان آنها حمله می‌کردند.

مادر مجاهد شهید خدیجه مهدوی برای وصل ارتباط با سازمان، فشارها و مشکلات بسیار و روزها در بگیری را تحمل کرد. و بالاخره پس از تلاش زیاد موفق به برقراری رابطه شد. یکی از خواهران مجاهد که

در زمستان ۶۰ همراه با مادر در یکی از پایگاهها بسر می‌برده است، خاطرات خود را از این دوران چنین نقل می‌کند: "وجود مادری سالخورده اما شاداب و با روحیه در پایگاه، برای همه‌ی ما انگیزاننده بود. مادر خواندن و نوشتن نمی‌دانست اما با علاقه و اشتیاق بسیار، اخبار و مسائل سیاسی را دنبال می‌کرد و از کوچک‌ترین فرصتی برای سوال کردن در این زمینه‌ها استفاده می‌نمود.

"آبجی" با شور و علاقه در برنامه‌های پایگاه شرکت می‌کرد. منجمله علیرغم بیماری و ضعف شدید جسمی، اصرار داشت که حتماً در برنامه‌های نگهبانی و دیده‌بانی شرکت کند و حتی بارها پس از پایان نوبت پُستش، به جای نفر بعدی هم دیده‌بانی می‌داد و تازه با این حال صبح زود، همپای سایر خواهران و برادران در مراسم صبحگاه حاضر می‌شد. دیدن مادر در این هنگام که با حالتی کاملاً جدی، بقیه در صفحه‌ی ۲۳

بمناسبت سالروز تأسیس و بنیانگذاری "میلیشیا"

میلیشیا مبشر آزادی و سمبل استواری و پایداری خلق

دوم آذرماه مصادف با چهارمین سالروز پایه‌ریزی و بنیانگذاری میلیشیا مجاهد خلق است.

پایه‌ریزی ارتش مردمی میلیشیا بدنبال صدور اطلاعیه‌ی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران و براساس ضرورت‌های انقلابی جنبش خلق و به منظور حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب صورت گرفت و بدنبال آن "میلیشیا" به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقدامات انقلابی مجاهدین در پاسخ به مبرم‌ترین نیازمندی‌های یک مبارزه‌ی رهاثیخس مردمی، بسرعت جای شایسته‌ی خود را در فرهنگ مبارزات خلق باز نمود و با استقبال بی‌نظیر توده‌های مردم و بویژه جوانان انقلابی‌میهنمان مواجه گردید. سیل عظیمی از پیشتازان خستگی‌ناپذیر خلق به حرکت درآمدند تا بهار آزادی واقعی و تحقق اصیل‌ترین انقلاب تاریخ ایران را در زمستان تیره و تاری که خمینی دجال می‌رفت ابتدا با عوام‌فریبی‌ها و شایعه‌های و سپس با بی‌سابقه‌ترین سرکوب‌های ضد انقلابی‌اش تدارک ببینند، نوید دهند. و بدینسان با آغاز حرکت میلیشیا مجاهد خلق، فصل نوین و پربراری در جنبش رهاثیخس خلق ما بوجود آمد که از هر نظر ثمرات انقلابی بیشماری در برداشت.

بی‌تردید کارنامه‌ی درخشان و پرافتخار میلیشیا که اینک با خون پاک و جوشان هزاران پرستوی خونین‌بال انقلاب درخشش و تلاء-لو ویزه‌های یافته است، از آنچنان غنا و عمقی برخوردار است که بررسی هر فصل و هر گوشه‌ی آن، تحلیل‌ها و بررسی‌های طولانی و همه‌جانبه‌ای را طلب می‌کند. اینک در چهارمین سالروز بنیانگذاری میلیشیا مجاهد خلق، تنها به یادآوری کوتاه سرفصل‌هایی از این حرکت پرشور و پرثمر اکتفا کرده و تحلیل و بررسی کامل‌تر و همه‌جانبه‌تر آن را که طبعاً در حوصله‌ی این مقاله نیست، به فرصت‌های دیگری موکول می‌کنیم.

آذر ۵۸

بدنبال شکل‌گیری واحدهای

میلیشیا، اولین مرحله از فعالیت میلیشیا حول محور ترویج و اشاعه‌ی پیام مجاهدین خلق در میان توده‌های مردم از طریق پخش نشریه و اعلامیه‌های سازمان آغاز می‌شود. در این مرحله میلیشیا به مثابه‌ی "پیک انقلاب"، با فعالیت پرشور و خستگی‌ناپذیر قدم به میدان گذاشت و در خلال حرکتی مستمر و مقاومتی سرسخت و استوار، به قیمت شکسته شدن دست‌ها و سرها و از حدقه درآمدن چشم‌ها، مشعل آگاهی و آزادی را از کف نهاد و گام‌یگام در برخورد با واقعیات روزمره، چهره‌ی واقعی ارتجاع را طی کار افشاگرانه‌ی خستگی‌ناپذیر برای توده‌ی مردم آشکار ساخت.

دی ۵۸

با اعلام کاندیداتوری برادر مجاهد مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری میلیشیا در برابر نخستین آزمایش گسترده‌ی اجتماعی خود قرار گرفت. میلیشیا با انگیزه و شوری چشمگیر و کم‌نظیر، که بیانگر آگاهی نسبت به ضرورت مرحله‌ی انقلاب بود، با تمام‌قوا در جهت انتقال و ترویج پیام مجاهدین و توضیح اهداف و برنامه‌های مرحله‌ای و درازمدت آن در میان مردم به فعالیت پرداخت و در سایه‌ی شور انقلابی، قدرت و خلاقیت و ابتکار خود موفق شد سد همی چماق‌ها، سانسورها و تحریم‌ها را شکسته و پیام مجاهدین را تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور به گوش توده‌ها برساند و موجی از حمایت و شور و امید انقلابی را در قلب و دل همه‌ی آزادخواهان و عناصر مترقی و مبارز و تمامی زحمتگشان و ستمدیدگان این میهن برانگیزاند.

ارتجاع در برابر این فعالیت گسترده‌ی انقلابی وحشتزده بر شدت حملات و تهاجمات خود بر علیه میلیشیا قهرمان می‌افزود و مذبوحانه تلاش می‌کرد تا با بکارگیری شیوه‌های ضد خلقی و پلیدی چون چماقداری، نسل انقلاب را از این حرکت پرشور باز دارد. اما میلیشیا هر روز به قیمت جراحت و مضراب شدن صدها پیک و پرستوی انقلاب، پرتوان‌تر از

قبل به انجام مسئولیت انقلابی خود برمی‌خاست و دمی از فعالیت بازنمی‌ایستاد. کارگر مجاهد عباس عمانی اولین میلیشیا‌ی شهید مجاهد خلق در همین دوره بدست مزدوران پست ارتجاع، مظلومانه به شهادت رسید.

این دوره از فعالیت انقلابی میلیشیا که در واقع نخستین آزمایش پیروزمند میلیشیا بود با حذف کاندیداتوری برادر مجاهد مسعود رجوی از جانب شخص خمینی به پایان رسید.

بهمن ۵۸

بدنبال جاری شدن سیل در خوزستان، میلیشیا مجاهد خلق برای کمک به هموطنان مصیبت‌زده‌ی خود بسیج می‌شود و در پرتو فداکاری‌ها و جانفشانی‌های خود و بدلیل سازمان‌یافتگی و نظم انقلابی‌اش، نقش شایسته‌ای در مهار کردن سیل و جمع‌آوری و رساندن کمک‌های مردمی ایفا می‌کند. و بدین ترتیب میلیشیا در دیگر صحنه‌های فعالیت‌های انقلابی خود با شایستگی تمام کارآئی و توانائی خود را به منصفی ظهور می‌رساند.

در جریان بسیج میلیشیا برای کمک به هموطنان سیل‌زده در جنوب، پیوند و رابطه‌ی عمیق خلق با فرزندان انقلابی‌اش به نحو چشمگیری در سرازیر شدن انبوه کمک‌های مردمی بسوی ستادها و مراکز امدادسانی مجاهدین متجلی می‌گردد و در اینجا نیز ارتجاع زخم‌خورده باز هم به حربه‌ی چماق و حمله و هجوم به مراکز امداد میلیشیا و غارت و چپاول آن متوسل می‌شود.

اسفند ۵۸

فعالیت انقلابی میلیشیا در رابطه با انتخابات مجلس با شدت تمام در سطح کشور آغاز می‌شود.

میلیشیا در برابر افزایش تهاجمات ارتجاع و حملات وحشیانه‌ی چماقداران خمینی سرسختانه ایستادگی می‌کند و در همان حال با بکارگیری شیوه‌های نوین و ابتکاری، بر مشکلات ناشی از سانسورها و تضییقات انحصارطلبانه غلبه می‌کند.

روزهای دوم و سوم اسفند ماه، تهران و بیش از ۵۰ شهرستان دیگر شاهد تظاهرات و راهپیمائی‌های اعتراضی بر علیه حقه‌های انتخاباتی ارتجاع بودند، طی این حرکت سراسری اعتراضی عین‌النه پورعلی در فاششهر به شهادت میرسد و هزاران میلیشیا‌ی دیگر در سراسر کشور مجروح و مصدوم می‌شوند.

۲۵ فروردین ۵۹

نخستین رژه‌ی میلیشیا با شرکت ۱۰ هزار میلیشیا‌ی سازمان‌یافته‌ی مجاهد خلق از دانشگاه تهران آغاز می‌شود. مردم در خیابان‌ها و در مسیر حرکت گروهان‌های میلیشیا با نقل و شیرینی و با فریادهای "درود بر میلیشیا قهرمان" از فرزندان انقلابی خود استقبال می‌کنند. ارتجاع کاملاً غافلگیر شده و از قدرت و سازمان‌یافتگی میلیشیا مجاهد خلق و استقبال بی‌سابقه‌ی مردم از آن به وحشت می‌افتد.

اردیبهشت ۵۹

در جریان توطئه‌ی به تعطیل کشاندن دانشگاه‌ها که بستر و زمینه‌ی تاخت و تاز جدیدی برای چماقداران خمینی فراهم کرد، ستادها و مراکز فعالیت سازمان در شهرهای مختلف مورد هجوم اوباش ارتجاع قرار گرفت که در نتیجه‌ی آن شمار دیگری از میلیشیا‌ی قهرمان به شهادت رسیده و صدها تن مجروح شدند.

خمینی با سرعت غیرقابل‌تصوری چماقداری، این ارثیه‌ی دوران شاه را در چارچوب حزب جنایتکار جمهوری به اهرم حکومتی تبدیل می‌کند تا بر سر راه خود هر کس و هر چیزی را نابود سازد. "میلیشیا" تنها نیروی سراسری است که بطور سازمان‌یافته در برابر این تهاجم افسارگسیخته مقاومت می‌کند و بدین‌سبب هفته‌ای نیست که در گوشه‌ای از کشور، قلب میلیشیا‌ی رشیدی با گلوله یا خنجر پاسداران شب دریده نشود و یا چشمی از حدقه بیرون آورده نشود. باید به این خیره‌سری‌ها پاسخی گفت و راه حلی برای آن یافت.

۲۲ خرداد ۵۹

امجدیه شاهد برگزاری مینینگ پرشکوه بزرگداشت خاطره‌ی مجاهد کبیر رضا رضائی و ۸ تن از شهدای مجاهد خلق در آن ایام است. بیش از ۱۵۰ هزار تن گرد آمده‌اند تا به سخنان برادر مجاهد مسعود رجوی تحت عنوان "چه باید کرد" گوش فرا دهند. این اجتماع عظیم در میان صغیر گلوله‌های پاسداران ظلمت و تباهی و در زیر باران گلوله و گاز اشک‌آور مزدوران ارتجاع، به همت و پایمردی میلیشیا برگزار می‌شود و تمام تلاش و بسیج نیروی ارتجاع برای بر هم زدن این مراسم، در برخورد با صفوف پولادین میلیشیا با شکست مواجه می‌گردد.

مقاومت حماسی میلیشیا در این روز و شهادت میلیشیا‌ی قهرمان مصطفی ذاکری و پیامدهای گسترده‌ی سیاسی و اجتماعی آن، ضربه‌ی سختی بر پیکر حزب حاکم بود و مسئله‌ی چماقداری را به مسئله‌ی روز جامعه تبدیل کرد و فریاد اعتراض را بر علیه آن از هر سو برانگیخت.

شرایط جدیدی بوجود آمده بود و خمینی بشدت در تنگنا قرار داشت و لذا برای مهار کردن اوضاع ناگزیر از عرش امامت کذائی‌اش پائین آمد و خود بر علیه مجاهدین وارد صحنه شد.

۴ تیر ۵۹

خمینی در نطق خود در این روز زمینه را برای تسویه‌حساب نهائی با مجاهدین آماده کرده و بدنبال آن ارتجاع دست بکار زمینه‌سازی تبلیغاتی گسترده‌ای در این زمینه می‌شود.

مجاهدین با تاکتیکی هوشیارانه و انقلابی برای خنثی ساختن این موج تهاجم جدید کلیه‌ی مراکز سازمان و فعالیت‌های علنی از قبیل انتشار نشریه‌ی مجاهد را موقتا تعطیل اعلام می‌کنند.

از آن پس دوره‌ی جدید فعالیت گسترده‌ی میلیشیا در میان توده‌های خلق آغاز می‌گردد. برپائی دکه‌ها و ستادهای خیابانی در دستور کار میلیشیا قرار می‌گیرد و تیم‌های میلیشیا در سراسر شهر به افشاگری بر علیه ارتجاع می‌پردازند. این مقطع یکی از فعال‌ترین و درخشان‌ترین دوران‌های فعالیت انقلابی میلیشیا است.

ارتجاع نیز هر روز بر شدت

میلیشیا مبشر آزادی و سمبل استواری و پایداری خلق

حملات خود می‌افزاید و قربانیان بیشتری می‌گیرد.

۱۱ آذر ۵۹

نشریه "مجاهد" پس از چند ماه تعطیلی مجدداً در این روز منتشر می‌گردد و به همراه خود موج جدیدی از فعالیت و حرکت انقلابی در صفوف میلیشیا ایجاد می‌کند. این بار توزیع نشریه "مجاهد" توسط پیک‌های انقلاب در ارتباطات بسیار گسترده اما نیمه مخفی آنها انجام می‌گیرد و در چنین شرایطی است که میلیشیا مجاهد خلق هر هفته با توزیع نیم میلیون نسخه نشریه مجاهد در سراسر کشور از طریق شبکه‌ی سراسری ارتباطی خود، یکی دیگر از ابعاد شکفتن انگیز توانائی انقلابی خود را آشکار می‌سازد. در این دوره، انتشار و توزیع هر شماره از نشریه "مجاهد" به بهای خون و مقاومت قهرمانانه میلیشیا مجاهد خلق در سراسر کشور، میسر می‌گردد تا مشعل آگاهی و آزادی همچنان فروزان بماند.

دی ۵۹

در جریان حمله پاسداران و مزدوران خمینی به انجمن کارکنان مسلمان در خیابان مبارزان، میلیشیا دلیر حمیدرضا رضائی به شهادت می‌رسد. واحدهای میلیشیا از گوشه و کنار شهر برای مقابله با "ژ-۳" بدستان و مزدوران ارتجاع به سوی این محل روانه می‌شوند و تیم‌های دیگری نیز با گرفتن پلاکارد و شعارنویسی در سطح شهر، این خبر را به گوش همه مردم می‌رسانند. در اثر مقاومت قهرمانانه میلیشیا و انعکاس گسترده اجتماعی این جریان، ارتجاع مجبور به عقب‌نشینی شد و برخی از مقامات بالای رژیم ناگزیر در مصاحبه و نطق‌های رادیو تلویزیونی با اظهار عجز و زبونی به توجیه این مسئله پرداختند.

۱۴ اسفند ۵۹

در این روز میلیشیا درس جدی دیگری به مزدوران خمینی داد و در حضور هزاران تن از مردم شرکت‌کننده در اجتماع ۱۴ اسفند، چماقداران ارتجاع را به سختی تنبیه کرد. مدارک وابستگی چماقداران - که توسط میلیشیا دستگیر شده بودند - به

شهرهای مختلف به تهران فرا خوانده شده بودند، خیابان‌ها را عرصه تاخت و تاز خود می‌کنند اما...

نیمه دوم خرداد ۶۰

اما میلیشیا بلافاصله برای شکستن جو رعب و وحشت و اختناق وارد صحنه می‌شود گروهان‌های میلیشیا و بویژه خوهان میلیشیا در گوشه و کنار شهر با براه انداختن تظاهرات موضعی و مقابله با مزدوران مسلح ارتجاع، نور امید را در دل‌ها زنده نگاه می‌دارند. دشمن از ارتکاب هیچ وحشیگری و جنایتی ابا نمی‌کند و آخرین حائل‌ها و پرده‌ها را میان خود و مردم از هم می‌درد.

در چنین فضائی، خمینی سرمست از باده‌ی غرور، مصرانه در اجرای توطئه‌های ننگینش به پیش می‌رود. باید جواب

وحشیانه‌ی ارتجاع به ابتکار مادران مجاهد و تحت حفاظت میلیشیا مجاهد خلق برگزار می‌شود. از آنجا که بسیج واحدهای میلیشیا برای شرکت در این تظاهرات از کانال ارتباطات تقریباً مخفی صورت می‌گیرد، ارتجاع کاملاً غافلگیر شده و فرصت جلوگیری از به حرکت درآمدن هسته‌ی اولیه‌ی راهپیمائی را نمی‌یابد. مردم دسته دسته به صفوف تظاهرکنندگان پیوسته و سرانجام راهپیمائی با موفقیت کامل و البته با شهادت ۲ میلیشیا دلیر و مضروب و مجروح شدن تعدادی دیگر پایان می‌یابد.

بدنبال تأثیرات گسترده‌ی این راهپیمائی، خمینی شخصاً وارد صحنه شده و تهدید به تعیین تکلیف نهائی مجاهدین می‌کند. تعیین تکلیفی که در



مناسی به او داد و آخرین اتمام حجت سیاسی و تاریخی را در برابر ارتجاع و خمینی بعمل آورد. اما چگونه؟...

۳۰ خرداد ۶۰

برپائی تظاهرات بزرگ در عصر روز شنبه ۳۰ خرداد، رهنمودی است که بنا بر تصمیم عالی‌ترین ارگان رهبری‌کننده‌ی سازمان، در دستور کار میلیشیا قرار می‌گیرد. واحدهای میلیشیا خود را برای عبور از سرفصلی تاریخی و پشت سر گذاشتن آزمایشی بزرگ آماده می‌کنند. ساعت ۴ بعدازظهر روز ۳۰ خرداد این آزمایش بزرگ وارد مرحله‌ی عملی خود می‌شود. عظیم‌ترین و بی‌سابقه‌ترین تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم بی‌آنکه از پیش رسماً و علناً اعلام شده باشد با راهگشائی میلیشیا قهرمان در میان بهت

قاموس رژیم ضدبشری او، معنائی جز کشتار و اعدام دستجمعی ندارد.

نیمه اول خرداد ۶۰

یورش ارتجاع برای نابودی آخرین نشانه‌های باقیمانده‌ی آزادی به اوج خود می‌رسد. خمینی با هدف سرکوب خونین و نهائی مجاهدین مقدماتاً دست بکار یکپارچه نمودن رژیم به نفع ارتجاع می‌شود. و به همین دلیل حذف رئیس جمهور بنی‌صدر در دستور کار دارودسته‌ی خمینی قرار می‌گیرد.

هیولای اختناق و استبداد زیر پرده‌ی دین، آماده‌ی آخرین جهش می‌شود. بقایای روزنامه‌های غیرحکومتی تعطیل و توقیف می‌گردند و دسته‌های مسلح چماقداران با تجهیزات کامل بی‌سیم و وسایل موتوری که از

ایستادگی می‌کند و هم‌پا با مقاومت خود نقاب فریب‌وریا را از چهره‌ی سردمداران و مهره‌های اصلی رژیم و در راس همه بهشتی معدوم برمی‌دارد. و البته این مقاومت قهرمانانه همراه با شهادت شماری دیگر از میلیشیا مجاهد خلق است. در ادامه‌ی کشتارهای سال ۵۹، در اولین روزهای سال ۶۰ نیز خون پاک چندین میلیشیا دلیر در شهرهای شمالی کشور، و همچنین قزوین، خرم‌آباد و شهرکرد بر زمین ریخته می‌شود و موجی از خشم و نفرت خلق را بر علیه ارتجاع برمی‌انگیزاند که بدنبال شهادت ۲ خواهر قهرمان در قائمشهر به اوج خود می‌رسد.

۷ اردیبهشت ۶۰

راهپیمائی عظیم ۲۰۰ هزار نفری در اعتراض به کشتارهای

و تعجب همگان براه می‌افتد و سیل خروشان جمعیت ۵۰۰ هزار نفری در خیابان‌های تهران به حرکت در می‌آید.

میلیشیا با جسارت و جانبازی خود، غیرممکن را ممکن می‌سازد و به این ترتیب یک شاهکار حماسی بزرگ در تاریخ مبارزات خلقمان به ثبت می‌رسد.

در برابر سیل خروشان خلق به پیشگامی میلیشیا قهرمان، مزدوران ارتجاع تاب مقاومت نیاورده و مجبور به عقب‌نشینی می‌گردند. لذا خمینی شخصاً دستور صریح آتش‌گشودن به روی مردم را صادر می‌کند. خاطره‌ی کشتارهای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور دوباره تکرار می‌شود و بدنبال آن خمینی نیز همچون سلف جنایتکارش شاه خائن، با پشت سر گذاشتن آخرین مرزهای خیانت و جنایت، چهره‌ی واقعی و ماهیت ضد خلقی خود را آشکار می‌سازد.

در شامگاه خونین ۳۰ خرداد، میلیشیا با تقدیم دهها شهید و صدها مجروح و اسیر و پشت سر گذاشتن آخرین اتمام حجت سیاسی و تاریخی مجاهدین به خمینی، سرفراز و پیروزمند از سرفصلی تاریخی عبور می‌کند و قدم به مرحله‌ی نوین فعالیت انقلابی خود می‌گذارد.

۳۱ خرداد ۶۰

از سحرگاه این روز عصر کشتارها و اعدام‌های بی‌سابقه در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های خمینی جلاد آغاز می‌گردد. پرستوهای انقلاب دسته‌دسته و حتی بدون احراز هویت به جوخی تیرباران سپرده می‌شوند...

از این پس باید گلوه را با گلوه پاسخ داد و دیگر دوران رودرروئی دست خالی در برابر چماق و گلوه پایان یافته و باید پاسخ ارتجاع جنایتکار و افشاء شده را با قهر انقلابی داد.

* * *

تابستان ۶۰

با صدور فرمان مقاومت انقلابی مسلحانه، میلیشیا مجاهد خلق خود را برای نبردی تمام عیار با دشمن خدا و خلق (خمینی جلاد) آماده می‌کند. و پس از نخستین غرش مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه در ۷ تیر که چون رعد در آسمان بغض‌آلود میهن به صدا درآمد، گردان‌ها و گروهان‌های رزمنده‌ی میلیشیا، بسرعت سازماندهی شده و همچون طوفان خشم خلق بر رژیم درمانده‌ی خمینی فرود آمدند و سراپای آن را به لوزه درآوردند. بقیه در صفحه‌ی ۲۱

می‌گشت در ظلمات سلول‌ها و شکنجه‌گاهها خاموش سازد و بمیراند (جز تعدادی معدود که در مقابل دهها هزار زندانی مقاوم و قهرمان قطره‌ای ناچیز به حساب می‌آیند) و هرگز نتوانسته زندانی انقلابی را به کرنش و تعظیم وادارد.

* * *

عاطفه‌ای که می‌بایست

به پای خلق و انقلاب

نثار شود

"زنش را بیاورید!"

ضربات بازجو قطع شد و صدای او در گوش‌هایم پیچید. تمامی توانم را در گوش‌هایم جمع کردم. صدای پیچیدی از پشت در شنیده شد و متعاقب آن در باز شد و همسرم زهرا (نام اصلی شهابه سلیمان بنانی) درحالیکه دختر کوچکم "نسرین" را در آغوش گرفته بود، به داخل اتاق آمد.

به دقت همسرم را نگریدم. در نظر اول (و اگر بچه را در آغوش نداشت) قابل شناختن نبود. در ظرف مدت کوتاهی که در چنگال دژخیمان خمینی اسیر بود بر اثر شکنجه‌ها آنچنان قیافه‌اش تغییر یافته بود که با دیدن وضعیت او دزد و ناراحتی‌های خود را از یاد بردم. لباس‌هایش پاره‌پاره و صورتش از شدت ضربات وارده سیاه شده بود و بر اثر تورم به اندازه‌ی یک و نیم برابر حالت معمولی‌اش می‌نمود. با زحمت و سختی راه می‌رفت و هنگامی که به کنار من رسید، ایستاد و از میان پلک‌های متورمش مرا نگرید و بعد نگاهش را دورتادور اتاق گرداند و پاسداران و شکنجه‌گرانی را که بی‌خیال به دیوارها تکیه داده بودند و خیره‌خیره مرا و او را تماشا می‌کردند، نگاه کرد و دوباره نگاهش را به من دوخت. "نسرین" دختر کوچکم که شدیداً به من علاقمند بود با حیرت و هراس گاه به صورت خونین من و گاه به بازجو که همچنان روی سینه‌ی من نشسته بود و با نگاهی خالی از احساس، او و مادرش را برانداز می‌کرد، می‌نگریست.

زهرا گام دیگری به سوی من برداشت و با صدائی خسته گفت:

"رضا" ... احسان و زنش، همراه با شاهرخ و زنش دستگیر شده‌اند و وضعیت ما را دارند."

و سپس سکوت کرد. بازجو که تا بحال ساکت بود گفت:

سلسله خاطرات، گزارشات و نوشته‌هایی

از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های

رژیم ضد بشری خمینی

گزارش اول (قسمت سوم)

ما ارزش داره، می‌زنمت تا بمیری... بعدش هم مطمئن باش که آب از آب تون نمی‌خوره... خیلی‌ها را که کله‌شتر از تو بودند زدیم و فرستادیم جهنم هیچی هم نشد... حالا تو هم اگر دوست داری مفت نغله بشی ما حرفی نداریم."

دوباره حرفم را تکرار کردم: "چیزی بیشتر از آنچه که دیشب گفته‌ام ندارم." بازجو که دیگر عینکش را برداشته بود، در چشمانم زل زد و گفت:

"دروغ می‌گی... ما زبان صد تا گنده‌تر از تو را باز کردیم" و سپس چند اسم بی‌دری بر زبان آورد و گفت:

"می‌شناسی‌شان؟"

و وقتی جواب منفی دادم یکمرتبه چنگ در گلویم انداخت و سرم را چند بار بلند کرد و به زمین کوبید و دوباره با خشونت بیشتری ضرباتش را ادامه داد. از پیشانی‌ام خون راه افتاده بود و گرمی آن را بر روی پوست صورتم حس می‌کردم. در این لحظات با اینکه از لحاظ جسمی در وضع بدی قرار داشتم ولی حس می‌کردم که می‌توانم ساعت‌های متعددی مقاومت کنم و برمواضعم که بطور روشن در ذهنم نقش بسته بود پای بفشارم. در این دقایق، بی‌اختیار به یاد حرف‌های یکی از بچه‌ها افتادم که یکبار هنگامی که صحبت از شکنجه می‌شد، گفته بود: "مقاومت یک انسان در مقابل شکنجه بستگی به این دارد که چقدر به آرمان‌ها و عقاید سیاسی - ایدئولوژیکش معتقد باشد. مقاومت یک عنصر انقلابی را شکنجه نمی‌تواند در درم بگشند و عناصری که در مقابل شکنجه‌گر شکست می‌خورند قبل از آنکه از لحاظ جسمی در مقابل شکنجه فرو بریزند از درون فرو ریخته‌اند و بیپوده نیست که آمار وحشیگری‌ها و جنایات رژیم خمینی تا بدین حد سرسام‌آور است. زیرا علیرغم پاره‌پاره کردن پیگرها و شکستن استخوان‌های انقلابیون این مرز و بوم و بویژه مجاهدین، رژیم خمینی هرگز توان آن را نداشته که آتش فروزان ایمان و انقلاب را که در وجود انقلابیون شعله

گرفته. سعی کردم آن را کنترل کنم، زیرا از قبل می‌دانستم که اگر با مسئله‌ی شکنجه و بازجویی با اعصاب آشفته و عصبانیت و عکس‌العمل‌های خودبخودی برخورد شود، نتیجه‌ی مناسبی بیار نخواهد آورد و هرگز نباید گذاشت گرداب فشارهای عصبی ما را آنچنان در خود فروکشد که نهایتاً هیچ کاری عکس‌العمل‌های عنان‌گسیخته و کور از دست ما بر نیاید.

"حسین دادخواه! حرف‌هایت را بایست تا گلمی آخر بزنی. بازجویی‌های دیشب همه‌اش کتک بود. اگر حرف‌هایت را زنی و فراررت را مشخص نکنی ذره‌ذره می‌کشیم... فکر نکن یگدفعه می‌میری راحت می‌شی. صد مرتبه باید بمیری و زنده بشی."

بالاخره بازجو زبان باز کرد و حرف زد و دلیل شکنجه‌ها را که دیگر طاقت‌فرسا شده بود گفت و آن هم چیزی جز دانستن قرار نبود. می‌دانستم هیچ دلیلی (حداقل تا حالا) بر علیه حرف‌های دیشب من ندارند و به احتمال قریب به یقین، تنها از روی حدس و گمان و تجربه‌ی بازجویی‌های قبلی از انقلابیون، فهمیده‌اند که ممکن است قرار قلبی باشد و فرصت از دست برود. بنابراین با یقین و اطمینان روی حرف‌های قبلی‌ام پافشاری کردم و گفتم:

"چیز تازه‌ای ندارم. دیشب همه‌ی اطلاعات خودم را نوشتم، چیزی ندارم که به حرف‌های دیشب اضافه کنم... نمی‌دانم که این گارهای شما برای..."

شکنجه‌گر از روی سینه‌ی من نیم‌خیز شد و گلویم را به شدت فشرد و از لای دندان‌های کلید شده‌اش گفت:

"خر گیر آوردی، فکر می‌کنی مزخرفات دیشب تو را باور می‌کنم؟"

"باور کنید قرار درسته یا صبح یا عصر، میان سر قرار" بازجو دوباره تهدید کرد: "بخدا اگر یکی از این قرارها قلبی بیرون بیاد زنده‌زنده پوست از سرت می‌کنم... تو چی فکر می‌کنی؟... فکر می‌کنی چون تو چقدر برای

زندان و زندانی



دوباره شکنجه شروع شد

... ضربه‌ی دست جوانک بازجو که خود را (برای ارباب) "عبدالله پیام" معرفی کرده بود، اگرچه به شدت روی قفسه‌ی سینه و درمحل‌ی که قلب قرار دارد فرود آمد، ولی درد و ناراحتی چندانی ایجاد نکرد، مخصوصاً در مقایسه با شلاق‌هایی که شب قبل خورده بودم، بیشتر شبیه آزار و اذیت می‌نمود تا شکنجه، و حتی ضربات بی‌دری بعدی که گاه با مشت و گاه با کف دست روی سینه‌ام فرود می‌آمد، چیز مهمی جلوه نمی‌کرد و من در این لحظات بیشتر از نحوه‌ی نشستن تحقیرآمیز بازجو بر روی سینه‌ام که خیلی راحت و لاقیدانه نشسته بود، احساس ناراحتی می‌کردم. ولی ادامه‌ی ضربات و تکرار ریتمیک آن نشان داد که او شکنجه‌گری تعلیم‌دیده و به کار خود وارد است و بیش از آنکه به شدت ضربات و قدرت دست و بازوی خود متکی باشد به ادامه‌ی کار و نتیجه‌ی نهائی آن امید بسته است.

۲۰ دقیقه‌ی بعد، کم‌کم احساس ضعف و سرگیجه و نفس تنگی و حالت تهوع به من دست داد. با شروع این حالت‌ها بازجو ضربزدن را قطع کرد و گلویم را با دو دست گرفت و سخت فشرد و هنگامی که از شدت نفس‌تنگی چشم‌هایم سیاهی می‌رفت، آن را رها کرد و دوباره شروع به زدن ضربات کرد. پس از لحظاتی دوباره زدن ضربات را قطع کرد و گلویم را فشرد و از آن پس نیز به تناوب به فشردن گلو و فرود آوردن ضربه‌ها بر روی قلبم ادامه داد. لحظات بی‌آنکه شکنجه‌گر حرفی بزند می‌گذشت و از قیافه‌ی او که در این لحظات بیشتر به حیوانی درنده‌شبه بود و برق‌کین‌توزانه‌ای که در چشمانش می‌درخشید چیزی فهمیده نمی‌شد. کم‌کم حالت عصبی ناراحت‌کننده‌ای را در خود حس کردم و این اندیشه در من بوجود آمد که تا ساعتی دیگر خواهم مرد، ولی واقعیت غیر از این بود. این شکنجه‌ها برای من که از جسمی متعادل و قلبی سالم برخوردار بودم، مرگ‌آفرین نبود و

شکنجه‌گری که بی‌وقفه مشغول به کار بود، لاقلاً در این مرحله از جریان شکنجه و بازجویی مرگ مرا نمی‌خواست. بلکه او در نظر داشت با عوض کردن بی‌دری شکنجه‌ها و تعویض فضای بازجویی، مرا به مرحله‌ای برساند که سرانجام درهم بشکنم تا به خواست آنان تن دردهم. دوباره گلویم فشرد شده شد و این بار طولانی‌تر... احساس کردم که چشمانم درحال بیرون آمدن از حدقه‌است، ولی سرانجام بازجو گلویم را رها کرد و دوباره ضربات را شروع نمود. بطور غیر ارادی و با خشم دست‌ها و پاهایم را حرکت دادم و کشیدم، ولی بی‌نتیجه بود و این حرکت نیز جز بررنج و درد و فشار وارد بر من نیفزود. - "بیا مشغول شو حاجی!" برای اولین بار پس از آغاز شکنجه، صدای بازجو را شنیدم که کسی را صدا می‌زد. "حاجی" جلو آمد و بالای سرم ایستاد. او را نگریدم. حاجی یکی از شکنجه‌گران جدیدالورودی بود که همراه با اکیب بازجویان از "تهران" به "شاهرود" آمده بود. بقیه‌ی پاسداران همراه با بازجوی شاهرودی در اطراف اتاق به دیوار تکیه داده بودند و به دقت مرا و بازجو را که روی سینه‌ی من نشسته بود، می‌نگریستند. دوباره ضربات شروع شد و این بار ناگهان درد شدیدی را در پیشانی خود حس کردم. دردی که نشان داد "حاجی" نیز مشغول به کار شده. حاجی بالای سرم زانو زده بود و با دست راستش که انگشتر درشتی (از آن نوع انگشترهای بزرگ که معمولاً در دست آخوندها دیده می‌شود و نگین عقیق دارد) بر یکی از انگشتان آن دیده می‌شد، هر چند لحظه یکبار ضربه‌ی دردآوری به پیشانی و سرم می‌زد. ده دقیقه بعد، سرم به شدت درد گرفته بود و نمی‌دانستم کی و از کجا ضربه خواهم خورد. هر دو شکنجه‌گر با حوصله و پشتکار! مشغول به کار بودند. دوباره دست و پایم را با خشم کشیدم و تکان دادم ولی دستبندها محکم‌تر از آن بود که با این فشارها باز شود. احساس می‌کردم که خشمی عنان گسیخته سرپای وجودم را فرا



سلسله خاطرات، گزارشات و نوشته‌هایی از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های ...

که طبعاً در وجود هر انسان وجود دارد، در این شرایط جز به نفع دژخیمان نخواهد بود.

"به همسرت هم رحم نکردی و او را با خودت به جهنم گشاندی."

سکوت کردم ... صورت و پیکر شکنجه شده‌ی "شهاب" خود بهترین پاسخ بود. بازجو که از سکوت طولانی من و "شهاب" عصبانی شده بود حلقوم مرا دوباره فشرد و سپس ضربه‌ی بسیار محکمی با مشت به سینم زد و بی‌اختیار صدائی از حلقوم بلند شد.

"نسرین" کوچک با چشمانی از حدقه بیرون آمده ما را نگریست و در حالیکه رنگش از وحشت سفید شده بود و می‌لرزید، خودش را به طرف من کشاند و فریاد بلندی کشید. ضربه‌ها تکرار شد و بازجو فحش زشتی بر زبان آورد و فریادزنان گفت:

"شماها از زن و مردتان هیچی سرتان نمی‌شه ... نه عشق! نه عاطفه، نه زن، نه بچه، من نمی‌دانم در کنگ خوردن و مردن و در بدری چه چیز خوبی دیده‌اید!؟"

و این بار در حالیکه کف به لب آورده بود و از خشم می‌لرزید مشت گره کرده‌اش را روی صورتم فرود آورد و اشارهای به همسرم کرد و به پاسداران گفت:

"ببریدش" و خودش نیز برای اینکه نفسی تازه کند بلند شد و با حالتی عصبی شروع به قدم زدن کرد.

آخرین نگاه را به همسرم که به سختی راه می‌رفت افکندم و در دل با او و دخترم وداع کردم و آنها را به خدا سپردم. فردای هیچکدامان در چنگ دژخیمان معلوم نبود که به کجا ره می‌برد، فردائی که می‌توانست براحتی ره به میدان تیرباران ببرد و یا در روی تخت شکنجه به نیمروز نرسیده برای همیشه متوقف بماند، ولی با همه‌ی اینها سخت احساس رضایت وجدان می‌کردم.

احساس می‌کردم که بازهم بازجویان شکست خورده‌اند. بی‌اختیار حرف‌های چند لحظه قبل شکنجه‌گر در گوش‌هایم پیچید که می‌گفت: "شماها هیچ چیز سرتان نمی‌شود ... نه عشق، نه عاطفه، نه زن و نه بچه و زندگی من نمی‌دانم در کنگ خوردن و

مردن چه دیده‌اید که ...". شنیدن این حرف‌ها، از زبان دژخیمی فرومایه، گذشته از خنده‌دار بودن آن، پاسخی قاطع و درخشان داشت، پاسخی روشن که فکر می‌کنم تمامی انقلابیونی که خالصانه تن به عشق خلق و آتش انقلاب سپرده‌اند آنرا بدانند. در آن لحظات خاص، بیشترین عشق و عاطفه نسبت به همسر و فرزندم در وجود من، در جوش و غلیان بود، ولی چاره چه بود؟ در آن لحظات که هر فرد زندانی بر لبه‌ی تیغ ره می‌سپارد و در یک سو منافع خلق و انقلاب و در سوی دیگر منافع فردی و عواطف شخصی خود را می‌بیند چه باید بکند؟ جز اینکه عاشق‌وار دندان بر جگر آتش گرفته و قلب سوخته‌ی خود بفشارد و عواطف فردی را رها کند و خود را با سر و جان به دامان رنج و خون پرتاب کند و بخروشد که: "ای دژخیم! عواطف، در رابطه با انقلاب و خلق و آرمان‌های خدائی ما مفهوم دارد و ماهرکز نخواهیم گذارد که تو با استفاده از عواطف فردی، لکه‌ی خیانت و سازش بر دامان ما بنهی ...". در آن لحظات چه می‌شود کرد جز اینکه عشق و عواطف فردی را فدای عاطفه‌ی بزرگ خلق و انقلاب کرد و دیگر نه به فرد خود و همسر و فرزند خود از درپچه‌ی انسان‌دوستی و اومانیزم محدود نگاه کرد، بلکه در این دقایق بایست به آن کهکشان بی‌مرگ روان در بستر تاریخ و جامعه و جهان، به مجموعه‌ی خلق و در تحلیل نهائی به بشریت اندیشید.

باز هم فضای شکنجه‌گاه و بازجویی عوض شد

همسرم رفته بود و داشتم به او و دخترم فکر می‌کردم و به شهدا و اسرای دیگر و از محیط اطرافم فارغ شده بودم که صدای شکنجه‌گر در گوش‌هایم پیچید: "تخته شلاق را بیاورید، انگار این جویری آدم بشو نیست ولی ما آدمش می‌کنیم." و لحظاتی بعد پاسداران، "تخته شلاق" را آوردند. در حقیقت تخته شلاق مورد نظر بازجو، تخت فلزی نسبتاً سنگینی بود که در قسمت پائین آن دو تکه طناب و در قسمت بالای آن دو دستبند (از نوع دستبندهایی که در زمان شاه هم در زندان‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت) به چشم می‌خورد. این دستبندها ساخت اسپانیا بود و شکنجه‌گر می‌توانست خیلی راحت و با فشاری مختصر حلقه‌های آنرا به دور مچ‌های زندانی بباندازد و آنرا قفل کرده و هراندازه که خواست حلقه را تنگ یا گشاد کند و گاه بر اثر حرکات دست زندانی، حلقه‌های دستبند خودبخود تنگتر می‌شد و مچ‌ها را سخت می‌آزد.

پس از آوردن تخته شلاق، پاسداران به طرف من آمدند و دست و پایم را باز کردند و تا آدمم لحظه‌ای دست و پایم را تگانی بدهم مرا روی تخت گذاشتند و دست‌هایم را با دستبند و پایم را با طناب محکم به تخت بستند، بطوری که

پاهایم امکان کوچکترین حرکتی را نداشت. مرا که به تخت بستند بازجو که خودش خسته به نظر می‌رسید به یکی از همراهانش اشاره کرد و گفت:

"تو بیا شروع کن تا من نفسی تازه کنم."

صغیر شلاق‌ها و نفس نفس زدن بازجو که همراه با هر ضربه از سینهاش خارج می‌شد و فریادهای دردناک من، سکوتِ اطاق را فرو ریخت و گهگاه نیز صدای خنده‌های پاسداران مزدوری که گوئی پس از ماهها جنایت و شکنجه از پیچ و تاب بدن محکوم و تشنجات او بر روی تخت لذت می‌بردند، سکوت را درهم می‌شکست.

بازجو که برای لحظاتی از اطاق خارج شده بود، به اتاق برگشت و گفت: "از اینجا حساسی سروصدا بیرون میره ببریدش اطاق پهلوئی وضع درش بهتره و با احتمال زیاد کمتر صدا به بیرون منتقل میشه."

و در پی آن پاسداران مرا به اتاق دیگری منتقل کردند و پس از دقایقی شکنجه چون معلوم شد که از آنجا نیز سر و صدا به خارج منتقل می‌شود تصمیم گرفتند که مرا به زیرزمین منتقل بکنند.

بازجویی شاهرودی که با آمدن اکیب بازجویان از تهران دیگر فعال نبود، موقع بردن من به زیرزمین، جلو آمده و گفت: "من بهت نصیحت می‌کنم که اگر چیزی داری بگو، والله اگر ببردت زیر زمین دیگر زنده از آنجا بر نمی‌گردد. هر کس را به زیر زمین برده‌اند با تابوت برگردانده‌اند ..."

و منتظر ماند تا تاثیر حرف‌هایش را بر چهره‌ی من ارزیابی کند و چون دید که من عکس‌العملی نشان ندادم، گفت: "میل خودت. حالا که حرف حساب سرت نمیشه برو"

ولی موقعی که می‌خواستند مرا به زیر زمین ببرند، یکی از پاسداران وارد اتاق شد و گفت: "چند دقیقه صبر کنید، شهربانی‌چی‌ها آمده‌اند اینجا کار دارند. اگر الان از اتاق ببریدش همه چیز را می‌بینند و بعد ممکنه مساله دهان به دهان بچرخه و یک کلاغ چهل کلاغ بشه."

دقایقی بعد پس از رفتن کسانی که از شهربانی به سپاه آمده بودند، پاسداران دوباره دست و پایم را گرفتند و مرا از زمین بلند کردند و بطرف زیر زمین راه افتادند.

از درب ورودی زیرزمین که یک درب چوبی ضخیم زرد رنگ بقیه در صفحه‌ی ۱۹

مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست در زورق "چپ"!!

چگونه یکی از پهلوان پنبه‌های خارجه نشین که علی‌الظاهر از موضع چپ به مجاهدین و شورای ملی مقاومت می‌تاخت، در حوزه علمیه قم به دست بوسی مشکینی و مسعودی شتافت

ما تا بحال در این صفحات (البته پس از مدت‌ها سکوت) از بعضی جریان‌های خارجه‌نشین مجاهدزدا و شورا شکن صحبت کرده‌ایم. در حالیکه اغلب سردمداران آشکار و پنهان این قضایا را می‌شناختیم و سوابق آنها بطور مستند برای ما آشکار بود، اما در اثر کثرت جنایات خمینی خونخوار، که حتی سلطنت‌طلب‌ها را هم بستانکار می‌کند، کمتر مجال پرداختن به اینگونه جریان‌ها را می‌یافتیم و این آقایان هم، فارغ‌البال و آسوده خیال از سوابق گذشته‌شان، تازیدن به مجاهدین و شورای ملی مقاومت را در صدر برنامه‌های مبارزاتی! خود قرار داده بودند. بعضی از حضرات هم، تحت عناوین مختلف "ملی" و "میانی" و امثالهم، انقلاب ایران را طفل یتیم تلقی کرده و هر روز بطرق مختلف روضه‌ی قیومیت سر می‌دادند.

به نظر می‌رسد با توجه به مطالب و موضوعاتی که تاکنون در این صفحات بحث کردیم، خط فاصل‌های مردمی و دمکراتیک و انقلابی با جریان‌های خارجه‌نشین مجاهدزدا و شورا شکن روشن‌تر شده و ماهیت قضایا برای هر کسی که واقعا می‌خواست بداند، آشکار گشته است. البته معلوم است که آن افراد و جریان‌هایی که در این رابطه ریگی به کفش داشته و دارند، بر اساس وابستگی‌های امپریالیستی و یا بر اساس منافع و حب و بغض‌های شخصی و گروهی، نقش‌های ویژه‌ی خود را همچنان ادامه خواهند داد. پس کاملاً قابل انتظار است که اگر هیچ بهانه‌ای هم نباشد طبیعتاً به این خواهند چسبید که:

مجاهدین چرا از "تزاکت" خارج شدند و برخوردهای "استالینیستی" می‌کنند و "شیوه‌های تهمت و افترا" در پیش گرفته‌اند و ... که البته این حرف‌ها حداقل‌هاست ... اما مسئله‌ی اساسی در این برخوردها و حمله و هجوم‌ها علیه مجاهدین، آنطوری که برخی ادعا می‌کنند، مسئله‌ی انتقاد از روش‌ها و شیوه‌های مجاهدین یا شورای ملی مقاومت نیست، زیرا که در شرایط تاریخی کنونی هیچ فرد یا گروهی نیست که در راستای انقلاب و دمکراسی و دفاع از حقوق مردم ایران سابقه و عملکرد روشن‌تر و درخشان‌تری از مجاهدین داشته باشد و علی‌هذا اگر فی‌الواقع مسئله، مسئله‌ی نقد و انتقاد باشد بدلائل قطعی و مسلم، مجاهدین، در صحنه نیز از هر فرد یا گروه دیگر کمتر بیم به دل راه می‌دهند. چرا که تاکنون هر آنچه را که می‌فهمیده‌اند صادقانه و با سعی صدر دمکراتیک در طبق اخلاص گذاشته‌اند. بنابراین مسئله‌ی اصلی، ضدیت‌های بیمارگونه و گاه جنون‌آمیز، که البته ناشی از سیاست‌های "جهت‌دار" و با "سمت و سوی" مشخص بوده، می‌باشد. و به قول برادر مجاهد محمدعلی جابرزاده: "روشن است که حساسیت ما نسبت به مجاهدین و "مجاهدزدائی" نه از موضع تعصبات گروهی و فرقه‌ایست، بلکه در رابطه‌ی تنگاتنگ با سرنوشت خلق و انقلابی است که لااقل در مقطع کنونی، مجاهدین نیروی محوری آن را تشکیل می‌دهند." همچنین روشن است که ایادی و محافل ضد مجاهد و شورا شکنی که هنوز جرات ابراز منویات واقعی خود را نداشته و تا رسیدن به آن نقطه هنوز نیازمند

طی یک جریان "گام به گام" می‌باشند، درست در همین نقطه شیون "وا دمکراسی"! سرداده و از انتقاد ناپذیری مجاهدین شکوه می‌کنند. اینان بر این گمانند که گوئیا مجاهدین در خواب غفلت فرو رفته و نمی‌دانند که آقایان فی‌الواقع در پی چه چیزهایی هستند. اینست که برای مخدوش کردن مرزهای میان "دشمنی و رزیدن و در گمین مجاهدین نشستن" و "مجاهدزدائی" با "انتقاد"، عوام‌فریبانه چنین جلوه می‌دهند که گوئیا بحث آنها با مجاهدین بر سر دمکراسی و انتقادپذیری است و لاغیر! "جزوه‌ی آموزشی مجاهد (شماره‌ی ۱۶۷) و کیست که نداند، بین انتقاد از یک سازمان انقلابی و ضدیت کور و هیستریک با آن، شکافی به عمق جنبش و ضد جنبش، انقلاب و ضد انقلاب، وجود دارد. آب‌شخور اینگونه سیاست‌های مجاهدزدا یانه و شورا شکنانه را - که عمدتاً در لباس "ملی‌گرایی" و "دمکرات‌مآبی"! استوار شده‌اند - را برادر مجاهد مسعود رجوی در پیام خود به مناسبت دومین سالگرد ۳۰ خرداد (سراغاز انقلاب نوین مردم ایران) چنین تشریح کرده است: "تا آنجا که شواهد و دلایل و اطلاعات موثق گواهی می‌دهند، کلیه‌ی تلاش‌های مجاهدزدا یانه و ضد شورائی در خارج از کشور، اگر آمیخته با ناآگاهی و ساده‌لوحی و حقد و کین‌ها و فرصت‌طلبی‌ها و چشم و هم‌چشمی‌های شخصی و گروهی نباشد؛ در سرچشمه‌های اصلی خود، مشخصاً به یکی از محورهای راست‌گرایانه‌ی که ذیلاً خواهیم گفت راه می‌برد و در هر حال ولو از موضع ناآگاهانه نیز صورت گرفته باشد عملاً در خدمت یکی از همین محورهاست. محورهایی که



**نمونه‌هایی از برخورد
ضد انقلاب مغلوب خارجه نشین
بالیست شهدای انقلاب نوین
مردم ایران**

**نمونه‌ای از گفتارهای رادیوهای
دست‌نشانده استعماری**

در صفحه‌ی ۱۸



مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست

در زورق "چپ"!!

البته تماما از جوهر و روح واحدی سرچشمه میگیرند.

ضمنا بدیهی است که اینگونه تلاشها، معمولا در پس الفاظ ظاهر فریب و داعیه هائی که به ظاهر آنها نتوان ایرادی گرفت، پرده پوشی می شوند. حتی بعضا بخاطر رد گم کردن، برخی عناصر مبارز اما ساده و سطحی یا جریانات بی اطلاع و غیر مسئول را نیز من باب زینت المجالس! با خود بر علیه مجاهدین همراه کرده و به صحنه یا به صفحه می کشانند تا گالاهای ضد مجاهدی و ضد شورائی کاملا یکطرفه و یکسویه در کنار هم قطار نشده و زندگی آنها مشتری را زودتر هوشیار و فراری نسازد.

از سوی دیگر این تلاشها قویا با انگشت گذاشتن بر تضادها و اختلاف نظرهای اعضای شورای ملی مقاومت نیز آمیخته و عجین است. راستی هم برای این گسب و کار فرصت طلبانهی ضد شورائی که بازی با خونهای مجاهدین را دستمایهی تجارت نامشروع خود ساخته است، چه چیز از "روگردن" و "زیر ذره بین گذاشتن" و "دامن زدن" و "بزرگ نمائی" و اختلاف نظرهای کاملا دمکراتیک و طبیعی اعضا "شورا" (که البته به مثابهی اجتماعی از نیروهای دارای ایدئولوژیها و طرز تفکرهای مختلف هیچ تعجبی ندارد) مغتنم تر و دلپذیرتر؟ زیرا مگر جوهر تلاشهای مزبور، آگاه و ناآگاه در این نیست که به نفع "راست" و به نفع شبه آترناتیوهای دست نشانده و ضد دمکراتیک، "شورا" را تلاشی و تجزیه کنند؟

به هر حال از ساده لوحیها، از فرصت طلبیها و از حرص و آرزهای شخصی و گروهی و از به صحنه کشاندن آنهائی که باید نقش "زینت المجالس" را داشته باشند که بگذریم؛

چنانچه در عمق قضایای ضد مجاهدی و ضد شورائی دقت نموده و در این بیندیشیم که بهرهی نهائی آن عملا نصیب کدام جریانات، طبقات و خط مشیها و سیاستها می شود؛ بروشنی نتیجه خواهیم گرفت که: حرف اصلی با مجاهدین و طرف اصلی: "راست" پنهان شده در زیر ظاهر و الفاظ مختلف است. بر اساس اطلاعات و شواهد موثق، اصل حرف که در صورتها و اشکال مختلف بیان می شود، اینست که مجاهدین:

۱ - باید "شرایط" کذائی یک قدرت بزرگ خارجی را پذیرفته و با او از در اطاعت یا سازش درآیند.
۲ - یا بورژوازی لیبرال وابسته گرا (البته با رنگ آمیزی با اصطلاح دمکراتیک!) را در رهبری آترناتیو بپذیرند.
۳ - یا هر آن کس را که در لفظ "جمهوری خواه" باشد، نادیده و ناشناخته بپذیرند. منتهی مجازند (که همچون بسیاری) برای سرپوش گذاشتن بر این سوال اساسی که جمهوری خواه مزبور فی الواقع وابسته هست یا نیست... او را عجلتا با عناوین دمکرات و ترقی خواه... غسل تمعید دهند! حتی اگر آنقدر دامنهی جمهوری خواهیش وسیع باشد که حق دمکراتیک! فاشیسم سلطنت طلبانه را نیز پیشاپیش تضمین کرده باشد.

۴ - یا از مواردی از برنامهی شورا و دولت موقت همچون اصلاحات ارضی دست بگشود و خلاصهی کلام به بهانهی جذب شهرنشینان و طبقات متوسط الحال کشور، بپذیرند که فی المثل درآمد نفت کشور و یا تجارت خارجی و یا ادارهی ارتش را بطور درست و تمام عیار در اختیار چپا و لگرن حرفه ای یا ایادی مرتبط با اجنبی بگذارند و در برنامهی خود

تنها به چند اصل کلی و بی آزار و "مورد قبول همه" که به هیچکس و به هیچ چیز آسیب و زیانی نرساند بسنده کنند.

۵ - یا طرح بالکانیزه کردن، ایران را تحت عنوان با اصطلاح دمکراتیک و ترقی خواهانه! پذیرا شده و دستهای استعماری را برای دخالت های بعدی در اسور استان های کشور از هم اکنون باز بگذارند...
۶ - یا مبارزهی انقلابی مسلحانه را ترک گفته و با روی آوردن به خط مشی های رفرمیستی و غیر انقلابی، سرانجام سلطه ی رفرمیسم را گردن گذارند.
۷ - ...

ملاحظه می کنید که تا آنجا که به مهم ترین سرچشمه های جریانات ضد مجاهدی و ضد شورائی مربوط می شود، دعوای اصلی آنها با ما، اساسا حول یکی از محورها و یا مطالبی از همین قبیل و دقیقا ناشی از ماهیت دست راستی و مواضع لیبرالی آنهاست که همچنانکه قبلا گفته شد در لفافه های با اصطلاح ترقی خواهانه و دمکرات مآبانه و اغلب با جاذبه های فرصت طلبانهی ضد مذهبی و ضد اسلامی عرضه می شود. البته در صورت تن دادن به این چیزها طبیعی است که "جوانان مجاهد" امروز، فوراً از روز بعد به افراد متین! موقر! ملی! میهن پرست! و پخته ای تبدیل خواهند شد که تا

آنجا که به این محافل مربوط می شود دیگر اسلامشان هم با اسلام خمینی هیچ شباهتی نخواهد داشت!! و دیگر صحنه گردانان و صفحه پردازان اصلی نیز بساط خود را جایگاه یقه درانی بر علیه مجاهدین نخواهند نمود.
اما این باز می خواهیم صرفاً برای آموزش همه ی نیروهائی که با انقلاب نوین ایران احساس همدردی می کنند و برای آزادی و

استقلال این میهن دل می سوزانند و در رنج و مشکلات فرزندان این خلق خود را شریک می دانند، یکی از ابعاد ضدیتها و دشمنی های بیمارگونه با مجاهدین را نشان بدهیم تا روشن شود در شرایطی که مجاهدین مشغول این چنین مبارزه ای هستند، چه افراد و جریاناتی در زورق "چپ" مشغول "کار و کاسبی" خائنانه ای می باشند و زدن به مجاهدین را مقدمه ی دست بوسی و وجه المصلحه ی مزدوری خود با ارتجاع خون آشام قرار می دهند.

راستی در کجای دنیا به سازمان و نیروئی که در حال جنگ با یکی از پلیدترین و خونخوارترین رژیم های سراسر تاریخ کشور می باشد؛ این چنین بی پروا حمله و هجوم برده اند، آن هم در شرایطی که بطور سراسری نیروی دیگری وجود ندارد که در مقابل چنین رژیم سفاک و جلادی ابراز وجود نماید. بنابراین آیا می توان در چنین شرایطی از کنار کارهای "مجاهدزدا یانه" بسادگی عبور نمود؟ و "مجاهدزدائی" را یک خط ضد انقلابی و خوش آیند امپریالیسم تلقی نکرد؟ کفایت در شرایط مشخص کنونی، عنصر مجاهد خلق را - البته فقط در ذهنمان - از صحنه ی سیاسی و نظامی ایران حذف کنیم و آن وقت ببینیم که صحنه به نفع کیست؟ پس نباید تردید نمود که زیرکانه ی "مجاهدزدائی" و ضدیت کورو هیستریک با مجاهدین، حتما نیم گاسه های ارتجاعی، اپورتونیستی و امپریالیستی نهفته است و نباید فراموش نمود که ضدیت و دشمنی با انقلاب در دنیای واقعی بمثابهی همراهی با ارتجاع و ضد انقلاب است و این نتیجه ایست که در عمل گریزی از آن نیست. حتی ما مواردی را سراغ داریم که محافل و افرادی برای اینکه با خمینی "پل" بزنند و یا برای اینکه اقوام و املاکشان در داخل کشور، از شر ضرب و شتم و تاراج خمینی و مزدوران وی در "امان" بمانند؛ از آنجائی که می دانند خمینی مرگ

خویش را تا آنجا که به قوای انقلاب در داخل کشور مربوط می شود مقدم بر هر چیز در سیمای مجاهدین خلق می بیند، لگدی هم به مجاهدین می زنند تا "اعتبار" از دست رفته ی پیش "امام" را مجدداً تا حدودی بکشایند...

و اما در همین روال یکی از عبرت انگیزترین نمونه ها وقتی است که تازیدن به مجاهدین در زورق با اصطلاح چپ و در قالب مواضع با اصطلاح سوپرمارکسیستی ارائه می شود... جریان مربوط است به فردی بنام پرفسور شاپور رواسانی. برخلاف یک عده ای از مدافعان پر و پاقرص اقشار با اصطلاح میانی ملی که وقتی که دیدند در سال اول مقاومت انقلابی خمینی سقوط نکرد، به گمان اینکه می توان مجاهدین و شورای ملی مقاومت را کنار گذاشت و از راه دیگری با بدست آوردن دل بعضی قدرت های خارجی آترناتیو درست نمود؛ این نمونه (شاپور رواسانی) - که البته به این نمونه هم ختم نمی شود، بلکه بصورت جریان هوز هم ادامه دارد - از روزهای اول ورود برادر مجاهد ما به پاریس و تشکیل شورای ملی مقاومت، خیلی تند و تیز و در قالب با اصطلاح چپ و دفاع از "زحمت کشان" علیه مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت تازیدن آغازید. صرف نظر از کودنی و استدلالات بلاهت بار و بی ربط وی برای ما - علیرغم سکوتمان - جالب بود که ببینیم زیر کاسه ی ایشان چه نیم گاسه های نهفته است.

در قدم اول روشن شد که وی دارای سوابق بسیار آلوده و مشمژ کننده ای می باشد، که از آنها درمی گذریم. سپس گاه و بیگاه از داخل کشور گزارشاتی مبنی بر ارتباطات این فرد با ایادی و مزدوران ارتجاع بدست ما می رسید و بالاخره مشخص شد که در زیر کاسه ی ضد مجاهدی و ضد شورائی وی، نیم گاسه ی مزدوری رژیم خمینی قرار داشته است. قبل از اینکه ببینیم الساعه (۵ روز قبل از انتشار این شماره ی "مجاهد") این عنصر خود فروخته ی ضد انقلابی کجاست و چه می کند، ابتدا لازم است که با برخی از افاضات ایشان آشنا شویم. توجه کنید:

مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست در زورق "چ"!!

جمعه ۲۰ شهریورماه ۱۳۶۰ دوره سوم
شماره ۲۵ شماره مسلسل ۱۰۶

از: دکتر شاپور رواسانی



«اشاره»

انتقاد

از: دکتر شاپور رواسانی

از شیوه پاره ای از سازمانهای سیاسی

بخش اول - مبارزه مسلحانه بدون داشتن استراتژی، هدف و برنامه روشن و حساب شده تاکتیکی است بضرر سازمانهای مترقی
بخش دوم - حمایت از بنی صدر و ادعای ریاست جمهوری وی، در عمل و در حقیقت حمایت از طرفداران نظام بهره کشی
سرمایه داری و تسلط استعمار سرمایه داری بر ایران است
نتیجه گیری: جای جمهوری اسلامی فعلی را نه یک جمهوری اسلامی دیگر بلکه باید جمهوری شورائی بگیرد ز برا حکومت
مذهبی نمی تواند بر اصل حاکمیت اواده مردم استوار باشد. هم چنانکه رژیم سلطنتی نیز نفی ورد حاکمیت مردم بود.

دکتر شاپور رواسانی ضمن یکی از مقالاتش که در این شهر منتشر شد، به نقل از دکتر شریعی یادآوری کرده بود که «هیچ مصلحتی بالا تر از مصلحت حقیقت نیست» و این با عقاید ما نیز، خود حقیقتی است انکارناپذیر که بخصوص در این دوران خاص از تاریخ حیات سیاسی ما، بایستی مورد توجه و دقت فوق العاده قرار گیرد.
امیدواریم انتشار این سلسله مقالات که در سه شماره پیاپی چاپ خواهد شد، موجب گردد که خوانندگان و دیگر صاحب نظران نیز، با ارسال مقاله بنی تر شدن بحث - که بی شک کمک بدر بلت بهتر «حقیقت» است - کمک نمایند.
«برقشهر»

صفحه ۶

بخش اول: مبارزه مسلحانه

در کشور ما هر روز موج اعدام ضرور بالا میگردد، تاکنون بیش از صدها نفر اعدام و بیش از صدها نفر در اثر سبب گذاری و تیراندازی کشته شده اند پاسداران بنام طرفداری از اسلام و نیروهای مخالف بنام طرفداری از انقلاب و آزادی، وارد عرصه نبرد گردیده اند هنوز معلوم نیست این کشتارها تا کی ادامه خواهند داشت.

• در حال حاضر کوشش می شود از بنی صدر و مجاهدین بعنوان پوششی اسلامی برای ارتش استفاده شود.

• رهبری مذهبی نهضت نتوانست قدرت اجتماعی خود را بقدرت سیاسی بدل کند و حاضر نشد که این قدرت با بوروکرات ها و تکنوکرات ها و رقبای سیاسی خود تقسیم کند و بعلمت تضاد در تئوری از هم پاشیدگی اقتصاد کشور هم نتوانست جلوگیری بعمل آورد.

دکتر باهنر نخست وزیر، در پاسخ این سؤال که کی به اعدامها خاتمه داده خواهد شد آنر موکول به خاتمه سبب گذاری و اقدامات مسلحانه نیروهای مخالف میکند و نیروهای مخالف دولت رژیم خاتمه سبب گذاری و تیراندازی را موکول به خاتمه اعدامها از طرف پاسداران مینمایند.

مهم ترین سؤالی که در رابطه با فعالیت های مسلحانه نیروهای مترقی ضد دولت وضع رژیم مطرح میگردد این است که مبارزات مسلحانه دو خدمت چه استراتژی فرار دادند؟ اگر فرض کنیم بر اثر مبارزه مسلحانه تمام اعضاء و طرفداران دولت رژیم ضعیف گشته و نابود شوند پس از آن چه دولتی بر سر کار خواهد آمد، چه رژیم سیاسی و اقتصادی بر ایران مسلط خواهد گردید؟ تاریخ نشان داده که مبارزه مسلحانه زمانی مؤثر و ضروری است که در خدمت استراتژی روشن و هدف مشخص باشد.

باتوجه باین حقایق، اکنون این سؤال مطرح است که چه افراد و سازمانهایی از مبارزات مسلحانه کنونی سود میبرند و میتوانند میوه چنین فداکاریها و جانبازیها شوند؟ مبارزه مسلحانه، بوسیله چه به هدفی است؟ آیا بر فرض موفقیت مبارزه مسلحانه و کشتن همه سران و اداریه کنندگان رژیم ضعیف، نیروهای مترقی برسدی میتوانند مقاومت کنند که قدرت سیاسی را بدست گیرند؟ حقیقت تلخ این است که نیروهایی که معتقدند در حال حاضر دوباره سازمان دولتی و قدرت سیاسی را بدست گیرند، همان تکنوکرات ها، بوروکرات ها، پاسرمایه داران بزرگ و سران ارتش هستند که میکوشند ز بر روی پیش آزادیخواهی و اسلام پناهی خود را محض سازند و بجویان از مبارزات مسلحانه بدون استراتژی نیروهای مترقی ایران بطور عمده را می توان در دره هاشی که نام برده شد نشان داد.
آیا چنانکه اشاره شد بخش بزرگ از تکنوکرات ها، بوروکرات ها، و سرمایه داران

صفحه ۱۰

داخلی بلکه استعمار خارجی نیز هستند و این شرکاء تا آن حد به آزادی و دموکراسی اعتقاد دارند و آنرا رعایت خواهند نمود که به منافع اصلی و بنیادیشان لطمه ای نخورد و بعبارت دیگر مسئله مالکیت و استثمار بطور اساسی و مرکزی مطرح نشود.

در حال لوج گرفتن مبارزات مسلحانه و اعلام برای استعمارگران ایران (چه سلطنتی و چه اسلامی) در حال حاضر نه فقط ضروری ندارد بلکه زمینه را برای تثبیت قدرت آماده میکند.

شیوه عمده تکنوکرات ها، بوروکرات ها و سرمایه داری بزرگ برای نفوذ در رهبری سازمانهای مترقی و منحرف ساختن آنان شیوه معروف و موثر «بغل کردن» است و ایجاد روابط دوستانه و بیاداعان نموده که سرمایه داری بزرگ ایران نتوانستند بکنک روشنگران وابسته بخود در این زمینه تاجایی پیش برود که رهبری یکی از بزرگترین سازمانهای مخالف دولت را در خدمت استراتژی خود بحرکت درآورد بدون اینکه خود کمتر از ضرر به ای بخورد و تلفاتی بدهد.

ارتش برای اجرای عملیات خود احتیاج به یک پوشش اسلامی دارد و چنانکه از جر بیان وقایع میتوان حدس زد، در حال حاضر کوشش میشود لژ همکاری با بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق بعنوان چنین پوششی استفاده شود. همه میدانیم که ارتش به بنی صدر پس از عزل شدن از ریاست جمهوری پناه داد و موجبات فرار او و مسعود رجوی را فراهم آورد. سازمان متاسفانه هنوز در نشریات خود مرتب از «پرسنل انقلابی ارتش» یاد میکند. (رجوع شود به پاورقی)

• دول غرب نیز خواستار سقوط دولت جمهوری اسلامی، خمینی و استقرار جمهوری اسلامی بنی صدری هستند ز پیرا امیدوارند در جمهوری اسلامی بنی صدری بالاخره به قول و قرارهایی که در ماههای قبل از سقوط شاه با رهبران نهضت

آزادی (بازرگان و...) وعده ای از روحانیون گذاشته شده بود عمل شود. و سرمایه در زیر عیای اسلامی محظوظ و مسلط بماند.

امداد شرایط کنونی دول غرب خواستار سقوط دولت کنونی هستند. نه روی کار آوردن «جمهوری اسلامی» و نه کوشش در ساقط نمودن آن از طرف دول غرب، برای دفاع از حقوق مردم ایران و آزادیهای فردی و اجتماعی نیست دول سرمایه داری، دنبال منافع و مطامع استعماری خود هستند. آنان امیدوار بودند در یک «جمهوری اسلامی» دست آموز بتوانند بهتر از دوران شاه امنیت و ثبات منطقه نفت خیز خاور میانه را حفظ نموده و با ایجاد یک بلوک اسلامی، در برابر نفوذ دولت شوروی و قدرت گرفتن احتمالی نیروهای انقلابی در ایران سدی ایجاد نمایند.

گذشت زمان نشان داد که حسابشان چندان درست از آب درنیامد رهبری مذهبی نهضت حاضر به تقسیم قدرت با بوروکرات ها و تکنوکرات ها و رقبای سیاسی خود نشد و بعلمت تضاد در تئوری و عمل هم نتوانست از پاشیدگی اقتصادی کشور جلوگیری کرده و قدرت اجتماعی خود را مبدل به قدرت حکومتی نماید.

اما سرمایه داری خارجی بمانند سرمایه داری داخلی خواستار استقرار «نظم و آرامش» در بازار سرمایه و کالاست و کسی که قادر به حفظ نظم نباشد و نشود، نمی تواند مورد علاقه دائمی سرمایه داران خارجی (و داخلی) قرار گیرد ... در حال حاضر دول سرمایه داری غرب (مرکز عملیات حزب سوسیالیست فرانسه است) میکوشند یک لپز بیسون رام و مطیع و بظاهر مترقی و دموکرات (دنیاپسند) تهیه نمایند و در این زمینه از آن دست از مخالفین دولت رژیم کنونی که جانبدار سیستم سرمایه داری هستند و حاضر به همکاری میباشد حمایت میکنند.

در حال حاضر کوشش دول غرب برای توافق با دولت شوروی بر سر مسئله خاور میانه و بخصوص بر سر مسئله ایران جریان دارد و احتمال فراوان میرود که دولت شوروی بالاخره بخاطر منافع خود مجبور به توافق شده دست دول غرب را در ایران باز بگذارد و اگر در توطئه بطور مستقیم شرکت نکند ۷۰٪ اقل بمانند سال ۱۹۲۱ (کودتای رضاخان) و ۱۹۵۳ (کودتای محمد رضا پهلوی و آمریکای

علیه مصدق) و ۱۹۷۹ (ایجاد جمهوری اسلامی در ایران) بارضایت و آرامش اوضاع را نظاره نماید. والته حیثیت دولت شوروی در ایران بشرطی محفوظ خواهد ماند که این انتقال قدرت تحت نام «اسلام» و «خلق» و «آزادی» صورت گیرد و جنبه یک قیام داخلی و مسئله داخلی را داشته باشد.

باتوجه به همه آنچه که گفته شد بنظر نگارنده توسعه دامنه اعدامها و قتل های سیاسی در شرایط کنونی بفتح استعمارگران خارجی و استثمارگران داخلی است زیرا این نیروها، دارای استراتژی و هدف مشخص میباشد اما سازمانهای مترقی مخالف رژیم هنوز برنامه کار آینده، هدف مشخص از مبارزات و استراتژی عام خود را تعیین و اعلام نکرده اند (فقط پاره ای از سازمانها خواستار تشکیل مجلس موسسان شده اند) و قدرت سیاسی و سازمانی برای بدست گرفتن حکومت را ندارند اما برنامه کار مخالفان دولت که خواستار بدست گرفتن قدرت در چار چوب نظام جمهوری اسلامی هستند و برنامه کار مخالفین رژیم وابسته به سلطنت که در حال حاضر از قانون اساسی مشروطه جانبداری میکنند روشن است و بحساب این نیروها و سازمانها ز هر طرف که شود کشته سود سرمایه است.

• پاورقی "مجاهد":
نحوه ی حفاظت از آقای بنی صدر و پرواز برادر
مجاهد مسعود رجوی و ایشان به پاریس اکنون بر همه روشن است. مراجعه کنید به نشریه ی اتحادیه ی انجمن - های دانشجویان مسلمان خارج از کشور شماره ی ۴۸ و "مجاهد" شماره ی ۶۲ گزارش فرمانده فتح الله.

مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست در زورق "چپ" !!

نشریه
ایران
صفحه ۷

انتقاد

از شیوه پاره ای از سازمانهای سیاسی

از: دکتر شاپور رواسانی

جمعه سوم مهرماه ۱۳۶۰ دوره سوم
شماره ۲۷ شماره مسلسل ۱۰۸

بخش سوم - قسمت اول

در رابطه با چگونگی نظام آینده آقایان بنی صدر و مسعود رجوی هم از استقرار «جمهوری دموکراتیک اسلامی» سخن میگویند و وعده میدهند که اگر بجای اسلامی که خمینی طرفدار آن است اسلامی که آقایان جانبدار آن میباشند در ایران اجرا شود مسئله آزادی و استقلال ایران بسود ملت حل است، و لفظ دموکراتیک که به عنوان جمهوری اسلامی اضافه شده نشانه آن، فقط باید مردم ایران قدرت سیاسی را از خمینی و یارانش گرفته و به آقایان بپارند تا قضا یا حل و «اسلام راستین» در ایران پیاده شود.

این آقایان توجه ندارند (و یا دارند اما بنا به مصلحت روز و برای قانع کردن عوام

و محض تاکتیک تظاهر به ندانستن میکنند) که اگر اساس حکومت بر این باشد، دیگر نمیتوان از اصل حاکمیت مردم (عوام) سخن گفت. چه لفظ دموکراتیک پیشوند یا پسوند باشد و یا بالای آن گذاشته شود. برای نقاط ضعف و بی پایکی اجتماعی وعده های آقایان بختیار و آریانا از یکطرف و بنی صدر و رجوی از جانب دیگر روشن شود. در نوشته حاضر بطور مختصر در باب قانون اساسی مشروطه سلطنتی و «جمهوری دموکراتیک» اسلامی» سخن خواهیم گفت و خوانندگان خود در پایان بحث توجه خواهند کرد که حکومت چه بر اساس سلطنت و چه بر اساس این حکومتی است که در آن مردم عادی و عوام الناس که باید بار کار را بدوش بکشند نقشی جز زحمت کشیدن، و اطاعت ندارند و نمی توانند بر حکومت نظارت و در آن دخالت داشته باشند.

نشریه
ایران
صفحه ۶

انتقاد از شیوه پاره ای سازمانهای سیاسی

از: دکتر شاپور رواسانی

جمعه هفدهم مهرماه ۱۳۶۰ دوره سوم
شماره ۲۹ شماره بی دربی ۱۱۰

چه باید خواست؟

گفته میشود اگر سلطنت مشروطه مستقر شود، این بار چنان بی جان و بی قوه خواهد بود که امکان دارد، پس از مدتی کوتاه، و در حقیقت پس از برقراری نظم و آرامش در ایران، در یک همه پرسی آرام و منظم، حتی به یک جمهوری نیز تبدیل شود، و یا یک شورای سلطنتی برای زمانی دراز سرپرستی و قیمومیت جوانکی را که

در قاهره منتظر است بمهد بگیرد، گفته شود که اسلام مجاهدین، اسلام مسعود رجوی غیر از اسلام خمینی است و در این اسلام که طرفدارانش آنرا «اسلام راستین» میدانند، آزادیهای فردی و اجتماعی تضمین شده و در چنین حکومتی حتی مارکسیست های خدناشناس و کافر هم حق و امکان خواهند داشت عقاید خود را بیشتر نموده، تشکیل سازمان داده، و در میان مردم آزادانه فعالیت های تبلیغاتی و سازمانی بنمایند و جای هیچگونه ترس و نگرانی نیست. زیرا این اسلام که عرضه میشود غیر از اسلامی است که تاکنون عرضه شده اند. وضمانت اجرای این وعده ها نیز در آن است که آقای رجوی بارها وعده استقرار حکومتی آزاد و حرکت پسوی جامعه بی طبقات را داده است و آقای بنی صدر هم اخیرا به آزادی و دموکراسی معتقد شده است.

باین استدلالها اضافه میشود که در حال حاضر در برابر رژیم اسلامی خمینی، جاننشین غیر از این دو جریان وجود ندارد لاجرم باید یکی پیوست و لژ آن حمایت نمود.

در باره سازمان مجاهدین و اسلام این سازمان، از طرف پاره ای از افراد و سازمانهای چپ مارکسیست و افراد و سازمانهایی که قبول دارند که حکومت دین نمی تواند بر اصل حاکمیت عوام مستقر گردد که این نظر ابراز میشود که در حال حاضر اگر از سازمان مجاهدین و شمارهای در برابر رژیم خمینی حمایت و دفاع نکنیم، چه کنیم؟ زیرا این سازمان قوی ترین و مجهزترین سازمان ملی مخالف رژیم است و رهبران آن قول داده اند اگر قدرت حکومتی را بدست آورند، آزادیهای اجتماعی و سیاسی را رعایت خواهند کرد و در حال حاضر چاره ای جز قبول این وعده ها نیست. باین استدلال اضافه میشود که جریان دموکراتیک و چپ مستقل در ایران با اندازه ای ضعیف و منشست است که روی پای خودش نمی تواند بایستد و در زیر ضربات رژیم دچار سرکوبه شده و چاره ای جز پناه بردن به سازمان مجاهدین را ندارد.

باین گروهها، عده ای نیز اضافه میشوند که از طرفی اقرار دارند که بنی صدر دیگر رئیس جمهوری نیست، و در جنبایات رژیم شرکت داشت، از پایه گذاران آن بود، قابل همکاری و اعتماد نیست و اما در حال حاضر چون مخالف رژیم شده و آزادی و دموکراسی سخن میگوید باید او را تحمل کرد و رهبری و پیشگامی او را پذیرفت تا بعدا بیخ کنارش زه نظر نگارنده همه این استدلالها بی پایه و غلط اند و نشانه ضعف ابعثولوی یک وعدم توانائی در تشخیص شرایط جامعه ما و تشخیص وجهت حرکت و سریر نیروهای اجتماعی در ایران، و باور کردن آنچه که در سطح جریان دارد.

و کافی فراهم شوند ونوده های وسیع مردم رهبری و اختیار انقلاب را بدست گیرند، نظر آن است که نیروهای مردمی و سازمانهایی که بر اصل حاکمیت مردم عوام تکیه دارند و بنا نظام بهره کشی در همه اشکال آن مخالف میباشند از حالت افسردگی و دنباله روی که در حال حاضر به آن دچار شده اند خارج شوند و با فعالیت شدید و همه جانبه چه نیروهای قوی موجود در جامعه که خواستار تسلط مردم بر همه شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میباشند سازمان و جهت دهند.

اگر کسی و یا سازمانی این خواست نیرومند تاریخی و اجتماعی را درک کند در این راه هم قدم برخواهیم داشت و موفق هم خواهد شد گرچه امروز قشر صیسی از گفتارهای سیاسی «خواص» این خواست تاریخی را پوشانده است. درست است که اکثریت مردم ایران مسلمانند و شیعه علی، این به معنای استقرار حکومت اسلامی نیست.

حکومت ایران از تجارب تاریخی خود باین نتیجه رسیده که برای استقرار حکومت اسلامی به آنصورت که محرومین و زحمتکشان آرزوی آنرا دارند باید منتظر ظهور امام زمان (عج) باشند و در این فاصله باید اصل حاکمیت خود را اعمال کنند و نه حکومت فردی را که ادعائی چنین و یا چنان دارد بپذیرد. از زمانی که اسلام جامعه ایران را فرا گرفت تاکنون، گروهها و افراد متعددی بنام «اسلام راستین» به مردم دروغ گفته اند و فریشان داده اند و مردم این تجربه را که برای آخرین بار در سه سال اخیر کردند، دیگر تکرار نخواهند کرد.

آیا بالاخره روزی باین باز پیا خاتمه داده نخواهد شد، آیا هنوز عده ای از «خواص» آرزو دارند و می پندارند که ملت ایران صغیر است و بی فهم و احتیاج به رهبر و پیشوا دارد؟ و یا احتیاجی به «رئیس جمهر مشروح» موجود است؟

آیا در شرایط حاضر نباید این حقایق را گفت چرا که ممکن است بفتح رژیم حاکم تمام بشود؟

بیشتر نگارنده فقط با تشکیل جبهه ای از نیروها و سازمانهای ملی و مردمی که اصل حاکمیت مردم را بپذیرد باشد میتوان اساس حکومتی را که بناحق خود را اسلامی میخوانند متزلزل نمود، به جنگ استوار و استوار و استبداد و ارتجاع رفت و در همان حال مانع شد که باز عده ای شناخته شده و یا نشده، بنام «اسلام راستین» و یا «اسلام انقلابی و مردمی» دکان جدیدی را باز نمایند.

سازمانی قرار میگیرد که آنرا تصرف میکند و باین جهت نیز میتواند آنرا بر طبق تشخیص خود بکار برد چه طرفداران قانون اساسی مشروطه سلطنتی و چه طرفداران حکومت اسلامی «دموکراتیک» قدرت سیاسی را بدست گیرند، این قدرت را بلا شک در جهت تشبیت قدرت خود و نفی نیروهای مخالف بکار خواهند برد. مگر آنکه نیروهای مخالف دلازی چنان قدرتی باشند که انجام چنین امری ممکن نشود و نیاشد. اگر نیروها و سازمانهایی که بر اصل حاکمیت مردم و محور نظام بهره کشی تکیه دارند، میل ندارند در فردای آینده دو باره بنام بی وطن و یا «بی دین» به جوشه اعدام و یا زندان سپرده شوند، باید بجای حمایت از این و یا آن سازمان بفکر پایه گذاری و تحکیم قدرت سازمانی و اداره برنامه های روشن سیاسی خود باشند.

گفته میشود که در این شرایط دشمن و در زیر ساطع رژیم جای این حرفها و ایرادات نیست زیرا موقعیت سخت و زمان کوتاه است و باید برای جلوگیری

از اعدامها و قتل های سیاسی کاری کرد. در این سخن بی تردید حقیقی است و کسی طالب ادامه کشتارها از هر طرف که باشند نیست. اما حقیقت دیگر این است که چرا بفکر راه چاره قطعی و روشن نیاشیم و چرا با چشم باز با قبول راه حلهای موقت، متزلزل و غلط، خطرات جدیدی را استقبال و شرایط روز آنها را مهیا سازیم؟

اگر قرار است حکومت اسلامی آیت اله خمینی مقوط کند باید بفکر پایه گذاری حکومتی بود که به فداکار پیا و جانبازان پیا بیارزد، بر اثر قول و قرار این و یا آن فرد و سازمان با دولت استعماری تبه و آماده نشود و بر اصل حاکمیت مردم استوار باشد تا منحرف نگردد و لازم نشود که پس از گذشت دو یا سه سال باز بفکر انقلاب خونین دیگری افتاد.

نظر نگارنده بهیچ وجه تحمل اوضاع حاضر، و یا فرقی شدن در بحث های آکادمیک و جدالی ی روشنفکری نیست، بلکه نظر آن است که انقلاب و تحول باتکیه بر اساسی متین و استوار انجام گیرد و برای پی ریزی نظام جدید، مقدمات لازم

مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست در زورق "چپ"!!

چنانکه ملاحظه می‌کنید جناب "پرفسور" با شیدای تمام پس از ربع قرن (و شاید هم ثلث قرن) خارجه‌نشینی در کسوت یکی از فقهای عالیقدر "اپوزیسیون از راه دور"؛ نظام سلطنتی را در کنار و هم‌طراز شورای ملی مقاومت ارزیابی نموده تا بدینوسیله رژیم خمینی خوینوار را "نبرته" نماید و جالب است که مبارزه انقلابی مسلحانه را در کمال وقاحت و

منجمله در مقاله‌ای تحت عنوان "نقش دولت استعماری فرانسه در منحرف ساختن نهضت مردم ایران" که در چهار شماره‌ی متوالی در آبان و دی‌ماه سال ۶۰ در نشریه‌ی ایرانشهر منتشر شد، پس از به هم بافتن مطالب مختلف منجمله در کنار هم قرار دادن نهضت آزادی (بازرگان) با مجاهدین و برادر مجاهد مسعود

را نقل کردیم (لازم به یادآوری است که متأسفانه ما بعضی از شماره‌های نشریه‌ی فوق‌الذکر را در آرشیو خود نداشتیم تا بتوانیم این نوشته را کامل‌تر نمائیم). این جناب در ادامه‌ی مزدوری رژیم خمینی با نوشتن مقالات مختلف، پیوسته سازمان مجاهدین خلق ایران و رهبری آن را زیر حمله و هجوم خمینی‌صفتان‌ی خود قرار داد؛

در زورق "چپ"!! در خدمت "بوروکرات‌ها یا سرمایه‌داران بزرگ" قلمداد نموده و خود نیز در موضع جنت‌مکانی "طالب ادامه‌ی کشتارها از هر طرف که باشد نیست". البته این خدمت بزرگ ایشان به رژیم خوینوار خمینی از موضع باصلاح چپ در ۵ شماره‌ی متوالی نشریه‌ی ایرانشهر در پانز سال ۶۰ چاپ شده بود که به دلیل طولانی بودن، ما فقط قسمت‌هایی از آن

بمنظر نگارنده تقسیم کاری که دول غرب در حال حاضر میان خود انجام داده اند همان تقسیم کاریست که در «گروه اول» (ژانویه ۱۹۷۹) مورد توافق قرار گرفت بدین معنی که آمریکا بوسیله ابادی و سازمانهای خود رهبری ارتش ایران را هدایت و برای همکاری با جناحهای سیاسی و مذهبی طرفدار غرب آماده نمایند و دولت سوسیالیست فرانسه و آگاهی فرانسویترین بوسیله ابادی و سازمانهای خود بخش از رهبری سیاسی - لژیویسیون طرفدار غرب را برای همکاری با ارتش و ایفای نقش پوشش راضی میکند.

از دکتر شاپور رواسانی

جمعه ۲۵ دیماه دوره سوم شماره ۱۳
شماره بی نهمی ۱۲۱

نقش دولت استعماری فرانسه در منحرف ساختن نهضت مردم ایران

میتران، عرفات وهانی الحسن نقش دلال را بعهده گرفته اند

قسمت آخر

اسلامی» و روی کار آمدن مثلث بنی صدر - رجوی - بازرگان گرچه دولت جدید دست آسب غرب هم باشد بازنده های مردم مسلمان در مصر، سوآن و سایر کشورهای اسلامی همچنان سیاسی اسلامی خود را از دست نبرند داد ز برا در حال جمهوری ایران اسلامی باقی مانده است.

در حالیکه نظر غرب آن است، هم چنانکه با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲

وساطت نمودن حکومت مصدق در ایران، بر نهضت های انقلابی در سه قاره شکستی اخلاقی و معنوی وارد آورد و از هيجان قيام ها کاست این بار نیز با باط کورد جمهوری اسلامی در ایران نهضت های اسلامی را در کشورهای عربی آسیا و شمال آفریقا دچار شکست معنوی و اخلاقی نماید.

اگر پیش از ترور سادات، میاتجیگری ودلالی با سرعفات وهانی الحسن میسوقست بنفع تشکیل «جمهوری دمکراتیک اسلامی» باشد پس از ترور سادات با موضوعی که با سرعفات در این مذاکره گرفت این میاتجیگری وحمايت تا حدی تبدیل بهامل منفی وعدم اطمینان شد. مگر اینکه اظهارات اخیر با سرعفات در باره آمادگی برای همزیستی مسالمت آمیز با اسرائیل مجدداً وضع او را در برابر آسربکا و فرقه بهتر کرده باشد. با سرعفات که نتوانست با دلالی در باره مسئله گروگانها خوش خدمتی وفایده وجود خود را به آسربکا اثبات نماید اولین بابت از خمینی زخمی است میگوید! دلالی میان تشکیل «دهندگان» جمهوری دمکراتیک اسلامی» و آسربکا، این بار حق دلالی مناسب و کلاهی بست آورد (چلب موافقت آسربکا و اسرائیل با تشکیل دولت فلسطین) و از سر خمینی راحت شود همه میدانند که در صورت چنین موافقتی جنبش ضد صهیونیستی و ضد اسرائیلی در خاور میانه موضوع خود را از دست میدهد و از هيجان انقلابی مردم این نواحی کاست میشود.

مثل دیگر پایه گذاران «جمهوری دمکراتیک اسلامی» در جلب حمایت آسربکا با واسطه فرانسه آن است که، سازمان مجاهدین هنوز از نظر غرب سازمانی است با تمایلات چپ افراطی و حتی مارکسیستی و حداقل اینکه تئوریهای این سازمان و ترکیب سیاسی و فکری این سازمان ناهمگون است و با وجود حرکت رهبری این سازمان در راههای اخیر برست هنوز تغییر در این قضاوت (بجایابی جا) ایجاد نشده است و غرب با تکیه بر تجربه حاصل از کارهای خمینی این بار حاضر نیست بدون اطمینان خاطر کامل افراد و یا سازمانهایی را بقدرت برساند و باصلاح خودمان روزه شکسته دار بگردد. برای رفع چنین تردیدی است که رجوی روز بروز بر همکاری خود با عناصر راست و تمایل طرف میافزاید. اما در حال حاضر سازمان مجاهدین بصورت عامل «فرسایش» و عامل و پوشش مورد علاقه دول غرب و حزب سوسیالیست فرانسه است.

فرسایش در جهت تضعیف نیروهای مسلح (غیر ارتش) جانیاداری خمینی همراه با «ضعیف» شدن خودسازمان، و پوشش در جهت توجیه اقدامات گروههای مخفی دیگر که نه بخاطر آزادی و استقلال ایران و رهائی محرومین از ظلم و فقر بلکه برای آماده نمودن زمینه برای تشکیل حکومت قوی طرفدار غرب در ایران در سب گذار بها شرکت دارند.

مسعود رجوی تلاش میکند خود را بعنوان «مرد قوی» به غرب معرفی کند. رجوی با قبول بنی صدر به «ر باست جمهوری» و قبول حکم «مسئول شورای مقاومت» از بنی صدر میخواهد به دول غرب تضمین و اطمینان دهد که مخالف غرب نیست

دول آسربکا و فرانسه میتوانند با و اطمینان کرده و حمایتش نمایند. معرف وضامن مسعود رجوی در برابر حزب سوسیالیست فرانسه بنی صدر است و دلال روابط شورای مقاومت با مقامات فرانسوی همان کسی که در نوامبر ۱۹۷۸ موجبات ملاقات دکتر سنجابی و میتران را نیز فراهم کرد

بنی صدر و رجوی در معاملات خود با حزب سوسیالیست فرانسه نه فقط باید با رقابت بختیار مقابله کنند و او را عقب بزنند بلکه چنانکه حوادث نشان میدهد باید برای همکاری با بازرگان و سازمان نهضت آزادی نیز حاضر گردند.

تألیف از ترور سادات رئیس جمهور مصر، بنظر میرسد با تشکیل مثلث بنی صدر - رجوی - بازرگان کفه ترازو در جهت جلب توافق دول غرب با تشکیل «جمهوری دمکراتیک» سنگینی کند ز بر با حضور بنی صدر و بازرگان یاران در خمیبر حزب سوسیالیست فرانسه و مقامات آسربکا، هر حرکت رجوی قابل کنترل است و پس از انتقال قدرت، میشود او سازمانش را به آسربکا کنار گذاشت. هم چنین تا پیش از ترور سادات، حمایت با سرعفات از رجوی و در حقیقت از مسئله تشکیل «جمهوری دمکراتیک اسلامی» نکته ای بود مثبت برای این جناح و میدانم که هانی الحسن از دوستان نزدیک عرفات پس از ملاقات با رجوی عازم نیویورک شد تا اطمینان و ولایت مقامات آسربکا را نسبت به شورای مقاومت و مسعود رجوی جلب کند.

با سرعفات رهبر جنبش آزادیبخش فلسطین روز ۱۳ اکتبر در تلویزیون ژنوا اعلام نمود که برای یک همزیستی مسالمت آمیز با اسرائیل حاضر است و لوطرح پادشاه عربستان برای صلح در خاور میانه که بطور ضمنی بر رسمیت شناختن اسرائیل را پذیرفته، پشتیبانی نموده اگر باین خیر اضافه نمائیم که آقایان فرد و کارتر رؤسای

جمهوری سابق آسربکا برژسکی مشاور کارتر که همه در زمان دارا بودن مسؤلیت، مخالف مذاکره با سازمان آزادیبخش فلسطین بودند، امروز موافق این مذاکرات شده اند و در پیمان آمادگی آسربکا برای مذاکره با با سرعفات را مکرول به برسمیت شناختن موجودیت اسرائیل نموده (اخری که با سرعفات پذیرفته) و توجه کنیم که آقای میتران در جانب داری از اسرائیل به هر دوستان مسافرت و از طرح صلح آن کشور با اسرائیل حمایت کرده و در این میان دولت ایران است که جبهه ضد صهیونیستی و اسرائیلی را تبلیغ میکند و به مخالفت توده های عرب با اسرائیل دامن زده و در کار سیاسی عربستان وجهه آزادی بخش فلسطین با اسرائیل اشکال ارتشی میکند، معلوم میشود که چرا با سرعفات و نماینده اش هانی الحسن میل دارند خمینی سقوط کرده و رجوی بر سر کار بیاید. حمایت فرانسه از بنی صدر و رجوی علاوه بر مسئله نفت ایران و اهمیت خلیج فارس قعی است در راه برسمیت شناختن اسرائیل و نقش میان اسرائیل و وجهه آزادی بخش فلسطین و ایجاد «آرامش» در خاور میانه و کمک به حفظ دولت های دست نشانده ای مانند عربستان و اردن و عراق در این منطقه. رجوی و بنی صدر بهره هانی هستند در دست فرانسه که بعنوان پادشاه و حق الزحمه به آنان وعده حکومت در ایران داده شده است (البته آقایان باید تصدات محکم تری را نیز قبول کنند تا اطمینان آسربکا نیز جلب شود)

در صورت انتقال قدرت از جمهوری اسلامی به «جمهوری دمکراتیک

بمنظر نگارنده تقسیم کاری که دول غرب در حال حاضر میان خود انجام داده اند همان تقسیم کاریست که در «گروه اول» (ژانویه ۱۹۷۹) مورد توافق قرار گرفت بدین معنی که آمریکا بوسیله ابادی و سازمانهای خود رهبری ارتش ایران را هدایت و برای همکاری با جناحهای سیاسی و مذهبی طرفدار غرب آماده نمایند و دولت سوسیالیست فرانسه و آگاهی فرانسویترین بوسیله ابادی و سازمانهای خود بخش از رهبری سیاسی - لژیویسیون طرفدار غرب را برای همکاری با ارتش و ایفای نقش پوشش راضی میکند.

بمنظر میرسد استراتژی غرب که دولت فرانسه مسئول سیاسی اجرای آن شده در حال حاضر بر روی سه امکان متکی است.

- ۱- روی کار آوردن بختیار - آسربکا و سلطنت طلبان (تشکیل شورای سلطنت و یا دولت موقت
- ۲- روی کار آوردن بنی صدر - رجوی و بازرگان (تشکیل جمهوری دمکراتیک اسلامی)
- ۳- کودتای نظامی باروی کار آوردن کسی که حداقل مورد مخالفت شدید دسته اول و دوم نباشد

گرچه امکان دارد طرح غرب و نظر یات دولت فرانسه در باره مسئله چگونگی «انتقال قدرت» در ایران بعلت حوادث سیاسی و اجتماعی غیر قابل پیش بینی دچار تغییرات کلی شوند اما یک نکته مسلم است و آن این است که در هر سه امکان، نقش اصلی و اساسی وضامن ابراه طرفدار ارتش ایران خواهد بود. (چه با دخالت صریح و روشن و چه با اعلام روش بیطرفی و آزاد گذاشتن دست نیروهای مسلح مخالف رژیم و همکاری غیرهنگامی و حمایت مالی و نظمی و حتی پنهانی از این نیروها).

پس از ورود بنی صدر و رجوی یار پس از اهمیت بختیار برای حزب سوسیالیست فرانسه کاست شده گرچه این حزب و آقای میتران هنوز - برای روزی که احتمالاً احتیاج باشد - او را حفظ میکنند و بعنوان عامل فشار در مذاکره با سایر گروهها بکار میبرند.

سلطنت طلبان که پیشترشان وابستگان ارتش سلطنتی هستند. بیش از آنچه که در رابطه با دولت فرانسه باشند با دولت آسربکا رابطه دارند و سعوات خود را از مقامات سیاسی آن کشور در پانف میکنند. این گروه نیز بصورت عامل فشار و تهدید برای نرم کردن و روانی کردن سایر گروههایی که با دول غرب در رابطه قرار گرفته اند بکار میروند، وضعی تواند بدلی برای رژیم کنونی باشد. عصر سلطنت در ایران پایان رسیده و این را دول غرب هم میدانند.

امکان دوم استراتژی غرب و راه حل مورد توجیه دولت سوسیالیست فرانسه و آقای میتران تشکیل «جمهوری دمکراتیک اسلامی» با شرکت بنی صدر - رجوی و بازرگان است بنی صدر بطت روابط دیرینه و نزدیک که با حزب سوسیالیست فرانسه دارد و با کمک دوستان نزدیکش که با محافل حزب سوسیالیست و حتی میتران آشنایی دارند، میگوید خود را بعنوان تنها جانشین و بدلی رژیم خمینی به غرب معرفی کرده و حمایت آنان را جلب کند. اسرار بنی صدر در بکار بردن عنوان جمعی «رئیس جمهور منتخب مردم» باین منظور است که برای خود در برابر مجامع فرانسوی و بین المللی «قانونیت» و «حقی» را بقبول آید، و مقامات «قانونی» «انتقال قدرت» را فراهم سازد، (تأیید بازرگان سبب نشود) و این امر و تا حد ممکن با «آرامش و نظم» و بدون مواجه شدن با خطر جنگهای محلی در سراسر ایران انجام گیرد.

آه کاسی که تلاش میکند بکک
در ایران (بازرگان، بهشتی بنی صدر
و با حمایت دول استعماری سرمایه داری
و با جلب الطاف دولت فرانسه و حزب
سوسیالیست آن کشور قدرت را بدست گیرد
بمانند میران تصمیمات گروههای

صفحه ۱۵

مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست در زورق "چپ"!!

فراموش نمی‌کنیم که بعضی از هموطنان عزیزمان، به نوشته‌های شاپور رواسانی پاسخ‌های متناسب و البته از زوایای مختلف می‌دادند، اما این مزدور رژیم خمینی هیچ فرصتی را برای حمله و هجوم به سازمان

مجاهدین خلق ایران از دست نمی‌داد و حتی یک بار ضمن ارسال مقاله‌ای خطاب به نشریه "انجمن‌های دانشجویان مسلمان" در ۱۸/فوریه/۸۲ نوشت "...به نظر من شرط اول دموکراسی رعایت و تحمل نظر دیگران

است و لذا شایسته است نشریه انجمن خود اقدام به انتشار مقاله‌ی تقدیمی بنماید و آن را به بوته‌ی اجمال و فراموشی نسپارد و البته در صورتی که اقدامی در این باب انجام نگیرد، مقاله را در دیگر نشریات

مترقی فارسی انتشار خواهیم داد... در همین روال در پاسخ به مقاله‌ای که با امضای آقای "رامین - الف" در ایرانشهر چاپ شده بود، این فرد، طی چهار شماره‌ی متوالی در نشریه

ایرانشهر در دی‌ماه سال ۶۱ و البته از موضع "خط زحمتکشان" و سوپر چپ، مخالفت خود با آقای بنی‌صدر را بهانه قرار داده و این چنین به سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت می‌تازد:

از دکتر شاپور رواسانی

در کدام جهت قدم برداریم: خط آمریکا، خط اروپا یا خط زحمتکشان ایران؟

جمعه سوم دی ماه ۱۳۶۱

نکه سم اینک حرکت بر است به معنای آن است که رهبری یک سازمان از طرح مسائل و معضلات مربوط به طبقات و قشرهای محروم و استثمار شونده خودداری کرده و فقط شعارها و مسائلی را مطرح کند که مورد توجه خاص افشار و طبقات مرفه جامعه باشد. روشن است که شعار

مطرح کرده و راه حل ارائه می‌نماید. روشن است که طرح این مسائل نمی‌توانست زمانی تواند از طرح مساله آزادی های سیاسی جدا شود، وقتی اکثریت مردم محروم باحتیوی سخن و شعار فرد یا سازمانی موافق باشند، برای اینکه امکان بیان این سخن و شعار بوجود آید و حفظ شود جانبازی خواهند کرد و این همان مبارزه برای کسب و حفظ آزادیهای سیاسی است. بنظر نگارنده کسب و حفظ آزادیهای سیاسی در ایران از طریق طرح مسائل اساسی مردم محروم ایران ممکن است و مبارزه، علیه فقر و استثمار قدم اولیه و شرط مبارزه برای آزادیهای سیاسی است. زیرا که مراد از کسب و حفظ آزادیهای سیاسی (آزادی قلم، بیان، اندیشه و اجتماعات...) طرح تضادهای اساسی جامعه و مشکلات فقیرترین و محروم ترین اقشار و طبقات جامعه نباشد بلکه و حمایت این اقشار را هم جلب نخواهد کرد. و بدرد همان اطرافیان آن خواهد خورد. اگر توجه کنیم که سیستم سرمایه داری بوسی (ملی) در کشورهای عقب نگه داشته شده بصورت پخشی از سیستم سرمایه داری جهانی درآمده اند و اگر رابطه تاریخی سیستم درون و برون مرزی را ببینیم قبول این حقیقت که حفظ سیستم بهره کشی داخلی و همکاری با سیستم سرمایه داری درون مرزی موجب ایجاد رابطه «تدریجی اما مطمئن با استثمار جهانی و بالاخره خدمت به آن میگردد» امر دشواری نخواهد بود.

استقرار آزادی های سیاسی در ایران محدود و منحصر به طبقات مرفه نیست، اما این اقشار و طبقات مساله آزادی سیاسی را جدا از مساله مالکیت و مسائل مادی و اقتصادی اکثریت مردم محروم ایران مطرح میکنند و نه در رابطه با این مسائل و بشدت از طرح نکاتی که میتواند به منافع کوتاه و یا دراز مدت طبقاتی شان لطمه ای وارد سازد جلوگیری میکنند. رهبری سازمان مجاهدین، با دور شدن از مواضع اولیه و اعلام شده سازمان و نزدیک شدن به اقشار و طبقات مرفه، بتدریج از طرح مسائل و مشکلات مردم ایران و تضاد اصلی جامعه یعنی مساله مالکیت فاصله گرفت و هنوز هم فاصله میگیرد.

اگر رهبری سازمان مجاهدین در صف مردم محروم ایران باقی می ماند، مسائل مهمی مانند مساله کسب و مسکن در تهران و شهرستانها، بیکاری، تورم قیمت ها، ملی کردن تجارت خارجی، خلع ید از تجار بزرگ که خون مردم را می مکند، خلع ید از زمین داران بزرگ، واگذاری زمین به دهقانان و بالاخره کوشش در جهت حرکت بسوی حل مساله مالکیت بنفع زحمتکشان ایران را بصورت مسائل مرکزی روز

مجاهدین بنی صدر را با خلق اشتباه نمی کرد و عوضی نمیگرفت، اگر رهبران این سازمان بجای برآه انداختن تظاهرات نیم میلیونی برای حمایت از «رئیس جمهور و فرمانده کل قوا» چنین اجتماع عظیمی را بطور مثال برای حل مساله مسکن در تهران و اشغال خانه ها و آپارتمان های خالی از طرف بی مسکنان جنوب شهر و یا خلع ید از تجار بزرگ که مردم محروم را غارت میکنند، با واگذاری زمین به دهقانان و... تشکیل میداد آیا نهضت اجتماعی، و جنگ طبقاتی در ایران یک قدم جلوتر نمی آمد؟ و مساله آزادیهای سیاسی، در معیار و مقیاس وسیعی برای زحمتکشان ایران بایک محتوی روشن و انسانی

قابل لمس مطرح نمی گردید؟ طبیعی است در این صورت و در چنین اجتماعی، تظاهرات از جنوب شهر سرچشمه میگردت و شروع میشد نه از شمال شهر و هیچ قدرتی نتوانست جلوی این سیل عظیم را بگیرد و مانع شود که این جریان اجتماعی بر همه جریاناتهای دیگر مسلط گردد. رهبری سازمان مجاهدین با قبول رهبری بنی صدر و اتخاذ استراتژی و تاکتیک نادرست از محرومین و زحمتکشان ایران جدا شد و با طناب پوسیده این «شخص» در چله سرمایه داران و طبقات مرفه ایران افتاده است.

راستی چرا سازمان مجاهدین این «شخص» را که این همه برای سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت در سر ایجاد کرده و بنامی آورده و مانع توسعه کارشده و راهها نمی کند؟ البته پس

از برقراری روابط خانوادگی میان «رئیس -جمهور» و «نخست وزیر» کمتر کسی میتوان یافت که امیدوار باشد که این مانع از جلوی پای

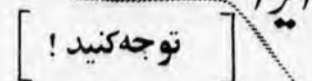
رهبری سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت میگویند چون رژیم خمینی وابسته به امپریالیسم است باید با آن مبارزه کرد، در همان حال خود آقایان با قبول حمایت حزب سوسیالیست و دولت فرانسه و احزاب سوسیال دمکرات اروپا و حزب کارگر انگلستان در پی جلب عطوفت و حمایت امپریالیسم هستند. (بمنظرات نشر به انجمن... مراجعه شود) آیا این ادعا با این روش در تضاد قرار ندارد؟

و پایتذکه آقایان که قصد نجات ایران را دارند بکلی از تاریخ رشد سرمایه داری، کلتیالیسم و امپریالیسم بی اطلاع مانده اند؟ و میل هم ندارند که مطلع شوند.

مخالفت با دولت جمهوری اسلامی را نمی توان به مخالفت با منافع مردم محروم ایران و سهل انگاری و بی احتی صرف نظر کردن از استقلال ایران توسعه داد. بعنوان تلاش برای سقوط رژیم کنونی نمی توان و نباید دست به هر کاری زد و با هر دولت و یا سازمان خارجی که روی موافق نشان داد نرد عشق و محبت باخت. مخالفت هم حدودی دارد و حد آن آزادی و استقلال ایران و منافع زحمتکشان ایران است. بعنوان مبارزه با امپریالیسم نمی توان با امپریالیسم کنار آمد.....

دکتر شاپور رواسانی در کدام جهت قدم برداریم؟

جمعه اول بهمن ماه ۱۳۶۱
ملی کردن تجارت خارجی و دادن زمین به دهقانان و واگذاری آپارتمان ها و منازل خالی در تهران به بی مسکنان و خلع ید از سرمایه داران و ثروتمندان بزرگ به بخشی از آرزو ها و امیدهای کوچ



شعبان حاد عمل پیشنهاد. برای راضی کردن نوده های محروم است. هم سران جمهوری اسلامی وهم رهبری سازمان مجاهدین شب و روز ادعا میکنند که مرادشان از اسلام، و اسلام راستین، اسلام توده های زحمتکش و فقیر و محروم است و نه اسلام ثروتمندان و سرمایه داران - هر چه در عمل هم سران جمهوری اسلامی دوچار تضاد هستند وهم رهبران سازمان مجاهدین بر اثر همکاری با اقشار و طبقات مرفه در ایران، از تحولات اساسی توده های محروم دور شده اند، اولی ها بصورت فنی قادر به ادامه حکومت نخواهند بود، و دومی ها بصورت فنی قابل قبولی برای محرومین ایران نیستند. اینوز سبب و واقعی و مردمی علیه تسلط سرمایه و نظام بهره کشی در ایران، در آئینک ها، زلفه ها، کلبه ها، مزارع، کارخانه ها، پایگاههای نظامی، مدارس و دانشگاهها در حال رشد است و خود سازمان رهبرانش را میسازد. روشنفکران متعهد خود را در خدمت این جریان قرار میدهند.

هنوز سران جمهوری اسلامی نتوانسته اند در باره حدود مالکیت توافق کنند و باین جهت امر برنامہ ریزی و اجرای پروژه های اقتصادی لنگ مانده است. در حال حاضر دستگاه دولتی که از سابق مانده، و سیستم بهره کشی که بطور عمده حفظ شده، ایران را بسوی نوعی حکومت سرمایه داری میکشانند، و اگر کار بدین منوال پیش برود، نظام بهره کشی سرمایه داری در ایران تثبیت خواهد شد. نخست در جمهوری اسلامی اقرار میکنند که ۵۰۰ میلیارد تومان سرمایه مرز و سرگردان در ایران وجود دارد که «بجای کار تولیدی بصرف کارهای مصرفی غیر تولیدی رفته است» وهمه سامبدانیم که با اصطلاح سود تجاری، بازرگانان قوم ایران در دو سال قبیل بنا به آمار رسمی به ۱۲۰ میلیارد تومان رسیده. وهمه سامبدانیم که فتر و ندراری، بی دولتی و بی مسکنی و بی غذایی در میان قشرای ایران یلدا میکنند. ضعف عمده رژیم کنونی در آن است که قادر نیست این وضع را بصورت اساسی بنفع مردم زحمتکش ایران تغییر دهد و قادر نیست با اجرای

دکتر شاپور رواسانی در کدام جهت قدم برداریم؟

جمعه هفدهم دی ماه ۱۳۶۱
سرحد در میباید و با آقایان در این مساله رقابت میکند.

آقای رامین - الف اگر میل در ید به اصول سیاست خارجی رهبری سازمان مجاهدین آشنا شو بد کوشش بفرمایید نشریه اتحادیه جسم های دانشجو بن مسلمان خارج از کشور را بدقت مطالعه بفرمایید تا معلوم شود چه کسانی و چه احزابی کسر همت بر دفاع و حمایت از این سازمان بسته اند و چگونه حزب کارگر انگلیس و یا سایر احزاب اروپائی خواستار استمرار «اسلام راستین» در ایران شده اند.

مبصره آید آقای رواسانی میتوان و دولت فخمیه مرانسه بخاطر پیاده شدن «اسلام راستین» در ایران و بخاطر زان رختشوی جنوب شهر از یک هرام فراتر هم صرف نظر خواهند کرد؟ آیا تاریخ کلتیالیسم و امپریالیسم را نمی شناسیم؟ خط آسریکا ارتشال امپری، بختیار و مدنی ... دفاع میکند و خواستار تمویص قدرت در ایران نیست آنان است. گر چه بختیار نیز مانند آقایان بی صدر و رجوی از روابط دوستانه با احزاب اروپائی و منجمله حزب سوسیالیست فرقه

جمعه هفتم مرداد ماه ۱۳۶۱ از استقلال ایران و اصل حاکمیت مردم نمیتوان صرف نظر نمود

۲- آقای محمود رجوی در فلسفه تشکیل شورا از نزدیک شدن و ائتلاف و تقویت بزرگ اجتماعی سخن میگوید به شاید بنظر او، سازمان مجاهدین نماینده پر وقار پای زحمتکش ایران و بنی صفر نماینده «بیوزواری ملی» هستند پس از سقوط سلطنت بر اساس چنین طرز تفکری «جبهه دمکراتیک ملی» تشکیل شد که در آنجا دکتر متین دفتری نقش «نماینده بیوزواری ملی» را بعهده داشت (اگر برخورد آراه و عقاید در سطح علمی و تحقیقی و بدور از جنجال و ایجاد هیجان ادامه یابد، میتوان این بحث را در صفحات ایرانشهر یا نشریه دیگری تعقیب کرد و در اینصورت نگارنده استدلال خواهد کرد که چرا چنین طرز تفکری نمی تواند و نتوانست درست باشد.

مزدوری ارتجاع و آستان بوسی ماوراء راست در زورق "چپ"!!

بازرگانی ایادی خمینی در سفارت را نیز بطور افتخاری! انجام داده و حتی اطلاعاتی نیز از وضع اپوزیسیون ایران در اختیار سفارت رژیم قرار می دادند البته خاصه خرجی ها و روابط سخاوتمندانهی رژیم ضد بشری خمینی در معاملات و تجارت خود با آلمان (که نخستین طرف وارداتی و تجاری اوست) بحث کثاف جداگانهی دارد. معلوم می شود که دلالتان خیانتکار و خودفروختهی نظیر روآسانی نیز - البته از کیسی "زحمتکشان" ایران - در تسهیل این تاراجگری نقش ویژهی خود را داشته اند. قابل توجه است که قبل از اینکه این آقا عازم ایران شود می خواست با وعده و وعید، چند منخصص را نیز به داخل ایران بکشاند...

براستی چگونه می توان از موضع سوپرمارکسیستی بافالا نژهای حزب الهی کنار آمد، در حالیکه این همان رژیم اسلام پناهی است که اگر چادر زنان مختصری کنار برود با آتش سیگار به جانش می افتند. چگونه این آقا از موضع سوپرمارکسیستی در "حوزهی علمیهی قم" به آستان بوسی ماوراء راست شتافت و در برابر خیانت پیشگانی مانند مشکینی و مسعودی زانو زد و پیشنهادات بازرگانی و تجاری را هدیه برد...

همچنین روشن می شود که خمینی و حامیان بین المللی رژیم او، چه از موضع ماوراء راست و چه از موضع باصطلاح چپ نمایانه و چه با جلب همکاری آگاه و ناآگاهانهی محافل ضد مجاهدی و ضد شورای ملی مقاومت، برای کور کردن تنها امید آزادی و استقلال ایران اقدام می کنند. منجمله همین آقای روآسانی، با بعضی ها که ظاهراً در اپوزیسیون رژیم خمینی قرار دارند تماس گرفته، و به آنها وعده داده است که "اگر مطالبی علیه مجاهدین بگوئید حضور شما را در ایران من تضمین می کنم."

لذا بنظر می رسد لگد زدن به مجاهدین از نظر حضرات "نان دانی" بدی نیز نیست ولی به قول برادرمان مسعود: "بی گمان تاریخ ایران و نسل های آینده، یک روز به دقت همهی جریانات و موضع گیری های امروز را در ترازوی داوری انقلابی محک خواهند زد تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!"

زیرا آنچه که برای رژیم خمینی مهم است اینست که این آقایان ولو از مواضع باصطلاح سوپرمارکسیستی با دشمن اصلی او و با تنها آلترناتیو دمکراتیک چه می کنند...

البته گزارشات رسیده نشان می دهد که این فرد مدت ها است ارتباط مزدوری با سفارت رژیم در آلمان داشته و به آنها خط می داد که چگونه علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت تبلیغات کنند و به چه محافلی باید میدان بدهند تا علیه مجاهدین فعال شوند. طی این مدت ضمناً ایشان علاوه بر مشاورت سیاسی و تبلیغاتی از آنجائی که به شدت به "زحمتکشان ایران" عشق می ورزند!! مشاورت تجاری و

نقشه

در کدام جهت قدم برداریم؟

از دکتر شاپور روآسانی

جمعه بیست و چهارم دی ماه ۱۳۶۱
دوره چهارم شماره ۴۲ شماره بی دربی ۱۷۳

۶ - عده ای از ایرانیان مقیم خارج و میتوان گفت بخش عظیمی از طبقات و اشراف متوسط و مرفه، جانبدار حرکت رهبری سازمان مجاهدین بر روی خط اروپا میباشند و آنرا «واقع بینانه» میدانند. از نظر طبقاتی هم حق دارند، چون با پیروزی این خط منافع طبقات مرفه در ایران

نغمین خواهد شد و چه بهتر که برای راضی کردن «توده های جاهل و بیسواد» این «واقع بینی» «اسلام راستین»، «ملی بودن» جمهوری دمکراتیک اسلامی و حتی گاهی «مارکسیسم» هم گذاشته میشود.

گردند! در حالیکه وقتی دانشجویان مخالف رژیم با ایشان بد ایران می رسد اعدام می شوند و ناحال موارد زیادی از این قبیل را دیده ایم. چرا؟

ناسزاگوئی ظاهری به رژیم خمینی در یکی دو سال گذشته (همگان می دانند که جنگ زرگری بود)، راحت و آسوده می توانند حتی به قم رفته، مجدداً باز

از آنجائی که برق و درخشندگی شکوه مندترین مقاومت حماسی تاریخ ایران را حتی کوردلانی مانند شاپور روآسانی نیز نمی توانند منکر شوند، مطابق شیوه ها و سیاست های شناخته شدهی ضد انقلابی، ضمن ناآگاه خواندن رشیدترین فرزندان این خلق، که از قضا با آگاهی تمام جان خود را "فدیه"ی آزادی و استقلال این میهن فرار داده اند، با بلاهت منتظری وار، رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران را، از "جوانان معصوم" که "در خیابان ها و یا در زندان کشته می شوند" جدا می کنند، توجه کنید:

حال که عمق دشمنی و ضدیت این فرد با مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از خلال قسمتی از نوشته های وی روشن شد بد نیست بدانیم که به همان میزان نیز روابط و مناسبات ایشان با قطب ضد انقلاب استحکام بیشتری یافته و اخیراً به داخله نیز احضار شده اند و پس از ورود به ایران به قم رفته و به دست بوسی "آیت الله" مشکینی مفتخر شده اند و با آخوند مسعودی از مسئولین "جامعهی مدرسین حوزهی علمیه" قم نیز جلسات خصوصی داشته اند و مطابق برنامه قرار بود در اوایل آبان ماه جاری نیز از "جبهه های نبرد حق علیه باطل" بازدید بعمل آورند تا در بازگشت به آلمان اندر حقانیت جنگ افروزی خمینی بیشتر و بهتر بنویسند... در این جا نکاتی چند نیز روشن می شود: در شرایطی که خمینی "نونهال ۱۲ و ۱۴ ساله" را "جلو گلوله" می گذارد و از اعدام زنان باردار و "کشیدن خون" محکومین نیز نمی گذرد و حکم تجاوز به "دختر جوان معصوم" اعدامی را نیز صادر می کند و... امثال این آقای پروفیسور را می بینیم که علیرغم

نقشه

صفحه ۹

از آرا که حساب پاک است، از محاسبه چه پاک است

جمعه شانزدهم مهرماه ۱۳۶۱
دوره چهارم شماره ۴۹ شماره بی دربی ۱۱۰

توضیح مختصر درباره چند نکته واضح و مبهر

آیا بحث درباره استراتژی سازمان مجاهدین ممنوع است؟

شاپور روآسانی

هستند و با طرح مساله مالکیت بعنوان مساله مرکزی باید باین دشمن ناخست و ملیون ها محروم استمار شونده را بسیج نمود.

این رهبری سازمان مجاهدین است که از یک بحث علمی و علمی در باره استراتژی سازمان طفره می رود، خودش را بجمع آوری امضاء دلخوش کرده و در مصاحبه ها و سخنرانیها تنها بقاضی می رود و لاجرم از خود راضی بر میگردد.

جمعه اول بهمن ماه ۱۳۶۱
دوره چهارم شماره ۴۳ شماره بی دربی ۱۷۴

دکتر شاپور روآسانی

صفحه ۱۱

در کدام جهت قدم برداریم؟

لذات زندگی خصوصی هم نمیتواند صرف نظر کنند جلوه گلوله فرستاده میشوند؟ و از روح پاک وصیانه و ساده آنان بهره برداری سیاسی میشود؟

ابا حیف نیست یک پسر و یابک دختر جوان و معصوم در خیابان و پادر زندان کشته شود برای اینکه سید ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور، و برادر مسعود رجوی نخست وزیر بشود؟ آنهم با حمایت دولت فرانس و لبرای اسلام «راستین» که رهبران محترم شورای ملی مقاومت هنوز بر سر محتوی آن (لاابیک هست یا نیست) باهم اختلاف نظر دارند.

نگارنده در اعتقاد از استراتژی مجاهدین ورد کیش رهبر تراشی که در نشریات این سازمان موج میزند و کارورا به ابتدال کشانده دفاع از حقوق همان بچه های ازجان گذشته است.

بفرمایید یک نونهال ۱۲ و ۱۴ ساله چه تصور روشنی از «اسلام راستین» و یا «جامعه توحیدی» و یا جامعه بی طبقات میتواند داشته باشد که این چنین از طرف رهبران محترم خارجه نشین که از

تاکیدات از ماست



بقیه از صفحه ۱۰

سلسله خاطرات، گزارشات

و نوشته‌هایی

از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های ...

حرف‌های بازجویان و در پی آن صحبت‌های پاسدار که زنجیره‌وار از قدرت خودشان و ناتوانی من سخن می‌گفتند و گاه با تهدید و گاه با تطمیع می‌خواستند زبان مرا بکشایند، در حقیقت نقشای حساب شده بود که در حال اجرای آن بودند.

واقعیت اینست که در چنین مواردی تلقین‌های کلامی جلادان به اعتبار شکنجه می‌تواند تاثیرات خاصی در زندانی بجای گذارد و گاه بازجو با بهره‌گیری از تفاوت فضاهای تطمیع و تهدید (و نشان دادن زندگی و زنده ماندن در صورت حرف زدن، و مرگ و نابودی! در صورت مقاومت کردن) سعی می‌کند زندانی را بقول معروف ببراند و به تسلیم وادارد. مثلا بازجو با گفتن جملاتی نظیر "تو واقعا تنها و بدبختی"، "حالا چه کسی می‌تواند به داد تو برسد"، "ما در زیر شلاق می‌کشیم و آب از آب تکان نمی‌خورد"، "حیف جوانی تو" "اصلا تو برای چی اسلحه بدست گرفته‌ای" و ... سعی می‌کند تاثیرات ناخوشایندی در زندانی بجای نهد و از آن بهره بگیرد و درست در همین جاست که بایست دیدگاه‌های آموزشی و ایدئولوژیک را بکار گرفت. در اینجا است که ما باید پاسخ مرگ را داشته باشیم و هنگامی که در زخمیم، پایان خط را با نابودی ما تصویر می‌کند، با پاسخ ایدئولوژیک به دفاع برخیزیم و درست در همین جاست که پاسخ تابناک ایدئولوژی تسویدی، جلادان را به زانو در می‌آورد و مجاهد خلق را بر اوج قله‌های پایمردی، استوار و سربلند نگه می‌دارد. در این لحظات بایست بروشنی بدانیم و ایمان داشته باشیم که هرگز تنها نیستیم و رزمندگان فراوانی سلاح به کف برعلیه ارتجاع در حال نبردند. بایست بدانیم که این دشمن است که ذره‌ذره تهی می‌شود و سرانجام محو و نابود می‌گردد و ما با اتصال به سر منشاء کثرت و فزاینده‌گی، پیوسته در حال افزایش هستیم و سرنوشتان به سرنوشت انقلاب و خلق پیوند خورده و بایست بدانیم که این رژیم است که آینده‌ای ندارد و در جامعه و در تحلیل نهائی در جهان و در مسیر تکامل،

امکانی برای بقاء و دوام ندارد و به همین دلیل دیوانه‌وار برای باقی ماندن خود خون می‌ریزد. هنگامی که در زیر شکنجه بسر می‌بریم هرگز نباید فراموش کنیم که چه کسی هستیم و برای چه شکنجه می‌شویم. یادآوری اینکه هر یک از ما به عنوان یک مجاهد خلق و با هویت یک انقلابی موحد در صفوف خروشان خلق برعلیه ظلم و پلیدی شوریده‌ایم و با پذیرش تمام سختی‌ها منعهد شده‌ایم که تاخست‌آخر بنای حکومت ضد خلق را خرد و ویران کنیم، به‌ما آنچنان نیرویی خواهد داد که در خمیان‌را بگونه‌ی گرمی حقیر در برابر خود خواهیم یافت و در اعماق وجود و در تک‌تک سلول‌های خود این حقیقت را لمس خواهیم کرد که پایان عمر ما در زیر شکنجه پایان انقلاب نیست و با شهادت ما ارتجاع بقاء و دوام نخواهد یافت، بلکه بی‌تردید به سقوط محتوم خود نزدیک‌تر خواهد شد.

با ورود بازجویان و پاسدارانی که به تناوب، کار شلاق زدن را به عهده می‌گرفتند، صحبت پاسداری که با من مشغول حرف زدن بود ناتمام ماند. بازجوی تهرانی (عبدالله پیام) به اتفاق یک تن دیگر از شکنجه‌گران به طرف من آمد و گفت:

"حالا هر چه می‌خواهی فریاد بکش. من اینجا می‌خواهم از تو شهید بسازم. می‌گشمت تا همه بگویند "حسین دادخواه" شهید شد. فکر می‌کنی چه اتفاقی روی خواهد داد ... بدبخت"

و آنگاه هر دو نفر با هم شروع به شلاق زدن کردند ... درد، دیگر وحشتناک شده بود. دیگر نمی‌دانستم که چه باید بکنم. اما باز هم سعی می‌کردم تمامی انرژی باقیمانده‌ای را که داشتم بر روی نگفتن قرارها متمرکز کنم و روی قرار قلبی پافشاری کنم.

شکنجه‌گران، گاه ضربات خود را روی یک پا فرود می‌آوردند و گاه روی دو پا. سزاکیب بازجویان دقیقا به نوک انگشت‌های پا می‌زد و سپس به تدریج پائین می‌آمد و بقول معروف شلاق‌ها را سعی می‌کرد بغل یکدیگر بچینند! و در موقع زدن به بقیه نیز تعلیم می‌داد. فریادهایم که اوج گرفت، شلاق را به دیگری سپرد و خودش از تخت بالا آمد و روی سینهام نشست و چند تکه پارچه‌ی کتیف را که روی زمین افتاده بود و از قبل برداشته بود در دهانم فرو کرد و دستش را روی آنها قرار

داد و با عصبانیت داد زد: "حالا نعره بکش"

یکرب بعد دوباره روال شکنجه‌ها عوض شد. این بار یکی از پاسداران که هیگلی درشت داشت و آستین‌هایش را بالا زده بود و با ژستی شبیه لات‌های قدیم راه می‌رفت، جلو آمد و کابل سنگین و قطوری را که در دست داشت دور سر چرخاند و داد زد:

"الله اکبر... خمینی رهبر" و ضربه‌ی بسیار سنگینی بر کف پاهایم فرود آورد و بعد شروع به زدن کرد. هر ۱۵ ثانیه یکبار نیز شلاق را دور سر می‌چرخاند و نعره‌کشان و همراه با گفتن "الله اکبر ... خمینی رهبر"، ضربه‌ی سنگینی وارد می‌کرد. همزمان با اینکار سزاکیب بازجویان همراه با ضربات سیلی و مشت مدام تکرار می‌کرد:

"حرف‌هایت را باید بزنی ... تا کلمه‌ی آخر ... حرف بزنی ... قرار گجاست؟ ... قرار؟ ..."

پاهایم دیگر بطور وحشتناکی متورم شده بود و یکی از آنها ترکیده بود. هر چند لحظه یکبار پارچه‌ای را در سطل کوچکی که در آن محلول آب‌نمک وجود داشت فرو می‌کردند و آنرا بر کف پاها و جاهائی که زخم شده بود، می‌کشیدند که از این کار سوزش شدیدی بوجود می‌آمد. احساس می‌کردم مغزم در حال ذوب شدن است و بزودی خواهم مرد. ولی ... اینگونه نبود.

صدای بازجو دوباره بگوش رسید:

"سنگین بزنی ... سنگین و محکم‌تر ... حسین می‌خواهد حرف‌هاشو بزنی ... آهان خوب شد. همینطور ادامه بده. دیگه چیزی نمونده می‌خواهد حرف بزنی ... گمکش کنیدی که زودتر سر عقل بیاید ...!"

و آنگاه زوزه‌ی جانوری که مشغول زدن بود بلند می‌شد: "الله اکبر ... خمینی رهبر" و ضربه‌ی سنگین شلاق فرود می‌آمد.

سرانجام بازجو از اتاق خارج شد و با چیزی شبیه برس حوض‌شوئی (تخته‌ی کوچکی که روی آن میخ‌های آهنی نوک‌تیز کوبیده بودند و نوک میخ‌ها از طرف دیگر بیرون زده بود) برگشت و بالای سر من آمد و آنرا نشان داد و گفت:

"مثل اینکه پاهات داغون شده دیگه شلاق‌ها رو حس نمی‌کنی، ولی الان روبراهت می‌کنم. گمکت می‌کنم که زودتر حرف‌هایت را بزنی" و سپس به پائین پای من

رفت و ابتدا تخته‌ی میخکوبی شده را به کف پایم فشار داد و سپس آنرا به طرف بالا کشید. دردی کشنده در تمام وجودم پیچید. انگار تمامی وجودم در حال پاره‌پاره شدن بود، علیرغم ضعف و بی‌حالی، حالتی عجیب پیدا کرده بودم، دردی که از این کار انجام می‌شد قابل مقایسه با دردهای دیگر نبود. یکی دو بار دیگر که تخته را به کف پایم کشید حس کردم که مشاعر خود را از دست داده‌ام. در عالم نیمه‌بیهوشی صدای چندش‌آور بازجو را شنیدم:

"حرف بزنی ... قراره‌ایت ... گجا ... و دیگر چیزی نفهمیدم."

دقایقی بعد سطلی آب سرد که بر روی صورت و مقداری آب که به داخل دماغ ریخته شد، مرا از عالم نیمه‌بیهوشی بیرون آورد. این بار مرا باز کردند و به شکم روی تخت بستند و زدن ضربات کابل بر روی پشت و کمرم شروع شد. پاهایم دیگر ظاهرا توان پذیرش ضربه را نداشت.

جهانی که می‌میرد

جهانی که زاده می‌شود

پس از آنکه کسی بر سر قرار جعلی صبح (که محل آن در خیابان ۲۲ بهمن بود) نیامد شکنجه‌ها اوج گرفت و عوض شد. داشتم همراه با دو پاسداری که دست و پایم را گرفته بودند و مرا به توالت برده بودند، برمی‌گشتم که بازجو با قیافه‌ی درهم جلو آمد و گفت:

"... قرارت هم که بالاخره جعلی درآمد ... و بعد یکمرتبه رگباری از دشنام‌های زشت را به سوی من سرازیر کرد و داد کشید: "ببینیدش روی تخت ... بخدا می‌گشمت و ..."

پس از بستن من روی تخت، دسته‌ای از چوب‌های نه چندان گلگفت را که حالتی فنری داشت آوردند و بازجو دو زانو روی زمین نشست و یکی از آنها را برداشت و پس از آنکه چند بار آنرا در فضا حرکت داد چوب نوک انگشتان مجروح و خونریزم فرود آورد. چوب‌ها که درد زیادی تولید می‌کرد هر چند لحظه یکبار بر اثر شدت ضربات می‌شکست و تکه‌های آن روی سر و صورتم و اطراف تخت می‌ریخت و دوباره بازجو چوبی دیگر برمی‌داشت و شروع می‌کرد. این چوب‌ها گذشته از ایجاد درد،



سلسله خاطرات، گزارشات
و نوشته‌هایی
از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های...

بر اثر شکستن و صدای چندش‌آوری که داشت، حالت عصبی شدیدی نیز ایجاد می‌کرد که من با خودم فکر کردم منظور آنها از بکار گرفتن چوب، شاید تلفیق شکنجه جسمی و روانی باشد.

دقایق و ساعت‌ها سنگین و خونین می‌گذشت. ساعت‌هایی که من هرگز توان توصیف آنرا ندارم. حوالی ظهر که دیگر از چوب‌ها چیزی نمانده بود، مرا برای بار چهارم از تخت باز کردند و طناب گره‌داری را که روی زمین افتاده بود نشان دادند و گفتند که روی آن راه بروم. راه رفتن روی این طناب اگر چه ظاهراً برای رفع تورم پاها و سرعت بهبود آن و آماده شدن برای شکنجه دوباره و چندباره بود، ولی با توجه به جراحات پاهایم، خود یکنوع شکنجه بود و دردی طاقت‌فرسا ایجاد می‌کرد و من که توان راه رفتن بر روی طناب را نداشتم، چندین بار محکم به زمین خوردم و سرانجام شکنجه‌گر به اینکه روی زمین راه بروم رضایت داد.

در موقع راه رفتن به پاهایم نگریدم. پاهایم شبیه هر چیزی بود بجز پا و در اثر تماس با زمین، مانند جسمی قرمز رنگ پهن می‌شد و سطحی را می‌پوشاند و از خود اثری خونین بجای می‌نهاد.

مدتی پس از آن بازجویان برای خوردن غذا رفتند و مرا روی تخت با دست و پای بسته بجای نهادند.

چند دقیقه پس از رفتن آنها چشمانم را کشودم و به اطراف زیرزمین که با خاموش کردن تمامی چراغ‌هایش بجز لامب کم‌نوری که در مقابل راه‌پله روشن بود، نیمه تاریک و خوف‌انگیز به نظر می‌رسید نگریدم. علیرغم شکنجه‌ها از نتیجه‌ی آنچه که در این ساعات روی داده بود سخت راضی بودم و احساس می‌کردم که وضع روحی خوبی دارم. آهسته زیر لب زمزمه کردم: "خدا یا کمک کن و توان آنرا به من بده تا بتوانم مسئولیت خود را درست به پایان برم، اگر چه دفتر حیات من چون دهها مجاهد و انقلابی دیگر در این زیرزمین نیمه‌تاریک به پایان

برسد" ... و بعد به مرگ اندیشیدم و به اینکه ممکن است فردا در همین وقت در گوشه‌ای از خاک این سرزمین در گوری گمنام مدفون باشم و احساس کردم که از مرگ نمی‌هراسم و واقعیت این بود که ایستادگی و پویایی مرگ‌های حقیر و مبتذل روزانه در زیر گام‌های شهادت‌های زندگی‌بخش و قهرمانانه‌ی انقلابیون مجاهد خرد شده بود. مرگ‌هایی سرخ که از دریچه‌ی هر یک نور زندگی به خلق و میهنمان می‌تابد و آنگاه به جهانی دیگر اندیشیدم. جهانی که ما در چارچوب ایدئولوژی توحیدی خود در امتداد راه شکوهمند تکامل، به آن سخت معتقدیم و به امتداد راهی شورانگیز که در آن انسان از خاک سر بر آورده و بسوی مقصدی اگر چه دیر و دور، ولی شکوهمند می‌شاید ... و به جهانی اندیشیدم که در حال مرگست و به جهانی در حال زاده شدن. جهان ظلم و ارتجاع و خرافه و خفت و استثمار که می‌میرد و جهان آزادی و رهایی و انسانیت شکوهمند و عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و ... که زاده می‌شود و ما در راه اینچنین جهانی می‌جنگیم و می‌میریم و زاده می‌شویم * * *

... ساعت ۴ بعد از ظهر، بازجو به پاسداری که شلاق می‌زد اشاره کرد و گفت: "فایده‌ای ندارد ... ولش کن ... می‌بریمش اوین!"

و در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه پس از آنکه پاهایم را پانسمانی جزئی کردند، دست‌هایم را از جلو بستند و مجدداً آدرس و زمان قرار شاهرود را پرسیدند و مرا به طرف ماشین بردند. پس از سوار شدن من به ماشین پاسداری که فهمیدم اسم مستعار قبلی‌اش "صالح" و بعد "مسعود" بود، پشت فرمان نشست و بازجو نیز در کنار او قرار گرفت و من و یکی از پاسداران در عقب ماشین نشستیم. پاسدار جلویی که هیگل درشت و چهارشانه‌ای داشت و موهایش را به طرف بالا شانه کرده بود و ریش انبوهی نیز داشت، سلسله‌ش را جلوی پایش گذاشت و ماشین را روشن کرد. به پاسداری که در کنارم نشسته بود نگاه کردم. شبیه آدم‌های

حواس‌پرت به نظر می‌رسید و با نگاهی سرگشته و استفهام‌آمیز مرا می‌نگریست. او نیز مجهز به مسلسل بود و بازجو که در جلو نشسته بود اسلحه‌ی کمری داشت!

در این موقع بازجوی شاهرودی یعنی همان که قبل از آمدن اکیپ شکنجه‌گران اوین مرا شکنجه می‌کرد، با قیافه‌ای خندان سرش را از پنجره به داخل آورد و گفت: "خوب، داری میری اوین ... انشاءالله آنجا خوش می‌گذره!"

و بعد بلند بلند خندید و گفت: "سلام ما را به آقای لاجوردی و گیلانی برسان" پاسداران دیگری که در شکنجه‌کردن من شرکت داشتند، در حیاط ایستاده بودند و ما را می‌نگریستند.

لحظه‌ای بعد با پارچه‌ی سیاهی چشم‌هایم را محکم بستند و گفتند: "سرت را بگذار روی زانوها و تا نگفتم بلند نکن!"

و ماشین حرکت کرد و از درب ورودی مرکز سپاه شاهرود در خیابان "امام" خارج شد. * * *

اول مقاومت! ...

دوم فرار!

... از شهر که خارج شدیم چشم‌هایم را باز کردند. از پنجره‌ی ماشین به بیابان‌های اطراف و به آسمان آبری که چون سرپوشی سربی رنگ بر فراز بیابان خود را می‌نمود نگریدم. چند پرنده در حال پرواز بودند و چرخ‌زان فرود می‌آمدند و اوج می‌گرفتند و بال‌های خود را بر نسیم می‌گشودند و خود را در مسیر آن رها می‌کردند و معنائی بدوی از آزادی و رهایی را در ذهن تداعی می‌کردند. اگر چه می‌دانستم زنجیر نامرئی جبرها آنها را در همین فضا به قید کشیده و تنها موجودی که زنجیر جبرها را می‌گسلد و به سوی آزادی می‌شتابد انسانست که اینک در هر گوشه‌ی جهان به زنجیرستم کشیده شده است، زنجیرهایی پوسیده که به هر حال فرو می‌ریزند. پاهای گردن‌ناکم را اندکی جابجا کردم و سرم را به پشتی صندلی تکیه دادم و به فرار اندیشیدم. به فرار که دومین مسأله‌ی هر زندانی پس از مقاومت است. واقعیت لخت و عریان اینست که در رژیم خمینی

اولین مسأله‌ی که هر زندانی انقلابی و مبارز باید بر آن پای بفشارد و هر لحظه به آن بیاندیشد، مسأله‌ی مقاومت و باز هم مقاومت است. و این مسأله بخصوص در رابطه با عناصر مسئول و شناخته شده بیشتر صدق می‌کند، یعنی عناصری که رژیم با توجه به موضع و رده‌ی تشکیلاتی آنان حساسیت بیشتری به آنها نشان می‌دهد.

در مورد رده‌های پائین و معمولی چه بسا با استفاده از برخوردی هوشیارانه و معمولی بتوان مزدوران رژیم را به اشتباه انداخت و سردرگم کرد و حتی از زندان آزاد شد و دیگر بار در صفوف انقلابیون خارج از زندان به نبرد پرداخت و نمونه‌ها در این زمینه کم نبوده است؛ نمونه‌هایی که بارها فریاد لاجوردی و گیلانی و دیگر مزدوران جانی خمینی را در مورد "اصلاح‌ناپذیری مجاهدین!" درآورده است.

مسأله‌ی دومی که می‌تواند گاه به موازات مسأله‌ی اول (یعنی مقاومت) مورد توجه قرار گیرد، فرار است. یعنی گریختن از چنگال جانیان و پیوستن به صفوف انقلابیون در خارج از زندان. مسأله‌ی فرار بیشتر از آنکه قانونمندی ثابت و مشخصی داشته باشد، به هوشیاری انقلابی و ابتکارات فردی افراد و درک دقیق موقعیت‌هایی که در آن قرار دارند، مربوط می‌شود و تاکنون شاید بتوان گفت از اکثر زندان‌های رژیم در سرتاسر ایران نمونه‌های فرار داشته‌ایم که هر یک به نحوی (حتی در شب اعدام) از دست مزدوران گریخته‌اند و گذشته از رهایی، اسرار جنایات رژیم را که در ظلمانی‌ترین زوایای حکومت پلید خمینی دژخیم انجام می‌شود، با خود به خارج از زندان آورده و افشاء کرده‌اند. و من تصمیم داشتم به هر نحو که شده فرار کنم. خصوصاً اینکه در طی مسافرت ممکن بود هر لحظه این امکان دست دهد و در صورت منتفی بودن فرار تصمیم داشتم دست به خودکشی بزنم. چون می‌دانستم در "اوین" چیزی جز ددمنشی‌های شکنجه‌گران برای کسب اطلاعات از من و نهایتاً مرگ در زیر شکنجه یا میدان تیرباران وجود ندارد و به هر حال هر یک از این دو امکان که پیش می‌آمد موجب آن می‌شد که نقشه‌های بازجویان نقش بر آب شود.

به "سمنان" که رسیدیم یکی از پاسداران پهباده شد و این فکر

در من تقویت گردید که در فرصتی مناسب با باز کردن درب ماشین و پرت کردن خود به بیرون هنگامیکه ماشین دیگری از روبرو می‌آید و یا بازکردن دست‌هایم و بهم زدن تعادل ماشین، خودم را به همراه شکنجه - گران بکشم. قبل از من، مجاهد شهید "مجید شناسی فام" در اصفهان و خواهران مجاهد "ملیحه مرتضوی" و "مهری شیرنگی" در شمال و تعداد دیگری از مجاهدین در نقاط دیگر با پرت کردن خود در زیر ماشین یا درگیر شدن با مزدوران در داخل ماشین به شهادت رسیده بودند و نتوانسته بودند اسرار انقلاب را حفظ نمایند.

* * *

... دیگر چیزی به اجرای نقشه نمانده بود. از "گرمسار" که گذشتیم طناب دست‌هایم حسابی شل شده بود و کافی بود یکی دو بار دیگر آنرا به دهانم نزدیک کنم و با دندان‌ها گرهش را بگلی باز کنم و این با توجه به وضعیت خواب آلودگی پاسداری که در کنار من بود راحت‌تر به نظر می‌رسید. لحظه‌ای به سلسله یوزی پاسدار که در روی زانوهایش قرار داشت نگریدم و آمیدی در دلم زبانه کشید. ... آه اگر در آن لحظات مسلسل در دست‌هایم قرار می‌گرفت ...

دو باره بازجو را که در حال رانندگی بود نگریدم و دستم را به دهانم نزدیک کردم و با شتاب شروع به بازکردن گره کردم ...

"جیگر داری می‌کنی ... صبر کن ببینم"

بازجو از آینه مرا دید و وحشت زده نعره‌ای کشید و پایش را به روی ترمز کوبید. پاسداری که در کنار من چرت می‌زد از جایش پرید و بی‌اختیار سلسله‌ش را به طرف من گرفت و ماشین با تکانی شدید متوقف شد و چند لحظه بعد در کنار جاده در زیر مشت و لگد بودم.

دقایقی بعد پس از آنکه دست‌هایم را محکم از پشت بستند. دو باره ماشین حرکت کرد. موقع حرکت بازجو سرش را به عقب برگرداند و گفت: "اوین" که برسیم از خجالتت در می‌آئیم ... صبر کن دیگر چیزی نمانده"

و پایش را روی گاز فشرد. سکوت کردم و با تأسف به امکاتی که از دست رفته بود اندیشیدم و به آینده‌ای که در پیشرو داشتم و اینکه چه باید کرد؟

ادامه دارد

میلیشیا مبشر آزادی و سمبل استواری و پایداری خلق

بقیه از صفحه ۸

تهاجم بی‌امان رزمندگان میلیشیا به مهرها و مراکز سرکوبگر ارتجاع خواب راحت از چشمان تمامی مزدوران و سرسپردگان خمینی ربود و بسیاری از آنان را به سزای خیانت‌ها و جنایت‌هایشان رساند.

میلیشیا در اولین مرحله از فعالیت نوین خود، با اتکاء به شور و انگیزه‌ی انقلابی و با بکارگیری قدرت ابتکار و خلاقیت خود در صحنه‌ی مقاومت انقلابی مسلحانه، حماسه‌هایی جاودان آفرید و به بهترین وجه ممکن قدرت و توان رزمندگی و روحیه‌ی انقلابی خود را آشکار ساخت.

۵ مهر ۶۰

یکشنبه ۵/مهرماه/۶۰ خیابان‌های مرکزی تهران در زیر گام‌های مصمم و استوار میلیشیا قهرمان مجاهد خلق به لرزه می‌افتد و طنین شعار "مرگ بر خمینی" در فضای آکنده از صغیر گلوله‌ها همه جا را پر می‌کند.

میلیشیا مجاهد خلق جان به کف به میدان آمده تا شعار "مرگ بر خمینی" را بعنوان یکی از حلقه‌های ضروری انقلاب کبیر خلق به میان مردم ببرد.

واحد‌های مسلح میلیشیا در خیابان‌های مرکزی تهران مستقر شده و منطقه‌ی وسیعی از قلب شهر را تحت کنترل خود درمی‌آورند. مردم شادمان از حضور فرزندان انقلابی‌شان به تشویق و حمایت از میلیشیا برمی‌خیزند.

مزدوران خمینی با انواع سلاح‌های سبک و نیمه‌سنگین به روی تظاهرکنندگان آتش می‌کشایند، اما با پاسخ دندان‌شکن رزمندگان مسلح میلیشیا مواجه می‌شوند. عکس‌های خمینی جلاد از در و دیوار به زیر کشیده می‌شود و میلیشیا ضعف و زبونی ارتجاع را در مرکز قدرتش به نمایش می‌گذارد.

ضحاک جماران خشمگین و هراسان دستور تمام‌کش کردن مجروحین و محاکمه‌ی خیابانی و تیرباران تظاهرکنندگان را در خیابان‌ها و میادین

عمومی صادر می‌کند. مزدوران خمینی، شهر را غرق در خون می‌سازند.

۶ و ۷ مهرماه ۶۰

جوخه‌های تیرباران اوین لحظه‌ای از کشتار باز نمی‌ایستند. و گل‌های سرخ انقلاب در دسته‌های ۵۰ نفره و ۱۰۰ نفره بدست دژخیمان خمینی برپر می‌شوند. میلیشیا به بهای خون ۳۰۰ تن از بهترین یاران خود، شعار "مرگ بر خمینی" را در اذهان توده‌های خلق برای همیشه بنام پرافتخار خود به ثبت می‌رساند.

* * *

بر اساس رهنمود فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران برادر مجاهد مسعود رجوی و در اولین مرحله از مقاومت انقلابی مسلحانه، نابودی سرانگشتان اختناق‌آفرین و پاسداران سرکوبگر رژیم خمینی را دستور کار خود قرار می‌دهند. با اوجگیری عملیات میلیشیا در مرحله‌ی دوم استراتژی هر روز تعدادی از مزدوران اختناق‌آفرین رژیم بسزای خیانت‌های خود می‌رسند و گستردگی عملیات و قدرت آتش رزمندگان میلیشیا مزدوران رژیم را سخت به وحشت انداخته است. دادستان کل ضدانقلاب موسوی تبریزی اعلام می‌کند که تنها در شهریور ماه ۶۱ حدود ۶۰۰ تن از مزدوران رژیم فقط در شهر تهران به هلاکت رسیده‌اند.

قیام و شکستن ظلم اختناق نیز بخوبی عهده‌دار مسئولیت انقلابی خود گردیده است و با کارنامه‌های درخشان و پر بار که در برگیرنده‌ی ابعاد گوناگون نبرد او در شهرها و کردستان و جنگل و کوه می‌باشد، خود را برای "قیام مسلحانه‌ی عمومی" آماده می‌کند.

"میلیشیا" با پشت سر داشتن کاروانی عظیم از ستارگان شهید نسل انقلاب می‌رود تا با درهم پیچیدن طومار حکومت ننگین خمینی جلاد، و در ایران آزاد فردا، عهده‌دار مسئولیت خطیر خود در "سازندگی و آبادی" میهن گردد.

و اینک در چهارمین سالروز تاسیس و سازماندهی میلیشیا هم‌زمان با صریح کبیر این نسل خونین پیکر تکرار می‌کنیم که:

"... میلیشیا مجاهد خلق" همچون نونهالی که از آگاهی و آزادگی و توحید جان‌مایه می‌گرفت ریشه در اعماق خلق فرو برده و سرافراز و سرسبز قد برافراشت و بر شاخسارانش هزاران نوگل سرخ محمدی شکفت، تا بر ساقه‌ی آزادی ثمر راستین استقلال را به بار و برنشانند و با خلق خویش از پیام بهاران خجسته سخن بگویند...

"... بی‌تردید فردای آزادی خلق و استقلال ایران به همت نسل سرافراز انقلاب، به زودی پی‌افکننده خواهد شد و خلق، پرستوهای خونین‌بال انقلاب را که بهار آزادی و رهائی را با خود به ارمغان خواهند داشت، در روزهای سازندگی و آبادی در کنار خویش باز خواهد یافت و آن روز ارج و قدر آنچه شما در طول مقاومت دوران‌ساز خود تحقق بخشیده‌اید، آنچنان که شایسته‌ی شماس است، باز شناخته خواهد شد و نه فقط فرهنگ و تاریخ ایران، بلکه جهانیان نیز در برابرش سر تعظیم فرود خواهند آورد..."

پاورقی:
* از پیام برادر مجاهد مسعود رجوی به مناسبت سومین سالروز تاسیس و سازماندهی میلیشیا

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۳۰ خرداد این آزمایش بزرگ وارد مرحله‌ی عملی خود می‌شود. عظیم‌ترین و بی‌سابقه‌ترین تظاهرات اعتراضی مردم بی‌انگه‌از پیش‌رسم اعلام شده با شتاب بارانگشائی میلیشیا قهرمان در میان بهت و تعجب همگان برآه می‌افتد و سیل خروشان جمعیت ۵۰ هزار نفری در خیابان‌های تهران به حرکت درمی‌آید. میلیشیا با جسارت و جانبازی خود، غیرممکن را ممکن می‌سازد و به این ترتیب یک شاهکار حماسی بزرگ در تاریخ مبارزات خلقمان به ثبت می‌رسد.

زمستان ۶۰

میلیشیا پس از یک‌دوره‌ی کوتاه وقفه در عملیات، بمنظور سازماندهی و برقراری ارتباطات نوین در پایتیز ۶۰، از زمستان همان سال مجدداً عملیات انقلابی خود را بر علیه مراکز و مهره‌های سرسپرده و سرکوبگر رژیم آغاز کرد. عملیات این دوره با اتکاء به تجارب نظامی مرحله‌ی قبل، از راندمان و کیفیت بالاتری برخوردار بود.

همگام با حضور فعال میلیشیا در صحنه‌های نبرد انقلاب مسلحانه، ستارگان نسل انقلاب در صحنه‌ی دیگر مقاومت انقلابی یعنی زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های خمینی جلاد نیز حماسه‌هایی بس عظیم و جاودانه خلق نمودند. حماسه‌هایی که خلق آن جز در توان نسلی چنین آگاه و پرشور و انقلابی نبود. نسلی که به شایستگی، سزاوار لقب نسل فدا و مقاومت، نسل آگاهی و ایمان است.

تابستان ۶۱

واحد‌های رزمده‌ی میلیشیا

۲۰ تیرماه ۶۲

فرماندهی سیاسی - نظامی مجاهدین خلق برادر مجاهد علی زرکش به مناسبت پایان دومین سال مقاومت سراسری اعلام می‌نماید: "علیرغم سرکوب گسترده‌ی عمومی و افزایش کیفی اختناق خمینی در دومین سال مقاومت و علیرغم کلیه‌ی طرح‌های "نظامی - پلیسی" دشمن (که بیش از پیش خیر از عجز او در مقابل مقاومت و ناپایداری استراتژیکی رژیمش می‌دهد) از ۳۰ خرداد سال ۶۱ تا ۳۰ خرداد امسال حداقل ۲۸۰۰ نفر از مزدوران دشمن بر اثر آتش خشم خلق و فرزندان مجاهدش در تهران و شهرستان‌ها و کردستان و جنگل به هلاکت رسیده و صدها تن دیگر مجروح گردیده‌اند. قریب هفتاد و پنج درصد از این جنایتکاران که در میان آنها اسامی چند تن از مهمترین مهره‌ها و آخوندهای تبهکار و شریک جرم خمینی و همچنین اسامی نزدیک به ۴۰ تن از فرماندهان سپاه ضد خلقی

ضد خلقی خمینی بر علیه هموطنان ستمزده‌ی ما در کردستان بودند که طی عملیات مختلف مجاهدین در منطقه و در چارچوب خطوط استراتژیکی "مکمل" (مقاومت سراسری) و علی‌الخصوص بخاطر "دفاع" از منطقه مجازات شده‌اند. البته بدیهی است که بر اساس خط استراتژیکی سرنگونی رژیم خمینی از طریق "قیام مسلحانه‌ی عمومی در شهرها" ما گماگان سقوط این رژیم ننگین را در مرکز آن (و نه در مناطق) میسر می‌دانیم..."

آری، میلیشیا که درخشش سلاح و جسارت انقلابی بی‌مانندش در نخستین فاز تهاجمی مقاومت مسلحانه‌ی سراسری، سراپای رژیم ضدبشری خمینی جلاد را به لرزه درآورد و در انقلاب نوین ایران مقامی ویژه را به خود اختصاص داد، اینک در حالیکه به جای هر شکوفه‌ی سرخ پرپر شده‌اش هزاران نوگل دیگر به بر نشسته است، در مرحله‌ی تدارک

برای تحقق صلح و آزادی همه‌سلاح‌ها را بجانب رژیم ضدبشری خمینی نشانده‌ایم!

سروده‌های مقاومت

میلیشیا

میلیشیا در همه جا
میلیشیا یک نام مشترک
مظهر یک درد مشترک
رمز آرمان بزرگ
میلیشیا از کرانه تا کرانه
از اقیانوس تا اقیانوس
از سلسله جبال تا سلسله جبال
در همه جا، با همه گس، آشنای درد مند و آگاه توده‌ها
در عصر پیروزی توده‌ها
در عصر رهایی زحمتکشان
میلیشیا جوهره‌ی جنبش رزمنده‌ی کارگران
مفهوم راستین قیام سرخ دهقانان
راز نوین جوش خلق‌ها
میلیشیا در همه جا
از کرانه‌های البرز سربلند
تا کناره‌های خلیج
از مرزهای خشک کویر
تا جنگل‌های بلوط گردستان
از بندر تا بندر
همه جا، این خون میلیشیاست که می‌جوشد
میلیشیا با قامت ستر خویشت
با "مجاهد" در راستای تاریخ ایستاده است
میلیشیا با خروش رعد آسایش در هر خیابان
سمبل پژواک سهمگین پتک کارگران است
در تنگنای کارخانه
میلیشیا در همه جا می‌گوشد، می‌رزد، می‌جنگد
دهها بار از پای درمی‌آید
و میلیون‌ها بار در راستای قیام توده‌ها
سرخ و پرتحرک و پرنشاط برمی‌خیزد

بخشی از سروده‌ی بلند مجاهد شهید مجید گیائی

میلیشیا خوب می‌داند که دست‌هایش
تاریخ را حامله‌اند
میلیشیا در همه جا
از کوچه تا به کوچه‌ی دیگر
از خیابان تا خیابانی دیگر
از روستائی تا روستائی دیگر
این موج درهم‌کوبنده‌ی میلیشیاست که پیش می‌آید
میلیشیا راز پیچیده و نوین هستی است
که در شهادت‌ها پا بر زمین می‌کوبد
و سرود سرخ شهادت را فریاد می‌کند
و در تولدها چه زیبا لبخند می‌زند
میلیشیا پیامبر آزادی‌ست که
در سلطه‌ی فریب بیگانه
در حاکمیت تزویر
در بیدادها، رزمنده می‌ایستد
میلیشیا در روند تکامل تاریخ
در همه جا، در همه‌ی صفحه‌ها
پیمان پافشاری و مقاومت را
و سوگند سرخ زحمت را
در متن سرخ توده‌ها بسته است
میلیشیا نبض پرطپش جنبش زحمتکشان
و جویبارهای خون است
که در اقیانوس رهایی خلق
به هم می‌پیوندند
و امپریالیزم و ارتجاع را در خود غرق می‌سازند
میلیشیا همیشه در کنار آن خلقی‌ست
که وحشیگری‌های امپریالیزم و ارتجاع
از او "مجاهد" می‌سازد
میلیشیا پرچم سرخ و برافراشته‌ی زحمتکشان است

در بیدادگاه‌های فرمایشی
در بیدادگاه‌های رژیم‌های جلا د
رژیم‌های حیل و دروغ و فریب و سرمایه
میلیشیا در همه جا
مظهر پیوند خونین، سندان و داس و مسلسل و
قرآن است
میلیشیا هنرمند کبیر، هنرمند مقاومت و قیام خیزش
همیشه بر خلاف جهت سیلاب‌ها
سخت شنا کرده است
میلیشیا در همه جا
روئین‌ترین، اسطوره‌ی حقیقی و راستین تاریخ است
میلیشیا در همه جا است
زیرا که مظهر اراده‌ی خداست
نمی‌توان هیچ جائی را نشان داد
که میلیشیا از آن گذر نکرده باشد
از قعر سرداب‌های تاریک اوین
تا خانه‌های مخفی شکنجه
از زندان عادل آباد؟!
تا زندان قصر!
آری همه جا این نظم نوین وجود دارد
نظم نوینی که
مظهر نخستین نظم هستی است
و رمز و راز تکامل
نطفه‌های اولین حیاتی است
در یک کلام، میلیشیا،
ژرفای معنای نوین توحید است
که در بهار سرخ و خونین عصر حاضر
میوه‌ی سرخ رهایی را
با خون خویش بارور می‌سازد
حتی اگر آنها با تفنگ‌ها و چماق‌هایشان نخواهند
... در خون میلیشیا غرق خواهند شد
۶۰/۱/۱۷

امروزها... حقیقت تاریخ‌اند

مینا خیابانی
شورا نگیزترین لحظه‌های تاریخ است
اینروزها
میلیشیای جوان فرزندان رزم خلق
آذرخشی از خشم و خون می‌افروزند
و سروده‌های آزادی را
در میان تپه‌های سرخ زندان‌ها
در کنار تیردار و چوبه‌ی اعدام
در میان موج خون برپای می‌دارند
آری، امروزها حقیقت تاریخ‌اند
لحظه‌های خشم و خون و انفجار
در خیابان‌ها تا چوبه‌های رگبار
در کنار جاده‌ی زمان
میلیشیا، مجاهد خلق است
در قلب حماسه‌ها،
که رهایی را پاس می‌دارد
و حقیقت تاریخ را
در لحظه لحظه‌ی رزم خویش
عرضه می‌دارد.

میلیشیا

کازم مصطفوی
نه نام گل سرخی
نه نام ستاره‌ای
تنها نام فروتن چریکی هستی
از میهنم
اسیر سلسله‌ی پلیدان
* *
نه گل سرخی هستی
تبه‌دار داغ شهیدان
نه ستاره‌ی دور و غریبی
غرقه در ظلمات
و دلخوش گورسویی دور
در انتظاری عبث
تو -
هجوم خشم خلقی
در راستای
اندوه و
داغ و
مسلسل.

تمثال مبارك !!

فاطمه کبیری
از جمجمه‌های شهیدان
تسبیحی به دستش دهید
دست‌های عفریت پیر خالیست.
تخت سینه‌ی مردگان را
زیر پایش نهید
تا بر منبرش فراز آید
و با گلاب پاش خون شکنجه دیدگان
هاله‌ای از تقدس گرداگرد چهره‌اش بپاشد.
اینست تصویر او
- بردارید
دست به دست
تکثیر،
یعنی
پاره‌های دونده‌ی حریق را
اینک شهر گم گرفته است
شعله‌ورست
از اندام دوزخی "خمینی"
بر دیوارها

بحران برنج، زورگوئی های رژیم

و مقاومت شالیکاران

برنجکاران زحمتکش شمال، حاضر نیستند محصول یکسال دسترنج خود را به نرخ نازلی که توسط رژیم تعیین گردیده و حتی کفاف مخارج تولید آنها را نیز نمی‌دهد، به دولت بفروشند و عمدتا در همین رابطه بود که سه هفته قبل موسوی نخست‌وزیر جنایتکار خمینی به استان گیلان و مازندران مسافرت کرد.

یادآوری می‌کنیم که در تیرماه امسال بدنبال نشست اضطراری "شورای عالی اقتصاد" سردمداران شرکت‌کننده در آن تصمیم گرفتند به منظور چاره‌جویی برای مقابله با "بحران برنج" خرید آن را مجدداً به عهده "سازمان مرکز تعاون روستائی" قرار دهند.

البته پیش از آن یعنی در سال ۶۰ نیز کارگزاران رژیم در این سازمان، با نظارت "ستاد بسیج اقتصادی" خرید برنج را به عهده داشتند، اما بر اثر رقابت باندهای درونی رژیم بر سر غارت دسترنج شالیکاران، در تیرماه ۶۱ باند عسکروالادی و معاون وی (شفیق) در این مزایده‌ی غارت، برنده شده و خرید برنج شمال در انحصار این باند و تجار غارتگر وابسته به آنها در آمد. در ادامه‌ی این چپاول کم‌نظیر و پس از انباشته شدن بیش از حد برنج در انبارهای باند فوق‌الذکر، شفیق در فروردین امسال معاملات برنج را آزاد اعلام کرد، به نحوی که در عرض چند روز، قیمت برنج در بازار بسرعت سیر صعودی طی کرده و به کیلوئی ۷۰ تومان و حتی بیشتر رسید و میلیون‌ها تومان سود خالص به جیب بازاریان باند عسکروالادی و شرکا، سرازیر نمود. این چپاول آشکار، خشم شالیکاران زحمتکش شمال را برانگیخت و رژیم خمینی در وحشت از بازتاب اجتماعی آن، اعلام کرد که بار دیگر دولت اقدام به خرید برنج خواهد نمود. در ادامه‌ی ماجرا نیز عسکروالادی و باندش در کث و قوس تضادهای درونی رژیم، از وزارت بازرگانی برکنار شده و برای ادامه‌ی چپاول، به غارت‌سرای دیگری منتقل شدند! اما با گذشت سه ماه از این طرح اجباری و غارتگرانه‌ی رژیم در خرید ارزان قیمت برنج از شالیکاران شمال، روستائیان

زحمتکش به طرق مختلف سعی می‌کنند با چپاولگران حاکم مقابله نمایند؛ بنحوی که طی این مدت، رژیم علیرغم، تهدید و اعمال اختناق و سرکوب نتوانسته بیش از ۶۰ هزار تن از برنج شالیکاران را جمع‌آوری نماید که از این مقدار حدود ۲۰ هزار تن آن مربوط به گیلان و بقیه مربوط به مازندران بوده است. اما جالب اینکه همین مقدار برنج خریداری شده را نیز دولت - عمدتا بدلیل کمبود انبار و وسائل نقلیه - نتوانسته به مرکز منتقل نماید و در نتیجه همچون سال گذشته، چندین تن برنج فاسد شده است.

البته ظلم و اجحاف رژیم به روستائیان شمال، زمانی ملموس‌تر می‌شود که توجه شود تولید برنج برای شالیکاران، هر هکتاری بیش از ۴۰ هزار تومان هزینه دربردارد. در حالیکه رژیم برای خرید هر کیلو برنج تنها ۲۴/۵ تومان به آنها می‌پردازد که این نرخ با توجه به مخارج سرسام‌آور زندگی و تورم فزاینده‌ی کنونی، کشاورزان را متضرر می‌کند. اما رژیم درصدد آنست که به هر قیمتی شده منجمله به زور سرنیزه‌ی پاسداران سرکوبگرش، دسترنج دهقانان را چپاول کند. به همین دلیل پاسداران و بسیج ضدخلفی خمینی، کلیه راههای ورودی و خروجی استان‌های گیلان و مازندران را قرق کرده‌اند تا به هر نحوی که شده روستائیان را وادار به تن دادن به اجبارات رژیم نمایند. ضمناً اعمال این قبیل سیاست‌های خائنانه و اقدامات سرکوبگرانه‌ی رژیم، فضای بخصوصی را در شهرها و روستائیان شمال بوجود آورده و روستائیان سعی می‌کنند به طرق مختلف، دسترنج خود را از چپاول کارگزاران رژیم مصون نگاه دارند. بطوری که اینروزها در میان اقشار مختلف مردم گیلان و مازندران به کنایه گفته می‌شود که برنج همانند تریاک شده و چندکیلو، چندکیلو مخفیانه دست به دست می‌گردد و به فروش می‌رسد. از سوی دیگر وعده و وعیدهایی که دولت برای فریفتن شالیکاران، مبنی بر دادن کمک‌های اولیه و رفاهی به آنان، به سرخرمن احاله کرده، هیچکدام تاکنون جامه‌ی عمل نبوشیده است و این مسئله

بنوبه‌ی خود بر خشم و انزجار مردم نسبت به دارودسته‌ی خمینی افزوده است. در همین رابطه ائمه‌ی جنایتکار شهرهای شمال که خود نقش چشمگیری در پیشبرد سیاست‌های ضدخلفی رژیم در منطقه دارند، در ترس از عکس‌العمل‌ها و اعتراضات شالیکاران، به دولت پیشنهاد کرده‌اند، برنج را به کیلوئی ۲۸ تومان افزایش دهند، اما دولت، از قبول آن به دلیل "افلاس و کمی بودجه" سر باز زده است.

نخست‌وزیر ارتجاع در سفر اخیر خود به شمال تقریباً با کلیه‌ی کارگزاران ضدخلفی خمینی در شمال ملاقات کرده و در زمینه‌ی پیشبرد خط غارت رژیم در شمال، به آنها توصیه و سفارش نمود. نخست‌وزیر حتی در ساری با تعدادی از کشاورزان منطقه برخورد نمود. اما قابل توجه است که هیچکدام از رسانه‌های رژیم، کوچک‌ترین اشاره‌ای به اعتراضات شالیکاران نکردند و تنها نخست‌وزیر جنایتکار خمینی در سفر به بابل بطور تلویحی اعتراف کرد که مسائل و مشکلاتی در رابطه با خرید برنج در استان‌های شمالی کشور وجود دارد. (اطلاعات ۳۰/مهر/۶۲)

اما به هنگام ترک گیلان، موسوی با شیادی تمام اعلام کرد که طرح خرید برنج با موفقیت روبرو بوده و میزان خرید بی‌سابقه است. (اطلاعات ۲۸/مهر/۶۲) اما از آنجا که نخست‌وزیر ارتجاع خود بخوبی می‌دانست که چپاول دسترنج شالیکاران تنها در سایه‌ی سرکوب و اختناق انجام می‌گیرد و آنهم با خشم و اعتراض وسیع مردم روبرو است، بار دیگر شالیکاران را تهدید کرد که: "دولت روی طرح برنج محکم ایستاده است." (اطلاعات ۲۸/مهر/۶۲)

بدین ترتیب هنوز سه ماه از طرح "شورای عالی اقتصاد" نگذشته، بحران برنج - بخصوص در مناطق کشت آن - دامنه‌ی بیشتری بخود گرفته است. اینطور که پیش می‌رود هیچ بعید نیست که تا چند ماه دیگر در تضاد و کشمکش بین جناح‌های درونی رژیم، بار دیگر باند بازاریان غارتگر مسئولیت چپاول برنج شمال را به عهده بگیرند.

در حاشیه بحران برنج

* پاسداران ضدخلفی خمینی، اتومبیل یک خانواده را که با خود ۱۵ کیلو برنج حمل می‌کردند، به رگبار بسته و سه کودک بی‌گناه آنان را به قتل رساندند.

پاسداران ضدخلفی خمینی، اتومبیل یک خانواده را که با خود ۱۵ کیلو برنج حمل می‌کردند، به رگبار بسته و سه کودک بی‌گناه آنان را به قتل رساندند. به‌قرار اطلاع در روزتاسوعای امسال (۲۴/مهر/۶۲) پدر و مادر یک خانواده به همراه سه فرزند خردسالشان که از آمل عازم تهران بودند، به تورايشگاههای بازرسی بین راه مزدوران رژیم برخورد می‌نمایند. در ایستگاه صف بسیار طولانی اتومبیل‌ها در نوبت بازرسی متوقف بودند و مزدوران خمینی تمام قسمت‌های هر اتومبیل را دنبال چند کیلو برنج زیرورمی‌کردند. خانواده‌ی فوق‌الذکر، هنگام توقف در ایستگاه بازرسی، از حرکات دست پاسداران خمینی اینطور دریافته بودند که مجازبه حرکت می‌باشند، اما هنوز چند لحظه‌ای از عبور آنها نگذشته بود که مزدوران

فرازهائی از زندگی انقلابی مادر مجاهد شهید خدیجه مهدوی (ذبیحی)

بقیه از صفحه ۶
در حالیکه نوه‌اش بهرام (فرزند مجاهد شهید ایرج جلالی) را در آغوش داشت و در صف ایستاده و سرود می‌خواند، صحنه‌ی بسیار جالبی بود. مادر ترانه‌های شورانگیزی را با لهجه‌ی محلی‌اش برای بهرام می‌خواند و طی آن داستان جنایات خمینی و قهرمانی‌های مجاهدین را بازگو می‌کرد، ترانه‌هایی که بیانگر کینه و نفرت انقلابی عمیق مادر نسبت به خمینی حلال و رژیم ضدبشریش بود.

داغی هم که خمینی بردل مادر گذاشته بود، بسیار عمیق بود. مزدوران خمینی فرزند مجاهدش رمضان ذبیحی را وحشیانه در زیر شکنجه به شهادت رسانده بودند و سپس اعلام کرده بودند که جسد را فقط به مادرش تحویل خواهند داد، تا بدین ترتیب مادر را دستگیر کنند. مادر هر بار که صحبتی از فرزند شهیدش به میان می‌آمد می‌گفت: "ای‌گاش رمضان هنگام دستگیری مسلح بود و می‌توانست جواب این جانیان را با گلوله بدهد..."
مادر تا اسفند ماه ۶۱ در پایگاههای مقاومت مجاهدین و در کنار فرزندان مجاهدش به انجام وظایف انقلابیش مشغول بود. او بعداً در جریان یکی از تهاجمات رژیم به اسارت

درآمد. مزدوران جنایتکار خمینی که از او کینه‌ی عمیقی به دل داشتند، او را شدیداً تحت شکنجه قرار دادند. اما مادر قهرمانانه مقاومت کرد و سرانجام بدست دژخیمان خمینی در مردادماه ۶۲ در زندان به شهادت رسید.
حضور مادران قهرمانی همچون مادر مجاهد شهید خدیجه مهدوی (ذبیحی) در صفوف مجاهدین و مقاومت و شهادت قهرمانانه‌ی آنان، خود گویای عمق و اصالت شجره‌ی طیبه‌ی مجاهد خلق در اعماق این میهن است که اینک در هر گوشه‌ی آن و در قلب و ضمیر میلیون‌ها ایرانی ریشه دوانده و بر شاخسارهای سرفراز و استوارش، گل‌های سرخ رهائی روئیده است. گل‌های سرخی برخاسته از خون هزاران شهید مجاهد خلق که از زن و مرد و پیر و جوان جز برای انجام مسئولیت‌های انقلابی خویش قدمی برنداشتند و در این راه مرزهای حماسه و فدا را تا بیکران درنوردیدند.
یاد مادر مجاهد شهید خدیجه مهدوی (ذبیحی) گرامی باد

رد قطعنامه شورای امنیت توسط رژیم جنگ طلب خمینی

رژیم خمینی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را که در تاریخ ۹ آبان ماه جاری به تصویب رسیده بود، رد کرد. این چهارمین قطعنامه شورای امنیت در جهت مهار جنگ‌افروزی‌های خمینی است که با مخالفت رژیم روبرو می‌شود.

رئیس‌جمهور خراسانی نماینده‌ی خمینی در سازمان ملل پس از رد قطعنامه، طی مصاحبه‌ای، موضعگیری‌های عمیقاً ارتجاعی و دیپلماسی مسخره‌ی خمینی در جریان تصویب این قطعنامه را، یک پیروزی برای رژیم توصیف کرد (کیهان ۶۲/۸/۱۰) و نهایتاً نیز پافشاری رژیم بر ادامه‌ی جنگ و کشتار و ویرانی را چنین اعلام نمود که: "ایران هیچ چیز را از شورای امنیت نخواهد پذیرفت، نه یک بند، نه یک سطر و نه حتی یک کلمه..."

(اطلاعات ۶۲/۸/۱۲) البته مخالفت رژیم با قطعنامه شورای امنیت با توجه به نیاز مبرم و اجتناب‌ناپذیر رژیم متزلزل خمینی به تداوم جنگ، مسئله‌ای کاملاً قابل پیش‌بینی بود و بویژه با در نظر گرفتن روال موضعگیری‌های رژیم در قبال هرگونه تلاش‌های بین‌المللی و سنگاندازی بر سر راه هیئت‌های میانجی، امری بدیهی می‌نمود. با این حال صرفنظر از تبلیغات عوام‌فریبانه و جار و جنجال‌های ارتجاع در جریان اقدام اخیر سازمان ملل،

رد قطعنامه‌ی شورای امنیت بلافاصله اذهان عمومی را متوجهی سیاست جنگ‌طلبانه‌ی خمینی و آثار و عواقب ادامه‌ی آن نمود. جنگی که بیش از سه سال است جز کشتار و ویرانی و آوارگی و انهدام اقتصادی برای مملکت و پیشبرد سیاست‌ها و مطامع امپریالیستی و صهیونیستی در منطقه دست‌آورد دیگری نداشته است. این جنگ تاکنون بیش از نیم میلیون کشته و معلول و بیش از دو میلیون آواره بر جای گذاشته است. مضافاً بر اینکه روند این کشتار و ویرانی هنوز در حال ادامه و گسترش است و علیرغم توطئه‌ی سکوت رژیم در زمینه تلفات نیروی انسانی، خبرگزاری‌ها مستمراً و بالاتفاق تلفات نیروهای رژیم را بسیار سنگین گزارش می‌کنند. همچنین سیل آوارگان جدید مناطق جنگی بسوی شهرهای امن‌تر و مرکزی‌تر کشور جاری است و این در شرایطی است که آوارگان قبلی که در اردوگاه‌های شبه‌نظامی رژیم و یا بیرون از آن بسر می‌برند، در بدترین شرایط زیستی و روانی زندگی می‌کنند.

در چنین شرایطی، رژیم کماکان به سرکوب "جنبش صلح‌خواهی" مردم به ستوه آمده از جنگ، ادامه می‌دهد و برای عوام‌فریبی بیشتر ستادهای نمایشی جدیدی برای هزاران آواره و جنگ‌زده‌ی اخیر تشکیل می‌دهد.

پاسخ به نامه‌های رسیده

بقیه/صفحه ۲۶

ارسالی دو نسخه مجزا تهیه و در دو نوبت جداگانه پست نمائید. همچنین از هر کدام از آنها یک نسخه نزد خود در محل مطمئن نگه دارید. * خواهر "زهرا-ع" (فرشته): اولین نامه‌ی شما را دریافت کردیم. شما و دیگر هم‌زمانان می‌توانید اقدام به تشکیل هسته‌های مقاومت نموده و ارتباط خود را با ما فعال‌تر سازید و رهنمودهای لازم را در این زمینه دریافت کنید. همچنین بطور مستمر گزارش‌های کار و فعالیت‌های خود را حول رهنمودهای داده شده ارسال نمائید. ضمناً توصیه می‌شود بطور مرتب به صدای مجاهد گوش داده و از این طریق در جریان تازه‌ترین خطوط سازمان قرار گیرید. * برادر حمید از اصفهان، برای برقراری ارتباط به تهران رفته و مجدداً با غلامرضا تماس بگیرد.

* خواهر "نسرین": در جریان فعالیت‌های شما در زمینه تبلیغات و دیگر کارهای محول شده قرار گرفتیم. این فعالیت‌ها قابل تقدیر است، اما لازم است در رابطه با کارهای تبلیغاتی ضمن بالا بردن کیفیت و ارتقاء آنها، نسبت به مسائل امنیتی نیز توجه بیشتری داشته باشید. از این پس بطور مستمر گزارش کاملی از کارهایی که در زمینه‌های مختلف انجام می‌دهید ارسال نمائید. در زمینه‌ی پیدا کردن دستگاهی که بدنبال آن هستید نیز فعال‌تر برخورد کرده و هر چه زودتر آنرا تهیه کنید.

* خواهر "نادره عطیعی": مطالب و اسنادی را که ارسال کرده بودید، دریافت نمودیم. ضمن تشکر از ارسال آنها توصیه می‌کنیم از مدارک و اسناد

گسترش اعتیاد و قاچاق مواد مخدر ارمغان دیگر خمینی...

بقیه/صفحه ۵

بویژه در طول جنگ - تولید و اقتصاد مملکت را منهدم نموده و بیش از ۵ میلیون بیکار را به "امان خدا!" در جامعه رها کرده است.

از جمله یکی از اعضای مجلس ضدخلقی اخیراً ضمن برشمردن آثار جنگ، گفته است: "مکانات ۵ استان ما، آذربایجان غربی، باختران، ایلام، کردستان، خوزستان، در زمینه‌ی تولیدی راکد مانده است. در مقابل ما حدود ۵۰ هزار اسیر عراقی و در حدود دو میلیون مهاجر جنگی داریم." (اطلاعات ۶۲/۷/۵)

بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین رژیم، کارگران کارخانجاتی را که منجمله بدلیل نبودن مواد اولیه، کمبود آب و برق

اقشار و بخش‌هایی پرتافتاده از حرکت عمومی جامعه است که علف‌های هرز اعتیاد روزبروز رشد و گسترش بیشتری پیدا کرده و تجارت جنایتکارانه و خانمان‌بربادده مواد مخدر که با همکاری مستقیم ایادی رژیم و سوداگران مرگ صورت می‌گیرد، زندگی سالم بسیاری از جوانان و حتی دانش‌آموزان را آلوده و مسموم نموده است و مابقی را در معرض تهدید جدی قرار داده است. یکبار دیگر آمارهایی را که در آغاز، به آن اشاره کردیم، مرور کنیم: از آغاز سال گذشته تاکنون رژیم بطور متوسط روزی ۵۰ نفر را در رابطه با مواد مخدر دستگیر کرده و ۶۷۴ کیلوگرم مواد مخدر در هر روز کشف نموده است. ارمغان ننگ‌آلود خمینی برای جامعه تنها منوط به مواد مخدر نشده و

در اغلب موارد بین خود مزدوران خمینی - منجمله بین کمیته و سپاه - بر سر معاملات شیرین و کلان مواد مخدر درگیری رخ می‌دهد. (مراجعه شود به مقاله‌ی در حاشیه‌ی سفر رفسنجانی به زابل مندرج در "مجاهد" ۱۷۳)

در همین رابطه نمایشات مضحک مبارزه با مواد مخدر، ایجاد "گشت جندالله" در ژاندارمری برای تعقیب قاچاقچیان، مجازات معتادین مفلوک در ملاء عام، بسیار بی‌مایه و پوچ جلوه می‌کند و طرح‌های شدیداً ارتجاعی از قبیل "لایحه‌ی اخراج معلمین معتاد از مدارس" "منع ازدواج معتادین" و... نه تنها عمق و افلاس و ناتوانی مفرد تاریخی رژیم در برخورد با این معضل اجتماعی را به اثبات می‌رساند، بلکه همچنین مبین دجالگری و عوام‌فریبی‌های آن نیز می‌باشد. اما به هر حال مهم‌ترین حربه رژیم در این رابطه همان به

هر چند سردمداران رژیم عوام‌فریبانه تلاش می‌کنند مسئله‌ی اعتیاد فزاینده در جامعه را "مسئله‌ی سیاسی"، "توطئه‌ی استکبار جهانی"، "کار ضدانقلاب" و "دست‌های خارجی"، "کار مافیا" و... قلمداد نمایند و بدینوسیله بر نقش حاکمیت ننگین خود سرپوش بگذارند، با این حال همچنانکه گفتیم منشاء این بحران و کلیه عوامل روانشناختی فردی و اجتماعی مرتب بر آن را اساساً باید در حاکمیت خمینی و دارو دسته‌ی ارتجاعی جستجو نمود.

نمایش گذاشتن زور سرنیزه و شلاق زدن، زندانی کردن و اعدام معتادان مفلوک و قاچاقچیان دست‌چندم مواد مخدر است و مفهوم درخواست‌های بی‌درباری ایادی رژیم - منجمله در مجلس ضدخلقی - مبنی بر نشان دادن قاطعیت نیز، ناظر بر همین مسئله است. گو اینکه رژیم با اعمال جنایتکارانه در حق معتادان مفلوک - بویژه در ملاء عام - و شلاق دور سر خود چرخاندن، عمدتاً می‌خواهد حضور اختناق‌آفرین خود در جامعه را نیز بطور مستمر به رخ مردم عاصی و خشمگین کشانده و قدرت سرکوبگری‌اش را در اذهان، مرتباً فعال نگاه دارد. ضمن آنکه اعدام قاچاقچیان مفلوک نیز پوششی برای منحرف کردن افکار عمومی از نقش فعال ایادی و مهره‌های ریز و درشت خود رژیم در امر قاچاق می‌باشد. مهره‌هایی که یکی از نمونه‌های رسوا شده‌ی آنها صادق طباطبائی خائن این نورچشمی و محرم دربار خمینی بوده است.

* * *

در زمینه‌های گوناگون فساد و فحشاء و دزدی، رو به گسترش می‌باشد. به عنوان مثال پلیس تهران اعلام نموده است تنها طی ۱۵ روز (نیمه‌ی اول اردیبهشت) ۸۸۸ سارق را دستگیر نموده است (کیهان ۶۲/۳/۵)

از طرف دیگر علاوه بر اینکه اساساً رژیم خمینی با توجه به سیاست‌ها و عملکردهای ارتجاعی و ضد مردمی‌اش، خود عامل اصلی و مبنای بحران اعتیاد و دیگر مصائب در جامعه است، اما این نکته نیز قابل توجه است که ایادی این رژیم ضدخلقی مستقیماً نقش عمده‌ای در گسترش قاچاقچی‌گری و اعتیاد برعهده دارند. مرزهای شرقی مملکت که کانال اصلی ورود و خروج مواد مخدر و سایر وسائل قاچاق می‌باشند، عمدتاً در کنترل ایادی خمینی بوده و مزدوران خمینی در پاسگاه‌های متعدد در نوار وسیع مرزی، از خراسان تا منتها‌الیه استان سیستان و بلوچستان، خود به دلال‌های حرفه‌ای و حق و حساب‌بگیر مواد مخدر تبدیل گشته‌اند، بنحوی که حتی

لازم برای کارخانه و سایر کمبودها... تعطیل شده‌اند، به کار در سایر ارگان‌ها و کارخانجات دیگر! حواله داده است. (اطلاعات ۳/مرداد ۶۲/)

روند پیوستن نیروهای فعال جامعه به ارتش بیکاران همچنان ادامه دارد. ادامه و تشدید جنگ مستمراً به حجم آوارگان می‌افزاید و تمام اینها در شرایطی است که صدها هزار جوان، بیش از سه سال است امکان تحصیلات دانشگاهی را از دست داده‌اند و بسیاری از آنها عاطل و باطل روزگار می‌گذرانند. رابطه‌ی تنگاتنگ بحران اعتیاد و بحران بیکاری آنقدر واضح است که حتی برخی از کارگزاران رژیم ناگزیر از اعتراف به آن گشته‌اند. منجمله، سرحدی‌زاده وزیر جدید کار! خمینی در این رابطه گفته است که: "۵۰ درصد از اعتیادها ناشی از بیکاری است" (جمهوری ۶۲/۷/۲۱)

قسمتهائی از اطلاعاتی نظامی مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان

عملیات مشترک تهاجم پیشمرگه‌های مجاهد خلق و پیشمرگان حزب دمکرات ایران

بر روی پایگاه جدید التاسیس در منطقه آلان (اطراف سردشت)

وازیبای در آوردن بیش از ۱۵۰ پاسدار و بسیج ضد خلقی

خواهند داد که مزدوران زبون رژیم را حتی در پایگاهها و سنگرهای حفاظت شده‌شان یک دم آرام نخواهند گذاشت و آتش قهر خلق را با سرب مذاب گلوله‌ها و آتش موشک‌ها و انفجار نارنجک‌هایشان به آنان خواهند چشاند.

در این عملیات ۵ پیشمرگه‌ی دلیر حزب دمکرات کردستان به نام‌های "خلیل مرادی"، "رسول شریف‌زاده"، "توفیق وریا"، "جلیل همتی" و "یار احمد جدی" و همچنین پیشمرگه‌ی مجاهد خلق "صادق عباس‌زاده" (کاک عباد) به شهادت رسیدند و خون پاکشان را فدیة راه آزادی ایران و خودمختاری مردم ستمدیده‌ی کردستان نمودند. پیشمرگان در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه صبح پس از پایان موفقیت آمیز عملیات به پایگاه‌های خویش بازگشتند.

مجاهدین خلق ایران
مرکز کردستان
۶۲/۱۸ آبان

بنایه گزارش فرماندهی پیشمرگه‌های مجاهد خلق در منطقه‌ی "آلان"، پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران و پیشمرگه‌های مجاهد خلق در ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۵/آبان ماه جاری، طی یک رشته عملیات مشترک گسترده و هماهنگ، پایگاه‌های جدید التاسیس پاسداران و بسیجی‌های ضد خلقی را بر روی ارتفاعات "کوه نوری" در منطقه‌ی "آلان"، مورد تهاجم انقلابی خود قرار دادند. پیشمرگان ضمن نفوذ به داخل پایگاه و نزدیک شدن به سنگرهای دشمن با موشک‌های "آر. پی. جی" و آتش تیربار "فناسه" و نارنجک‌ها، شعارهای کوبنده‌ی "مرگ بر خمینی" تهاجم خود را آغاز کردند.

دشمن ضد خلقی که با تهاجم برق‌آسا و گسترده‌ی پیشمرگان سراسیمه و وحشت‌زده شده بود، مرتباً با خمپاره‌های منور و آتش تیربار و "آر. پی. جی" اطراف خود را می‌کوبید. علاوه

چندین رشته عملیات مین گذاری

و کمین پیشمرگه‌های مجاهد خلق و به هلاکت رسیدن

بیش از ۵۳ پاسدار مزدور ضد خلقی

و انهدام حداقل ۸ خودروی دشمن

پیشمرگه‌های مجاهد خلق طی چند رشته عملیات مین‌گذاری که در روزهای ۱۸ مهرماه تا ۳ آبان‌ماه صورت گرفت، موفق گردیدند که بیش از ۵۳ مزدور و پاسدار ضد خلقی را به هلاکت رسانده و حداقل ۸ خودروی دشمن را منهدم نمایند. مشروح عملیات به قرار زیر می‌باشد:

۱ - در تاریخ ۱۸/مهرماه در اثر برخورد یک "تویوتا" و ۲ "زیل" حامل مزدوران ضد خلقی با مین‌های کار گذاشته شده توسط پیشمرگان مجاهد خلق در مسیر جاده‌ی "بوالحسن صالح"، واقع در منطقه‌ی بانه، خودروهای مزبور منهدم شدند.

۲ - در تاریخ ۱۹/مهرماه در ساعت ۱۱ صبح، در اثر برخورد یک "زیل" دشمن با یک مین ضد خودرو که در جاده‌ی پایگاه "قوچ" واقع در منطقه‌ی سردشت کار گذاشته شده بود، خودروی مزدوران منهدم گردید و ۴ تن از سرنشینان مزدور آن به هلاکت رسیدند.

۳ - در تاریخ ۱۹/مهرماه پیشمرگان مجاهد خلق، طی یک رشته عملیات کمین که در مسیر جاده‌ی پایگاه "جمال‌گوسه" واقع در منطقه‌ی سردشت صورت گرفت، موفق گردیدند ۴ تن از مزدوران گشت تامین جاده را به

۴ - در تاریخ ۲۱/مهرماه بر اثر انفجار یک مین ضد خودرو، در جاده‌ی "بوالحسن صالح" واقع در منطقه‌ی بانه، یک "زیل" متعلق به دشمن منهدم گردید و ۲ پاسدار ضد خلقی در دم به هلاکت رسیدند.

۵ - در تاریخ ۲۵/مهرماه بر اثر انفجار یک مین ضد خودرو، در جاده‌ی "بوالحسن صالح" واقع در منطقه‌ی بانه، یک "زیل" متعلق به دشمن منهدم گردید و ۲ پاسدار ضد خلقی در دم به هلاکت رسیدند.

۶ - در تاریخ ۳/آبان‌ماه، در اثر برخورد ۲ خودروی حامل نفرات دشمن در حوالی پایگاه "گل اسمر" واقع در ارتفاعات "زمزیران" با مین‌هایی که توسط پیشمرگه‌های مجاهد خلق کار گذاشته شده بود، هر دو خودروی مزبور منهدم گردید و ۱۱ پاسدار ضد خلقی به هلاکت رسیدند.

مجاهدین خلق ایران
مرکز کردستان
۶۲/۱۵ آبان

عملیات کمین و تهاجم پیشمرگان مجاهد خلق

در منطقه بانه و به هلاکت رسیدن بیش از ۱۸ تن از مزدوران دشمن

منطقه‌ی بانه و در مسیر عبور دوستون از نیروهای دشمن مرکب از ۴۰ خودرو، ۵ گاتیوشا، ۳ توپ ۱۳۰ میلیمتری و بسیاری تجهیزات نظامی دیگر صورت گرفت، موفق گردیدند حداقل ۱۰ تن از مزدوران رژیم و منجمله فرماندهی مزدور سپاه را به هلاکت رسانده و یک بلیزر فرماندهی دشمن را منهدم نمایند.

۱ - در تاریخ ۲۴/مهرماه پیشمرگه‌های مجاهد خلق، پایگاه "گرده‌ش" واقع در منطقه‌ی بانه را با تیربار و "آر. پی. جی"

۲ - در تاریخ ۲۴/مهرماه پیشمرگه‌های مجاهد خلق، پایگاه "گرده‌ش" واقع در منطقه‌ی بانه را با تیربار و "آر. پی. جی"

۳ - در تاریخ ۲۵/مهرماه پیشمرگان مجاهد خلق طی یک رشته عملیات کمین انفجاری که در روستای "بوالحسن صالح" در

افشاء بسیج ضد خلقی و درهم شکستن سیاست جنگ طلبانه و ضد میهنی خمینی با بکار گرفتن همه اشکال

مبارزه منفی و مثبت، یک وظیفه مبرم انقلابی در مسیر ارتقاء مقاومت و تدارک قیام عمومی است.

پاسخ به نامه‌های رسیده

بقیه از صفحه‌ی آخر

رو هر روز شاهد افزایش مستمر فشارهای ضدانسانی بر روی رشیدترین فرزندان خلق هستیم. انقلابیونی که در سخت‌ترین شرایط در شکنجه‌گاه‌های قرون وسطائی جلادان خمینی، حماسه‌های تابناکی از مقاومت و فدا آفریده‌اند که در تاریخ معاصر کم‌نظیر است.

رژیم ارتجاعی و ضدبشری خمینی در مقابل استواری و پایمردی زندانیان قهرمان، زبونانه سعی دارد که با توسل به ضدخلقی‌ترین شیوه‌ها مقاومت آنان را درهم بکوبد و از انقلابیون اسیر عناصری خنثی و یا سازشکار و خائن بسازد. هر چند که تاکنون تلاش‌های مذبحخانه‌ی رژیم در برابر موج عظیم و گسترده‌ی مقاومت با شکست روبرو شده است، اما شناخت اهداف و شیوه‌های اعمال شده از سوی رژیم، می‌تواند کمک موثری در شناخت وظایف خواهران و برادران دیگرمان نسبت به زندانیان داشته باشد.

رژیم ضدبشری خمینی از شکنجه به عنوان اصلی‌ترین اهرم شکستن مقاومت اسرا استفاده می‌کند. هم‌چنین سعی دارد با ایجاد رعب و وحشت از ایجاد هرگونه عکس‌العملی در این رابطه جلوگیری کند. رژیم سعی دارد که با افزایش اختناق، فضائی بوجود آورد که خانواده‌های اسرا هیچگونه کاری انجام نداده و مرعوب اقدامات بعدی و واکنش‌های سرکوبگرانه‌ی رژیم گردند. هدف رژیم در این رابطه، بستن هر چه بیشتر فضای جامعه است. چرا که بخوبی می‌داند اینگونه حرکات برای او بسیار خطرناک بوده و به سرعت حاکمیت لرزان او را به زیر علامت سوال می‌برد. وظیفه‌ی خواهران و برادران مبارز ما و همچنین خانواده‌های آگاه و مبارز اسرا اینست که در این رابطه فضا و زمینه‌ی ایجاد اعتراضات و حرکات گوناگونی را فراهم نمایند. هر چند که ممکنست این حرکات اعتراضی مستقیماً تاثیری در وضعیت زندانیان نداشته باشد، ولی مراجعه و اعتراض نسبت به دستگیری زندانیان و درخواست آزادی فوری و ملاقات آنان و

علنی و اجتماعی کردن اعتراضات نسبت به اعمال وحشیانه‌ی رژیم نسبت به زندانیان، می‌تواند فضای مناسبی برای اعتراضات دیگر و باز شدن فضا برای حرکات اجتماعی مختلف فراهم کند. مادران مجاهد و مبارز در این رابطه نقش بسیار حساسی دارند. آنان باید در مقابل دستگیری، شکنجه و شهادت فرزندان قهرمان خود لحظه‌ای آرام و قرار نگیرند و ارزش مبارزات خود را بخوبی درک کنند.

از دیگر شیوه‌های ضدمردمی رژیم در رابطه با مسئله‌ی زندانیان سیاسی، اینست که می‌خواهد به هر نحو شده زندانیان را در بی‌خبری محض از رشد و گسترش و اعتلای جنبش قرار داده و از سوی دیگر مانع افشای جنایاتی گردد که در داخل زندان‌ها انجام می‌گیرد. بنابراین دومین وظیفه‌ی ما اینست که به هر طریق که شده با این مسئله مقابله کنیم. سعی کنیم با ابتکار و خلاقیت و جسارت انقلابی که باید با پیچیدگی‌های لازم همراه باشد زندانیان را حتی‌الامکان از اخبار جنبش باخبر کرده و از سوی دیگر اخبار زندان‌ها را از آنها کسب کنیم. اینکار سبب می‌شود که اولاً روحیه‌ی زندانیان بنحو چشمگیری حفظ شده و در جریان اخبار جنبش قرار گیرند و از سوی دیگر جنایات مخفی و هولناک رژیم وسیعاً پخش شده و در جامعه منعکس گردد. اخبار اعدام‌های مخفیانه و مستمر، شکنجه‌های گوناگون، زنده بودن یا شهید شدن اسرا، نام شکنجه‌گران و ... از جمله اخباری است که می‌توانند بسیار موثر باشند. تجربیاتی که از زندان‌های شاه و خمینی بدست آمده نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد افشاء توطئه‌های رژیم توانسته است مانع بروز فجایع سنگینی گردد. فی‌المثل در اواخر دوران شاه بیاد داریم که افشای برنامه‌ی آتش زدن احتمالی زندان‌ها و کشتار دستجمعی آنان چقدر در حفظ جان زندانیان سیاسی موثر بود و دست رژیم را در انجام اینگونه جنایات بست. یا در رژیم خمینی وقتی که مضحکی "ا" ماده‌ای "ع" علم شد و مادران و خانواده‌های اسرا با اعتراض به مقامات رژیم جنایات جلادان را افشا کردند، مسئله آنچنان بازتاب اجتماعی یافت که

مزدوران سراسیمه مجبور به دستگیری مادران شدند.

در اینجا لازمست که به نقش فعالیت‌های دستجمعی خانواده‌ها و خواهران و برادران مبارزمان نیز اشاره‌ای بکنیم. تجربه نشان داده است که سازماندهی و بسیج خانواده‌ی اسرا و فعالیت‌هایی از قبیل افشاکاری و اعتراض به مقامات، انجام مراسم بر سر مزار شهدا، ترتیب دادن مجالس ختم برای شهدا و ... همگی اموری جمعی هستند که چنانچه بصورت فردی انجام گیرند، راندمان بسیار کمتری خواهند داشت. بنابراین یکی دیگر از وظایف ما ایجاد رابطه بین خانواده‌های اسرا و شهداست. در این رابطه می‌توان در موقع مناسب بسیج‌های ویژه‌ی ترتیب داد، و یا اخبار را بطور بسیار وسیعتری گرفت و یا پخش کرد. مسئله‌ی مهم در اینجا، در جریان قرار دادن سازمان در رابطه با اینگونه فعالیت‌هاست. هر خواهر یا برادر و هسته‌ی مقاومتی که بنحوی با زندانیان و یا خانواده‌های آنان ارتباط دارد، باید تمام اخبار و گزارشات خود را سریعاً به اطلاع سازمان برساند. اینکار باعث می‌گردد که با توجه به مجموعه‌ی اخبار و گزارشات رسیده، ما بتوانیم اقدامات لازم و مقتضی را انجام داده و در صورت لزوم مسئله را پیگیری کنیم.

یکی دیگر از وظایف ما در رابطه با زندانیان مسئله‌ی رسیدگی به خانواده‌های آنان است. بسیاری از خانواده‌های شریف و آگاه یک یا چند عضو خود را از دست داده‌اند و علاوه بر فشارهای روانی و عاطفی، تحت شدیدترین فشارهای سیاسی و اقتصادی نیز قرار دارند. مثلاً در یکی از نامه‌های رسیده به مادری اشاره شده است که برای تأمین مخارج سفرش جهت ملاقات با فرزندش که در شهر دیگری بوده مجبور به فروش گوشواره‌های خود گردیده است. وظیفه‌ی همه‌ی هموطنان مبارز و آگاه است که در این قبیل موارد با تمام توان خود به کمک این خانواده‌ها شتافته و از این طریق به یکی از وظایف انقلابی و مردمی خویش عمل کنند. باید توجه داشت که در این مورد زمینه‌های فراوانی وجود دارد و با توجه به میزان محبوبیت زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان در بین مردم و رابطه‌ی عمیقاً عاطفی - سیاسی موجود فی‌مابین توده‌ها و زندانیان و خانواده‌های آنان و همچنین تنفر و کینه‌ی عمیقی که نسبت به رژیم خمینی موجود است، می‌توان کمک‌های بسیاری

را جلب و در اختیار آنان قرار داد.

در این رابطه هسته‌های مقاومت می‌توانند بسیار فعال‌تر برخورد کرده و ضمن گرفتن رابطه با خانواده‌های اسرا و شهدا، کارهای بسیار مهمی در این مورد نیز انجام دهند. خواهران و برادران مبارز و آگاه، هسته‌های مقاومت سراسری؛

یکی از مسئولیت‌های ما در قبال جنبش، انجام وظایفمان در رابطه با اسرا و خانواده‌های شهدا و اسرامی‌باشد. بنابراین هر گونه کوششی را در این زمینه مبذول دارید و در این رابطه به رهنمودهای زیر عمل کنید:

۱- سعی کنید در رابطه با دستگیری فرزندان قهرمان خود فعالانه برخورد کرده و با اعتراضات مکرر به مقامات و ارگان‌های مختلف، خواستار اعلام وضعیت و آزادی زندانیان خود شوید.

۲- با ایجاد رابطه‌ی جمعی بین خانواده‌های شهدا و اسرا اعتراضات و افشاکاری‌های خود را بصورت جمعی بگوش خلق قهرمانمان برسانید.

۳- با دادن اخبار مقاومت به زندانیان و گرفتن اخبار داخل زندان و رساندن آن بدست سازمان و افشای جنایات جلادان خمینی، رابطه‌ی فعالی با زندانیان سیاسی و مردم برقرار کنید.

۴- با براه انداختن مراسم ختم شهدا، مراسم بزرگداشت بر مزار آنان و اقداماتی از این قبیل، در تشکل خانواده‌های زندانیان سیاسی بگوشید.

۵- کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی را از اهم وظایف انقلابی خود تلقی کرده و به هر وسیله‌ی که می‌دانید کمک‌های خود را به آنان برسانید. در نظر داشته باشید که کمک به آنان کمک به مقاومت و اعتلای مبارزه است.

۶- اخبار و گزارشات زندان‌ها را سریعاً برای ما ارسال کنید و ما را در جریان جنایات خمینی و جلادان شکنجه‌گرا قرار دهید.

۷- هرگونه اطلاعاتی درباره‌ی شکنجه‌گران، مزدوران زندان‌ها، گروه‌ی زندان‌ها و ... دارید برای ما ارسال دارید.

۸- اعتراضات و شکایات خود، نسبت به جنایات وحشیانه و ضدانسانی رژیم خمینی درباره‌ی اسرا و شهدا را به هر طریقی که برایتان مقدور است، برای مقامات ذیصلاح بین‌المللی، خبرگزاری‌های مختلف، روزنامه‌های خارجی و ... ارسال داشته و سعی نمائید از این طریق موج همدردی بین‌المللی را در این رابطه گسترش دهید.

* برادر محمود (علی) از

کردستان پیامی به شرح زیر برای یکی از همزمانش فرستاده است: "برادر مسعودم" باگرامیداشت خاطره‌ی مجاهد شهید "نادر علم" هرچه زودتر جهت وصل خود اقدام کرده و با شماره‌ی تلفنی که در اختیار دارید تماس بگیرید!"

* برادر "فضل‌الله"، برادر بزرگتر "سیدعباس" به شما سلام می‌رساند. هرچه سریعتر با شماره تلفن (۰۰۴۴۱ - ۲۰۳۱۰۸۸) تماس برقرار کرده، پیام "سید" را دریافت نمائید. "مهدی" نیز می‌تواند با دوستانی که در زمستان گذشته به آنها سر زده بود، مجدداً تماس گرفته و رابطه‌ی خود را برقرار نماید.

* خواهر "ناهید" که به تازگی به کردستان آمده است، پیام زیر را برای یکی از هوادارانی که ارتباطش قطع شده ارسال داشته است: "برادر محمود - د" با دروهای انقلابی و توحیدی در اولین فرصت با "سیمین" تماس گرفته و بر اساس رهنمودهای ایشان نسبت به وصل ارتباط خود و هسته‌تان اقدام کنید."

* خواهر "فرزانه - م" در اولین نامهای که برایمان می‌نویسید گزارشی از فعالیت‌های خود و هسته‌تان، از زمان قطع تا به حال، بنویسید. توجه داشته باشید که برطبق رهنمود اساسی فرماندهی سیاسی - نظامی سازمان برادر مجاهد علی‌زرکش برقراری و حفظ ارتباط با سازمان، مهم‌ترین وظیفه‌ی انقلابی شما و سایر افراد قطع شده می‌باشد.

* خواهر "مرگم - ن" رهنمودهایی را که در زمینه‌ی انجام کارهای مختلف به شما داده می‌شود به سایر افراد هسته‌تان منتقل نموده و بطور مستمر و هر هفته گزارشی از وضعیت هسته‌تان و اقداماتی که انجام داده‌اید، مشکلاتی که با آن مواجه هستید و سوالات و ابهاماتی که دارید، همچنین با رعایت مسائل امنیتی در زمینه‌ی وصل ارتباط نیروهای که در اطراف خود می‌شناسید اقدام کنید.

* خواهر "آزاده"، هر چه زودتر گزارشی از وضعیت خودتان و اشکالاتی که در زمینه‌ی ارتباطات با آن مواجه هستید نوشته و برای ما ارسال دارید. با توجه به اینکه در شرایط کنونی برقراری و حفظ ارتباط با سازمان مبرم‌ترین وظیفه‌ی انقلابی شما محسوب می‌شود، لازم است که بطور مستمر با سرپله‌هایی که دارید تماس گرفته و پیام‌هایی را که برای شما گذاشته شده دریافت نمائید.

نگاهی بدوستانها و کمندها

باز هم در مورد نقش خمینی ...

بقیه از صفحهی آخر

به ولایت فقیه می‌جوشد، سنگ روی سنگ در رژیم خمینی بند نخواهد شد و مزدوران و باندهای مختلف چنان بجان هم خواهند افتاد که به قول معروف سگ صاحبش را نخواهد شناخت! ثانیاً - بلحاظ تضادهای بیرونی رژیم نیز، باز هم این خمینی است که به مثابهی محور اتکاء و نیز پشتوانه‌ی روانشناسانه‌ی دستگاههای سرکوبگر رژیم و فرماندهی واقعی و بدون جانشین در خمینان سرکوبگر عمل نموده و با گسترش تور اختناق در سرتاسر جامعه، مذبوحانه تلاش می‌کند تا مانع قیام و انفجار خشم خلق گردد. استنتاج این نکته مبتنی بر این واقعیت است که رژیم پوسیده‌ی خمینی نمی‌تواند ارگان‌های سرکوبگر نظامی و پلیسی خود را بطور سیستماتیک سازمان دهد و تثبیت نماید؛ ولذا منهای حضور شخص خمینی که پیوسته برای توجیه شرعی هر جنایت و ردالتی فتوایی هم در آستین دارد، ارگان‌های مزبور به اسکلت بی‌رمقی تبدیل خواهند شد که روحیه و فرمان سرکوب از آنها سلب گردیده و با یک تکان مختصر از اساس درهم فرو خواهند ریخت.

ثالثاً - در تمام مدت چهار سال و نیم گذشته، خمینی علاوه بر پیشبرد خطوط روزانه رژیم، در کلیه‌ی تصمیم‌گیری‌های حساس، و در سر بزنگاهها و سرفصل‌هایی که مستقیماً موجودیت رژیم در معرض خطر قرار گرفته، دقیقاً نقش تعیین‌کننده داشته است. و این نکته است که سردمداران ارتجاع نیز از آنجا که بیش از همه به نقش خمینی در استمرار خیانت‌ها و جنایت‌های رژیم واقفند، گهگاه بدان اعتراف نموده و مثلاً می‌گویند اگر در فلان لحظات "امام!" به داد آنها نمی‌رسید، معلوم نبود چه سرنوشتی پیدا می‌کردند! همچنین بایستی به نقش تعیین‌کننده‌ی خمینی در بسیج‌های جنگ طلبانه‌ی ضد خلقی اشاره نمائیم که منهای آن باز هم رژیم حاکم قادر نخواهد بود حتی یک هفته سیاست ادامه‌ی جنگ را که از آن برای بقا، سلطه‌ی ننگین خود استفاده می‌کند، به پیش ببرد. رابعاً - درست بدلیل خطرات استراتژیک ناشی از این وضعیت (با توجه به عدم ثبات و بی‌آیندگی رژیم) چشم‌انداز مرگ احتمالی خمینی بصورت کابوس وحشتناکی برای گردانندگان رژیم درآمده است.

خامساً - به عنوان یک نتیجه‌گیری، لازم است باز هم تأکید نمائیم از آنجائی که رژیم قرون وسطائی حاکم، به شیوه‌ی دیکتاتوری مبتنی بر شخص خمینی اداره می‌شود که نقش خمینی در آن بمراتب بیشتر از نقش شاه در رژیم سلطنتی است (معنی ولایت فقیه)، لذا هر نیرو و جریانی که در ارزیابی این مسئله (یعنی نقش ویژه‌ی خمینی در کل نظام او) به هر دلیلی دچار اشتباه شده و بدان کم‌بها بدهد، طبعاً شناخت درستی از ماهیت رژیم خمینی بدست نخواهد آورد و در شرایط ویژه‌ی نظیر وقوع مرگ خمینی در آینده نیز لاجرم از عمل به وظایف میبزم انقلابی خود باز خواهد ماند.

ذیلاً فاکت‌هایی که معرف نقش ویژه‌ی خمینی در کل رژیم اوست، ملاحظه می‌گردد:

* رفسنجانی (اطلاعات - ۱۴/خرداد/۶۲): "تصمیم‌گیری درباره‌ی جنگ، تصمیم‌گیری اصلی را غیر از امام کسی نیست که بگیرد. درباره‌ی مسائل عمده‌ی کشور که وجود دارد مسائل فرهنگی، مسائل دیگر باز تصمیم‌گیر اصلی خود ایشان هستند."

* محسن رضائی سردستی سپاه پاسداران (کیهان - ۳۰/مرداد/۶۲): "در طول جنگ امام از وضع ما مرتباً گزارش دریافت می‌کردند و در طول این عملیات فهمیدیم که امام از تمام فرماندهان نظامی جنگی‌تر و نظامی‌ترند (!). امام همچنین در طول جنگ هدایت وسیعی را در جنگ داشتند و اخبار و تبلیغات جنگ را نیز از نظر دور نداشتند و رهنمودهایی را در این مورد ارائه می‌کردند."

* نطق خمینی بعد از حمله‌ی اسرائیل به خاک لبنان (جمهوری - اول تیرماه/۶۱): "همه‌ی دولتمردان ما توجه به این معنا داشته باشند ... همه‌ی گویندگان ما در سراسر کشور و همه‌ی ائمه‌ی جماعات ما در سرتاسر کشور این مسئله را بگویند که ما باید از راهی که شکست عراق است به لبنان برویم."

* صیاد شیرازی: "امام ما را از اشتباه بیرون آوردند و ما فهمیدیم که مسئله‌ی اول ما جنگ با عراق است و نه آزادی فلسطین"

* خزعلی عضو فقهای شورای نگهبان (اطلاعات - ۱۸/بهمن/۶۰): "متأسفانه در اذهان مردم این تصور ایجاد شده که شورای نگهبان مانع اجرای بند "ج" است، در حالیکه چنین نیست، متوقف کننده‌ی بند "ج" مقام مقدس دیگری بوده است."

* اطلاعات - (۳/شهریور/۶۲): "سخنگوی شورای عالی قضائی با تأکید بر این مطالب که خرید برنج مورد تأیید حضرت امام است و امام امت روی آن نظر داده‌اند که دولت این طرح را انجام دهد، از شالیگران استان‌های گیلان و مازندران خواست که در این راه با دولت صمیمانه همکاری کنند"

* موسوی نخست‌وزیر (اطلاعات - ۱۳/مهر/۶۲): "امام امت در رابطه با نظارت بر دانشگاهها تأکید بسیار زیادی داشتند و مطرح کردند که نظارت باید همچنان ادامه پیدا کند ... و با استیادی که افکار منحرفانه‌ی دارند و می‌خواهند دانشگاه را به انحراف بکشانند، باید با شدت

برخورد شود"

* خمینی در دیدار با اعضای مجلس (کیهان - ۵/بهمن/۶۱): "شما آقایان باید توجه به این معنا بکنید که مسائل را طوری طرح کنید، مسائل را طوری رای بهش بدهید، که در شورای نگهبان رد نشود، یا اگر رد می‌شود در هر سالی یکی دو تأیید رد بشود (!)"

* کیهان - اول آذر/۶۱: "نوربخش در مورد علت استفتا" اخیر از امام امت در مورد ارز حاصل از فروش نفت اشاره کرد و گفت: پاسخ امام به استفتا مذکور مسأله‌ی مدیریت ذخائر ارزی را روشن ساخت و نقش دولت را بیان کرد"

* خمینی (اطلاعات - ۵/آبان/۶۲): "آقایان ائمه‌جمعه علاوه بر اینکه با هم سمینار دارند با سایر علمای بلاد تهران و قم در ارتباط باشند ... کسی نباید کنار برود و شانه خالی کند ... مناقضین هر چه می‌خواهند بگویند"

* خمینی در دیدار با محمدی گیلانی و موسوی تبریزی (اطلاعات - ۱۹/بهمن/۶۱) "من از مخصوص این قشری که سر و کارشان با این اشخاصی است که ضدانقلاب هستند و اشرار هستند، من علاقه به اینها زیاد دارم و زحمت آنها را می‌دانم و من در آن نوشته‌ای که نوشته (فرمان ۸ ماده‌ای) راجع به ضدانقلاب را استثناء کردم ... آنها باید با جدیت تعقیب بشود و حسابشان را درست بکنند ... هر وقت هم معلوم شد که این شخص باید فلان حد را بخورد، فلان حد را بخورد."

* قسمتی از متن حکم دادستانی ضدانقلاب خمینی (سند شماره‌ی ۲۲۵۰ - مورخ ۱۰/۷/۶۰): "... از جهت اینکه نسبت به این اقدام (کشیدن خون محکومین به اعدام قبل از اجرای حکم) اشکال شرعی بر آن تصور نگردد چگونگی از محضر مبارک ولایت فقیه امام خمینی استفتاء گردید و اعلام فرمودند اشکال شرعی ندارد."

* رفسنجانی (اطلاعات - ۱۴/خرداد/۶۲): "امام الان یک کلمه تعبیرشان در این مملکت سرنوشت‌ساز است یعنی یک کلمه‌ای را، سست بگویند، محکم بگویند، با تبسم و یا با اخم بگویند، همین مقدارش در مملکت سرنوشت‌ساز است."

* خمینی (اطلاعات اول شهریور/۶۲): "من اعلام می‌کنم به تمام قضات کشور ... شورای عالی قضائی

بخشنامه کنند به همه‌ی سرتاسر کشور، به دادستان‌ها و به دادگاهها و دادگستری‌ها و به همه‌ی اینها، امر کنند به اینکه تمام احکامی که به حسب قانونی که قانون فاسدی که گذرانده‌اند، تمام اینها فاسد است ... هر کس گفت که این کار خلاف شرع را باید مطابق قانون عمل بکنید، توی دهنش بزنید به هیچکس اعتنا نکنید"

* بخشنامه‌ی شورای عالی قضائی به کلیه‌ی محاکم قضائی کشور (جمهوری - ۲/شهریور/۶۱): "کلیه‌ی قوانین گذشته که برخلاف اسلام باشد ملغی و گان‌لم‌یکن است ... در مواردی که قوانین برخلاف اسلام است و قضات محترم حکم اسلامی را نمی‌دانند باتماس بشورای عالی قضائی و یا دفتر استفتا" حضرت امام دام‌ظله‌العالی به وظیفه‌ی اسلامی آگاه و آنرا ملاک عمل قرار دهند"

* بهشتی در جلسه‌ی حزب جمهوری در اصفهان (اوایل سال ۵۹): "همه‌الان متفقیم بر طبق نظر امام که تصمیم نهائی در مورد گروگان‌ها باید برعهده‌ی مجلس باشد"

* خمینی در دیدار با اعضای شورای نگهبان (اطلاعات ۲۹/اردیبهشت/۶۲): "من در تمام مواقعی که مقتضی بوده است، مجلس و شورای نگهبان را تأیید کرده‌ام"

* رادیوی رژیم (۱۹/مهر/۶۰): "امام خمینی در جواب نامه‌ی رئیس مجلس شورای اسلامی، با استفاده از اصل ولایت فقیه، اختیارات تازه‌ای به مجلس دادند."

* خمینی (۱۲/فروردین/۶۰): "به تمام گروهها و سازمان‌ها و احزاب و دستجات در سراسر ایران اعلام می‌شود که اگر سلاح خود را تحویل دهند و اظهار ندامت کنند به آنان تأمین داده می‌شود."

* خمینی (۱۳/تیر/۶۰): "امروز باید همه‌ی ملت سازمان اطلاعات باشد."

* خمینی (کیهان - ۲۳/بهمن/۶۱): "دولت باید هر روز ابعاد گمگ به جبهه‌ها را بیشتر گسترش دهد ... و برنامه‌ی دفاع را در راس همه‌ی برنامه‌ها قرار دهد"

* سرمقاله‌ی جمهوری - (۲۵/تیر/۶۲): "به هر حال باید آینده‌نگر بود و از تدبیر درباره‌ی آنچه ممکن است پیش آید (مرگ خمینی) نباید غفلت کرد. همانگونه که خود امام حتی وصیت‌نامه هم نوشتند ... اگر از این ناچاری بگذریم و به آنچه در عمق وجود است مراجعه کنیم، چیزی جز این شعار نخواهیم یافت که: خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار!"

نگاهی بد نوشته ها و گفته ها

باز هم در مورد نقش خمینی در رژیم ولایت سفیانی

اینکه رژیم پوسیده و قرون وسطائی خمینی در گادر درونی خود بطور مطلق به شخص دیکتاتور خون آشام متکی می باشد، بقدری روشن و بارز است که کمتر کسی پیدا می شود اساساً این رژیم را سوی حضور خود خمینی، قابل تصور بداند. معذالک به منظور دسترسی به یک دریافت عینی تر از مساله و نشان دادن اصالت و درستی شناخت و تحلیل های مجاهدین در این باره و همچنین آشنائی عمیق تر خوانندگان با یکی از مهمترین نقاط ضعف استراتژیک رژیم درهم گوبیده شده ی خمینی، ارائه ی یکسری فاکت های را در این زمینه خالی از فایده ندیدیم. این فاکت ها در کنار یکدیگر بروشنی تمام، گویای واقعیاتی در رابطه با نقش ویژه ی خمینی در اداره ی رژیم متزلزل ولایت سفیانی اوست که مشخص می کند:

اولا - به لحاظ درونی موضع و نقش خمینی به عنوان سرپوش اصلی تضادها و بحران های داخلی رژیم، او را ناگزیر نموده است تا برای ایجاد تعادل میان باندها و تمایلات مختلف و ممانعت از تکامل شتابان قطب بندی های متعارض در داخل هیئت حاکمه، علاوه بر وساطت و پادرمیانی مستمر در دعواهای داخل رژیم، خود نیز در ریزترین مسائل مملکت بطور روزمره دخالت کند و از طریق سخنرانی ها یا دقیق تر بگوئیم خط و برنامه دادن های رادیو تلویزیونی، شخصا به رتق و فتق امور جاری کشور بپردازد. نقش خمینی در این زمینه بحدی بارز و تعیین کننده است که فی المثل در مواقعی که دیکتاتور چند هفته ملاقات های خود را قطع می کند، جو سیاسی کشور (در گادر خود رژیم) بنحو چشمگیری از تحرک باز می ایستد! لازم به تذکر نیست که بدون چنین شیوه ای که البته از ذات و ماهیت دیکتاتوری فوق ارتجاعی موسوم بقیه در صفحه ۲۷

پاسخ به نامه های رسیده

خواهران و برادران عزیز، هسته های مقاومت سراسری؛ یکی از عمده ترین موضوعاتی که در اکثر نامه ها به چشم می خورد، اخبار و گزارشاتی است درباره ی اسرای مجاهد و مبارز در شکنجه گاه های جلادان خمینی.

در این نامه ها نویسندگان نامه ضمن شرح و گزارش گوشه هایی از جنایات خمینی و جلادانش از ما رهنمود خواسته و سوال کرده اند که وظایف نیروهای انقلابی و مبارز در این رابطه چیست؟

در پاسخ خواهران و برادران مبارز خود و همچنین خانواده های آگاه و شریفی که در این مورد سوال کرده اند، لازم به توضیح است که مسئله ی زندانیان سیاسی نه تنها یکی از مسائل مهم هر جنبش انقلابی است و همواره مورد توجه مردم و بویژه سازمان ها و نیروهای مبارز قرار دارد، بلکه در سطح جهانی و افکار عمومی نیز کاملاً مطرح است. مسئله ی زندانیان سیاسی در ایران، مشخصاً از زمان شاه خائن بنحو چشمگیری

گسترده و فعال شده و بخصوص برای نیروهای مبارز و از جمله سازمان ما دقیقاً مطرح بوده و انرژی خاصی نیز به آن اختصاص داده شده است. اما ماهیت بنیاد ارتجاعی و ضدبشری رژیم خمینی از یکسو و گستردگی و عظمت مقاومت تاریخی خلق و پیشاتازان مجاهدش علیه این رژیم از سوی دیگر، مسئله ی زندانیان سیاسی را با ابعاد و کیفیت کاملاً متفاوتی در برابر نیروهای انقلابی قرار داده و بالطبع نیز وظایف و مسئولیت های جدیدتری را برای ما ایجاب می کند.

همانطور که می دانید هم اکنون در میهن خونبار ما بیش از ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی در زندان ها و شکنجه گاه های خمینی اسیر هستند که همپای دیگر مجاهدین و انقلابیون میهنمان، در یکی از مهمترین سنگرهای مقاومت از شرف و هستی خلق خود دفاع می کنند. متقابلاً رژیم ددمنش خمینی نیز عاجز از برخورد و کنترل امواج سرکش و توفنده ی انقلاب، در اعمال شکنجه و آزار زندانیان سیاسی هیچگونه حد و مرزی را نمی شناسد و از این بقیه در صفحه ۲۶

گرامی باد خاطره تابناک مادر مجاهد شهید خدیجه مهدوی

(ذیحی)
در صفحه ی ۶

قسمتهائی از اطلاعاتیه های نظامی مجاهدین خلق ایران مرکز گردستان

در صفحه ی ۲۵

نامه های خود را برای "مجاهد" و هم چنین رادیو "صدای مجاهد" به آدرس های زیر ارسال دارید:
انگلستان
BM BOX 9090
LONDON
WCIN 3XX
ENGLAND

اتریش
Pf:6
1110 WIEN
AUSTRIA

آلمان
Pf.: 800552
5_Köln 80
W_Germany

فرانسه
B.P 214
92108 BOULOGNE
BILLANCOURT
CEDEX
PARIS FRANCE

برای ارتباط مستقیم با دفتر برادر مجاهد
مسعود رجوی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران
با آدرس زیر مکاتبه کنید:

B.P.18 95430
AUVERS-SUR-OISE
FRANCE
فرانسه

کمک های مالی خود را به یکی از حساب های زیر واریز نموده
و حواله ی آن را به یکی از آدرس های مقابل ارسال دارید:

انگلستان
Midland Bank plc
281 Chiswick High Road
London W4 4HJ
England
A-Khodabandeh
N. 91082078

از خارج فرانسه
BANK SOCIETE GENERAL
N°: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA
(PARIS FRANCE) code guichet 03002

در داخل فرانسه
B.N.P. PONTOISE 1269652

هم میهنان!
در مبارزه برای سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی، استمرار و گسترش مقاومت خونین خواهران، برادران و فرزندان مجاهد شما نیازمند حمایت های مالی است. حتی از کمک های اندک در مسیر تقویت مقاومت فروگذار نکنید و به تاثیرات آن کم بها ندهید. کمک های مالی خود را به هر میزان و از هر طریقی که می توانید به سازمان مجاهدین خلق ایران، هسته های مقاومت و میلیشیای مجاهد خلق برسانید.

برای آیه شدن "مجاهد" در خارج از کشور فرم زیر را در کاغذ جداگانه ای پر کرده و به همراه بهای اشتراک به آدرس پستی زیر ارسال نمایید:

فرانسه
A.E.M B.P49
75462 Paris CEDEX 10 FRANCE

Nom: _____
Prénom: _____
Adresse: _____

بهای اشتراک:

□ سه ماهه معادل ۱۷ دلار
□ شش ماهه ۲۳ دلار
□ یکساله ۴۴ دلار

دستور محوری روز: گسترش هسته های مقاومت مسلحانه در سراسر کشور برای انهدام پاسداران سرکوبگر ارتجاع، شکستن طلسم اختناق و تدارک قیام رهائی بخش عمومی